

بہگود گیتا

سرود الہی

ترجمہ منسوب بہ

محمد دارا شکوہ

متوفی بہ سال ۱۰۶۹ ہجری قمری

بتحقیق و تصحیح و مقدمہ

سید محمد رضا جلالی نائینی

عضو انجمن ملی فلسفہ و علوم انسانی

کتابخانه طهوری ناشر مجموعه «زبان و فرهنگ ایران»

چند هدیه لایق دیگر به پیشگاه دانشمندان و محققان و دوستان

کتاب و دانش تقدیم می کند

اسرار التوحید: فی مقامات الشیخ ابی سعید بن ابی الخیر به انضمام رساله حورائیه. تصحیح شادروان احمد بهمنیار در ۳۶۴ صفحه قطع وزیری جلد گالینگور.

کشف المحجوب: تصنیف علمی هجویری غزنوی، تصحیح استاد و محقق زنده یاد ژوکوفسکی بامقدمه دکتر قاسم انصاری در ۷۲۶ صفحه جلد گالینگور قطع وزیری.

صد میدان: شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری. شرح حال و توضیح لغات و فهرست آیات به کوشش قاسم انصاری در ۸۰ صفحه قطع رقمی جلد فیبر.

اوپانیاشاد: «سراکبر» ترجمه محمد داراشکوه بامقدمه و حواشی و تعلیقات و لغت نامه و اعلام... به اهتمام دکتر سیدمحمدرضا جلالی نائینی در ۱۳۰۰ صفحه جلد گالینگور قطع وزیری.

قبسیه: کلمات بهاء الدین نقشبند. تألیف خواجه محمدپارسای بخارائی تصحیح و تعلیقات به کوشش دکتر احمد طاهری عراقی در ۳۰۰ صفحه قطع رقمی جلد فیبر. **معارف بهاء و ولد:** مجموعه مقالات و تقریرات فارسی سلطان العلماء محمد بن حسین خطیبی بلخی پسر مولانا صاحب مثنوی. به اهتمام روانشاد بدیع الزمان فروزانفر - ۹۹۰ صفحه در دو مجلد قطع وزیری.

فرهنگی لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی: تألیف دکتر سیدجعفر سجادی در ۵۷۰ صفحه جلد سلفونی قطع وزیری.

حسن و دل: تألیف محمد بن یحیی سبک نیشابوری به کوشش دکتر فرزانه پور در ۵۶ صفحه جلد ورنی قطع رقمی.

لغت فرس: تألیف حکیم ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی، تصحیح دکتر محمد دبیرسپاهی، چاپ دوم در ۲۷۶ صفحه قطع وزیری جلد سلفونی.

گوشاسب نامه: تألیف حکیم ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی. تصحیح استاد حبیب یغمائی در ۵۳۶ صفحه قطع رقمی جلد گالینگور.

اصطلاحات دیوانی: دوره غزنوی و سلجوقی، تألیف دکتر حسن انوری در ۳۲۲ صفحه قطع وزیری با جلد گالینگور.

مطلع سعدین و مجمع بحرین: از کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی در ۶۹۶ قطع وزیری جلد گالینگور

تاریخ دیار بکریه: در تاریخ آق قویونلو و قراقرینلو تألیف ابوبکر طهرانی به تصحیح و اهتمام پرفسور فاروق سومر در ۷۲۰ صفحه قطع وزیری جلد گالینگور.

کشف المحجوب: رساله در آئین اسماعیلی از قرن چهارم هجری تصنیف ابویعقوب سجستانی. بامقدمه بزبان فرانسه بقلم هنری کرین در ۱۵۰ صفحه قطع وزیری جلد مقوائی.

پرگزیده حدیقه سنائی: بامقدمه و توضیح لغات به کوشش آقای ناصر عاملی در ۲۶۰ صفحه قطع وزیری جلد مقوائی.

کتابخانه طهوری - خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران تلفن - ۶۶۶۳۳۰

۵۸۸۳۵

بہگود گیتا

سرود الہی

ترجمہ منسوب بہ

محمد دارا شکوہ

متوفی بہ سال ۱۰۶۹ ہجری قمری

بتحقیق و تصحیح و مقدمہ

سید محمد رضا جلالی نائینی

عضو انجمن ملی فلسفہ و علوم انسانی

ناشر

کتابخانه طهوری

تهران: خیابان انقلاب مقابل دانشگاه

تلفن ۶۴۶۳۳۰

۱۴۰۰ هجری

۱۳۵۹ خورشیدی

۱۹۸۰ میلادی

این کتاب در شرکت افست «سهامی عام» به چاپ رسید

حق چاپ محفوظ و مخصوص کتابخانه طهوری است

در یک هزار و چهار صد و مین سال هجرت
حضرت پیامبر بزرگ اسلام محمد بن
عبداللہ - صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم -
و نخستین سال جمهوری اسلامی ایران
این کتاب به زیور طبع آراسته شد.

«بنام خداوند جان و خرد»

«کزین برتر اندیشه بر نگذرد»

(فردوسی)

بهگودگیتا (Bhagavad Gita)

بهگودگیتا (سرود مقدس الهی)، منظومه‌ است به زبان سانسکریت (Sanskrit) مشتمل بر ۶۵ اشوک (Sloka = بیت) و منقسم بر هیجده گفتار (Adhyaya).

گیتا فصول ۲۵ تا ۴۳ فن ششم حماسه‌ مهابهارت (Mahabharata) یعنی: بهیشم پرو (Bhisama Parva) راتشکیل میدهد. بعبارت دیگر: «گیتا» جزئی از مهابهارت، و قسمتی از دفتر ششم این کتاب میباشد و موضوع بحث، بصورت: گفت‌وگوی فلسفی میان «کرشن» (Krsna = کشن)؛ و ارجن (Arjuna) تنظیم گردیده است؛ و از نظر رغبتی که هندوان به این بخش مهابهارت پیدا کرده‌اند، بعنوان کتاب مستقلى درآمد، و مطالب آن به زبان‌های زنده‌ جهان ترجمه شده است.

گیتا از نظر تاریخ تنظیم، جدیدترین قسمت‌های مهابهارت شناخته میشود. گوینده آن ظاهراً برهمنی است که تحت تأثیر سه مکتب فلسفی: «ویدانت» (Vedanta = ویدانت)، و سانکپیه (Samkhya = سانک - سانکپه)، و جوگ (Yoga) قرار گرفته است. تاریخ تنظیم گیتا، سال‌ها بعد از پیدایی مکتب‌های ششگانه فلسفی هندو می‌باشد، و در روزگاری بوجود آمده که اندیشه‌های فلسفی مکاتب مذکور نضج گرفته و هواخواه پیدا کرده است.

کرشن (= کریشنه) به اعتقاد عمومی هندوان، تجسم خدای ویشنو (Visnu بشن) است؛ اما در گیتا بعنوان خدای بزرگ تجلی پیدا کرده، و در جنگ مهابهارت به صورت آدمی، ارا به‌ران «ارجن» توصیف شده است.

گیتا را هندوان، جوهر مذهب و فلسفه هندو می‌شناسند، و از قرائت آن لذت می‌برند. رویهم‌رفته در میان ادبیات مختلف هندو، گیتا منظم‌تر و پرمعنی‌تر و با اندیشه مذهبی و فلسفی تنظیم گردیده، و نظمش توصیفی و ادبی است.

از نظر يك هندوی دین باور، گیتا در عین حال که کتابی فلسفی است، از دید مذهبی هم مورد تقدیس می‌باشد و در نتیجه مطالب این کتاب تاکنون کهنه نشده و نزد نسل‌های مختلف، همچنان زنده و تازه مانده است، و میتوان آنرا میوه لذت و شیرین و پرارزش ادبیات هندو خواند.

در گیتا، جنگ افسانه‌یی دو خانواده: «پاندوان» (Pandavas)، و کوروان (Kauravas) مورد بحث و تحلیل فلسفی قرار گرفته است.

شادروان دکتر تاراچند (Taracand)^۱ عالم برجسته هند، میدان این جنگ را وجدان بشری تصور کرده که در آن نیکی و بدی همیشه بمبارزه مشغول‌اند. در گیتا، کرشن، می‌خواهد ارجن معنی دقیق این مبارزه را که ریشه آن در خوی دوگانه آدمی جای گرفته، درك نماید.

این خوی دوگانه بشری، بمثابه مفهوم «جهاد اکبر»، و «جهاد اصغر» می‌باشد که در معارف اسلامی به آن اشاره شده است. منظور از جهاد اکبر مجاهده با نفس و زبون ساختن و مغلوب نمودن آن است. و از این جهت این جهاد را اکبر می‌گویند که جهاد با نفس از جهات مختلف مشکلتر از جنگ در میدان کارزار

۱- دکتر تاراچند از دانشمندان و ایرانشناسان بنام است و در فلسفه و ادب، و تاریخ در عصر خود کم‌نظیر می‌نمود، سالها استاد دانشگاه بود و در هر يك از رشته‌های مذکور کتاب‌های مستندی فراهم آورده که چاپ و انتشار یافته است. در دوران مبارزه مردم هندوستان جهت استقلال جزو یاران مولانا ابوالکلام آزاد و گاندی بود و چون هندوستان استقلال یافت، مدتی رئیس هیأت نمایندگی هند در یونسکو و معاون مولانا ابوالکلام آزاد در وزارت فرهنگ و علوم بود. پس از بازنشستگی بسمت سفیر کبیر هند در ایران تعیین شد و چهارسال ونیم در این سمت خدمت کرد. از تألیفات مهم او: نفوذ اسلام در هند، و تاریخ مختصر هند و تاریخ انقلاب هند را باید نام برد. نویسنده این سطور سالها با دکتر تاراچند همکاری فرهنگی داشته‌ام و از جمله با همکاری یکدیگر پنجاه رساله اوپانیسادی را تصحیح و تحقیق نموده‌ایم که در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی در تهران انتشار یافت. در سال ۱۹۷۵ میلادی در شهر آله‌آباد کشور جمهوری هند وفات یافت.

است؛ زیرا نفس‌اماره دشمن درون است، و دشمنان دیگر خصم برون^۱.

جنگ مهابهارت در چه زمانی روی داده؟ روشن نیست، و آنچه در رزم‌نامه مهابهارت و ادبیات دیگر هندو آمده، داستان و داستان است، و در لابلای افسانه‌ها حقیقت پنهان، و گفته‌ها بیشتر جنبه افسانه دارد.

هنگامی که دو صف متخاصم، یعنی: لشکریان پاندوان، و کورووان روبه‌روی همدیگر قرار گرفتند، «ارجن» کمان: «گاندیو» (Gandiva) را که سوما (Soma) - خدای ماه - آنرا به: «وارونا» (Varuna = برن) - خدای محافظ جانداران و موکل آب -؛ و «وارونا» به «اگنی» (Agni) - خدای آتش -؛ و «آتش» به ارجن داده بود، برداشت، و با کرشن گفت که ارایه مرا پیش ببر، و در میان هردو لشکر نگاهدار؛ میخواهم جماعتی را که به کارزار قدم نهاده و درین میدان درآمده‌اند، ببینم، و کسانی را که بجهت رفاهیت درجودهن تیره‌عقل، بدین معرکه حاضر شده‌اند، بنظر درآورم و بدانم که حریف من کیست و مرا با چه کسان جنگ باید کرد؟

کرشن چون این سخن را از ارجن شنید، ارایه را روان ساخت و در محلی که ارجن گفته بود، نگاهداشت؛ و کورووان را همراه بهیکم پتامه (بهیشم)، و دروناچارچ، و دیگر سرداران در جلو لشکریان خصم بدید و نگاهی به سوی هردو لشکر افکند، و طرفین،

۱- از پیامبر بزرگ اسلام - صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - روایت شده که در بازگشت از یکی از غزوات فرموده است: «قد رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر». جلال‌الدین محمد مولوی در تعبیر و تفسیر این حدیث شریف در مثنوی میگوید:

ای شهبان! کشتیم ما خصم برون	ماند خصمی زو بتر در اندرون
کشتن این کار عقل و هوش نیست	شیر باطن سخره خرگوش نیست
دوزخ است این نفس و دوزخ‌ازدهاست	کو به دریاها نگردد کم و کاست
هفت دریا را در آشامده هنوز	کم نگردد سوزش آن خلق سوز
سنگ‌ها و کافران سنگدل	اندر آیند اندر او زار و خجل
هم نگردد ساکن از چندین غذا	تا ز حق آید مر او را این ندا:
سیر گشتی سیر گوید فی هنوز	اینت آتش، اینت تاش، اینت سوز
عالمی را لقمه کسرد و درکشید	معدده‌اش نمره زنان هل من مزید
سهل شیری دان که صفاها بشکند	شیر آست، آن که خود را بشکند.

را از: جماعت پدران، و پدران کلان، و دوستان، و آشنایان، و خالوان، و پسران، و نبیرگان، و پدر عروسان، و استادان متشکل یافت، و گفت: ای کرشن! از دیدن خویشاوندان، و دوستان و آشنایان در مقام جنگ اعضای من سست شده، می لرزند، و دهن خشک می گردد، و موی بر تن می خیزد و کمان «گاندیو» از دست می افتد، و پوست بدن می سوزد، و دل در حیرت فرورفته، و قدرت بر ایستادن نمانده است، و شگون های مخالف می بینم، و از اینرو من از کشتن این مردم در عرصه کارزار نیکویی نمی بینم و از نبرد با دشمنان پشیمان شد. در گفتار اول و دوم خودداری ارجن از جنگ مورد گفت و گو قرار گرفته و پس از بررسی مطلب و مذاکره فیما بین کرشن و ارجن و بحث های فلسفی و علمی عاقبت کرشن ارجن را قانع می کند و او را از انصراف از جنگ باز می دارد و چنین استدلال میکند که قالب از بین می رود نه جان. و جماعت کوروان باید از بین بروند و من قبلا نیز آنها را نابود کرده ام، و درین حیات جدید، تو ای ارجن مأمور این کار هستی و تصور مکن که به تیر تو کسی کشته میشود، جان فناپذیر نیست و در کالبد یا قالب دیگر درمی آید. جریان گفت و گوی آن دو در فصول هیجده گانه بنظر خوانندگان میرسد و اینک ذیلا خلاصه آنها نیز قلم بند میشود.

گفتارهای هیجده گانه گیتا!

چنان که باز نمودیم مباحث گیتا به هیجده گفتار یا فصل به قرار زیر تقسیم شده است:

۱- فصل اول را ارجن و شادجوگ (Arjuna Visadayoga):
 نامیده اند. در این فصل بیم و ناامیدی ارجن نمودار است. ارجن پیش از آن که آتش جنگ روشن شود، میدان جنگ را می بیند و در اندیشه فرو می رود که با شعله ور شدن آتش نبرد، خون های زیادی میریزد و جمع کثیری از خودی و بیگانه کشته خواهند شد و اندامش می لرزد، و کمان گاندیو از دستش می افتد، و می نشیند و دست از جنگ می کشد، و جنگ و خونریزی را کار زشت میخواند.
 در فصل اول کتاب کلا سخنان ارجن منعکس است، و کرشن به

حرفهای او گوش فرامیدهد.

۲- در فصل دوم که آنرا «سانکهایه چوک» (Samkhya yoga) نامیده‌اند، کرشن، پاسخ اظهارات ارجن را میدهد و او را به کارزار ترغیب می‌نماید و میگوید عدم تمایل به کارزار ناشی از بیدانشی و نقصان عقل است.

ارجن جهت توجیه دلایل خود در مورد خودداری از جنگ، به کرشن میگوید: من چطور «بمیشم» و «دروانه» را که سزاوار تعظیم‌اند در میدان جنگ، به تیر بزنم و بدیهی است در روزگار لقمه نانی به‌گدایی پیدا کردن به‌از کشتن استادان خواهد بود، و من میدانم که کشتن این طوایف و فتح کردن بهتر است یا ناکشتن و اختیار هزیمت - مضافاً به اینکه در جنگ معلوم نیست نگارظفر در کنار که خواهد آمد؟ آن‌گاه مهر خاموشی بر لب نهاد و فارغ - البال بنشست و دست از جنگ شست. در این وقت کرشن به ارجن که در میان دو لشکر اندیشناک و غمگین نشسته بود، خنده‌زنان گفت: غم جماعتی که نمی‌باید خورد، تو میخوری، و سخنان داناتان میگویی؛ اما دانا نیستی و چنین استدلال کرد که جان فناپذیر نیست و نمی‌میرد بلکه قالبی را میگذارد و به قالب دیگر میرود؛ و چنان که آدمی جامه کهنه را می‌گذارد، و رخت نو می‌پوشد، همچنان از قالب کهنه برمی‌آید و در بدن نو در می‌آید و آنچه فناپذیر است «قالب» است و بس! بنابراین تو از کارزار نمودن غمگین مباش. آن‌گاه کرشن میگوید اگر طالب رسیدن به بهشت اندر هستی، دروازه سرگت (Svarga) بی‌طلب باز شده، قدم در میدان نبرد بگذار! و اگر از نبرد سر باز زنی، جنگاوران خواهند گفت که ارجن ترسید و از میدان جنگ به‌در رفت. سپس به تعلیم ماهیت فلسفه جوگت پرداخت و ارجن را از سخنان طمع - آمیز وداها (Vedas) باز میدارد و او را به عمل و کار، بی‌طمع نتیجه میخواند.

۳- گفتار سوم دنباله تعلیمات مبحث قبلی است و عمل جوگت (Karmayoga) مورد بحث قرار میگیرد. کرشن در این گفتار عنوان می‌کند که هیچکس يك لحظه از عمل خالی نیست؛ و آن کس رستگار است که کار بکند ولی آرزوی نتیجه را بگذارد. و

هرکس اعم از دانا و نادان در دوره‌یی از حیات کار می‌کند منتهی کار دانا قطع نظر از نتیجه جهت نگاهداشت و رعایت حال مردم است ولی عمل نادان به طمع نتیجه مقید می‌باشد و نفع مردم در نظر نیست.

۴- در گفتار چهارم «عمل سنیاس» و طریق دانش و عرفان مورد بحث است و به ارجن تأکید میشود که پیدایش من و تو در این عالم از حیطة شمار بیرون است، و من جمیع حالات پیدایی خود را میدانم، و تو نمیدانی که من نه پیدا شده‌ام، و نه فانی می‌گردم.

زمانی که روش نیکوکاری نقصان می‌پذیرد و بدکرداری گسترش می‌یابد، آن هنگام از بهر نگهبانی نیکان و هلاک بدان به جهان می‌آیم و تجسم پیدا میکنم. ای ارجن! ترددی که به دل تو متمکن شده آنرا به شمشیر دانش ببر و در وادی کردار درآی و اقدام بر جنگ می‌نمای!

۵- در گفتار پنجم ارجن، از کرشن بهترین راه نجات و رستگاری را جویا میشود، و کرشن ترك عمل و اختیار آن را سبب خلاصی میدانند و کار کردن را به ازناکردن می‌پندارد و چنین نتیجه می‌گیرد که راه اعمال و ترك آن در معنی یکی است و فقط طفلان آن را از هم جدا میدانند. رسیدن به مرتبه سنیاس بی سبقت عمل میسر نیست.

۶- گفتار ششم دنباله گفتار پنجم است و درین گفتار کرشن تعلیم ضبط نفس میدهد و میگوید مرد خدا کار و وظایف خود را بی توجه به پاداش عمل انجام می‌دهد. طریق نیل بمرتبه سنیاس و جوگ یکی است. نیل بمرتبه جوگ از طریق اشتغال اعمال و جمع دل در ذات آفریدگار حاصل میشود، هرکس توانست نفس خود را زبون سازد او دوست نفس خویش است و هر که دل خود را مغلوب ساخت دشمن نفس خود است. جوگی بزرگ کسی است که همه را در راحت و محنت مثل خود بداند و خویشان را بر دیگران ترجیح ندهد و در عمل خلوص و حسن نیت از خود بروز دهد. و چون در عمل واجد خلوص بود، و به نتیجه عمل توجه نداشت، بمرتبه سنیاس و ترك دنیا میرسد و از ورطه تناسخ و

مکافات اعمال بد خلاصی می یابد.

۷- درین گفتار کرشن خود را خداوند بزرگت که نه زاده شده و نه فنا می پذیرد توصیف می نماید. علم حقیقی، معرفت آفریدگار است و علوم دیگر وسیله شناختن مادیات. بدون معرفت آفریدگار درك رموز آفرینش میسر نیست. از هزاران مردم یکی در راه خلاصی قدم برمیدارد، و از روندگان این وادی یکی آفریدگار را می شناسد. زمین و آب و آتش و باد و هوا و دل و عقل و خودی در آفریدگار محاط است و نیروی بزرگتر از این جان است که عالم بدان قائم است و از این هردو نیرو جانداران پیدا میشوند. چهار طبقه مردم در خدمت آفریدگار قیام می نمایند و این چهار طبقه مردم بزرگت اند اما ارباب معرفت جزو ذات کرشن میباشند.

شناسندگان آفریدگار پس از پیدایی متعدد او را می شناسند مردم بی خرد که مقید به تماشای جهان اند، آفریدگار را درك نمیکنند و او را بوصف قدم و عدم پیدایی و بی زوال نمی شناسند. آفریدگار جاندارانی را که قبلا پیدا شده اند، و آنهایی که اکنون موجودند و اصنافی را که بعد از این پیدا خواهند شد میداند.

۸- در گفتار هشتم ارجن از کرشن می پرسد که آفریدگار کرا گویند؟ و کرشن پاسخ میدهد: ذاتی که فنا ندارد، او آفریدگار است، او نور محض است و نه آغاز دارد و نه انجام و در همه موجودات ساری و محیط بر همه چیز است.

هرکه آفریدگار را شناخت در مقام خلاصی میرود، و در دام پیدایش که خانه محنت است و جاویدان نیست، نمی افتد. همه فقیران هندو سعی دارند از قید تناسخ بیرون بیایند، و در ذات آفریدگار فانی شوند و دیگر به دنیا بازنگردند.

۹- در گفتار نهم کرشن کیفیت قدرت آفریدگار را بیان میکند تا با شنیدن آن ارجن از دام پیدایش های مکرر رهایی یابد و دانش کیفیت آفریدگار را سلطان دانش ها و سرها خوانده است. این دانش پاک و در بدایت دانسته میشود و با نکوکاری اتصال دارد و راحت جاودانی از او به دست می آید.

کسانی که بر طریقه نیکوکاری اعتقاد ندارند، خلاصی نمی-

یابند و اسیر پیدایش‌های پی‌درپی خواهند بود. کرشن صورت آفریدگار است و همه عالم و جمیع جانداران در ذات او نهفته‌اند و در همه چیز ساری و محیط است. همه جانداران در روز فنای عالم از قدرت آفریدگار بزرگ (کرشن) فانی میشوند و هم از قدرت او بوجود می‌آیند، و هرجماعتی را بموجب کردار آنها هربار پیدا و نابود می‌سازد. در این گفتار نیز مسأله تناسخ مورد توجه واقع شده و در چند اشلوک آنرا تأکید مینماید.

۱۰- در گفتار دهم از وحدت وجود و همه خدایی بحث شده است. و کرشن خود را بی‌بدایت و بی‌نهایت می‌داند. پیدایش همه خلق از اوست و آشکارا شدن آنها هم بمشیت و خواست او است. آفریدگار عظیم و مقام والا و پاک اوست. ارجن هرچه کرشن می‌گوید همه را راست اعتقاد میکند و از او میخواهد پرده از قالب‌هایی که آشکار شده و تجسم یافته بردارد. او در باطن جمیع جانداران، جان، و اول و میانه و آخر ایشان و در تمام ذرات هستی و آفرینش نمایان است. سرچشمه علم معرفت آفریدگار میباشد و در خداوندی بزرگ او نهایتی نیست. همه اوست، و هرچه هست از او است.

۱۱- گفتار یازدهم دنباله گفتار قبلی است و ارجن از او درخواست دارد که صورت حقیقی خداوندی خود را به‌وی بنماید. کرشن در پاسخ میگوید صورت‌های مختلف من هزاران‌اند، از جمله در ذات من دوازده خورشید نهفته‌اند. همه آفرینش در وجود من و از من است و همه را در قالب من امروز خواهی دید و چون با دیده سر نمیتوانی دید، از اینرو من چشمان بزرگ روشن از نور معرفت به‌تو میدهم تا به آن دیده صورت خداوندی مرا بنگری. آن‌گاه صورت خداوندی خویش را به ارجن بنمود و ارجن جمال و جلالش را مشاهده کرد! ارجن آن صورت کرشن را با دهن و دیده بسیار و عجایب بی‌شمار با زیورهای درخشان فراوان و اسلحه خدایی در دست با حمایل گل‌ها و لباس دیوتا دربر با بوی‌های خوش بدید و در قالب کرشن جمله جهانیان را بصورت مختلف تماشا کرد و در شگفتی فرو رفت و هردو دست فراهم آورده سجده کرد. همه خلایق را در ذاتش معاینه و مشاهده نمود - با

دست‌ها و شکم و دهن و صورت‌های بی‌عدد - و چون آفرینش را در صورت خداوندی او بنگریست، در گرداب ترس و هراس فرو رفت، و گفت دیگر تاب دیدن این هیکل و تحمل مشاهده آنرا ندارم. در هیکل عجیب او دندانهای آتشین، مانند آتش روزقیامت مشاهده کرد که همه خلایق در دهان فراخ او در می‌آیند و زیر دندانهای آتشین خورد و نابود می‌شوند. سرهای گردنکشان در رخنه‌های دندانها دیده می‌شد و با دندانهای آتشین آن جماعت را می‌خایید و مزه می‌کرد. کرشن در این‌جا خود را بصورت هلاک‌کننده خلق نشان داد و به ارجن گفت من بصورت مرگ متمثل شده‌ام و دلاوران این فوجها را که درین معرکه حاضر شده‌اند، غیر از تو به‌وادى فنا منتقل خواهم کرد؛ ازین رهگذر برخیز و با لشکریان دشمن به‌جنگ درآی و نیکنامی از بهر خود حاصل کن، و من پیش از این زمان، این جماعت را کشته‌ام، و درین دوره از حیات جدید تو سبب اظهار این معنی شو. چون ارجن این سخنان را از زبان کرشن شنید، لرزه بر اعضایش افتاد و گریه در گلویش گره شد و کف‌ها را جمع کرد و با ترس بسیار سر به‌سجده برد. و بعد از آن به‌سخن درآمد و گفت: ای کرشن! مردم از شنیدن اوصاف تو خوشحال می‌شوند و به‌تو مهر می‌ورزند و من ترا سجده می‌کنم و ترا دوست دارم و از دلیری درشوخی پوزش می‌طلبم و از تو که خداوندی و سزاوار تعظیم عذر تقصیر می‌خواهم چنانکه پسر از پدر، و دوست از دوست، و عاشق از معشوق. اکنون صورت قدیم خود را به‌من بنمای! آنگاه کرشن شکل موزون خود را به‌ارجن باز نمود و هراس او را تسکین داد و دلش آرام گرفت.

۱۲- گفتار دوازدهم: در این گفتار معرفت از طریق عشق

حقیقی مورد بحث قرار می‌گیرد. ارجن از کرشن می‌پرسد صاحب جوگ بزرگ کیست؟ کرشن پاسخ می‌دهد: آنهایی که روی دل در من کنند و با اعتقاد درست بندگی مرا بپذیرند، ایشان بزرگ‌اند؛ و همچنین گروهی که بندگی آفریدگار بی‌زوال را که آشکارا نیست و در همه‌جا محیط است و در مشغولی و مراقبه متصور نمی‌شود و همیشه بریک حال است و حواس را زبون ساخته و معامله ایشان با خلق یکسان است و در نفع جهانیان و فوائد

ایشان میکوشند، ایشان بزرگ‌اند و مرا می‌یابند.
 ای ارجن! تو روی دل و عقل در من کن تا در من فانی شوی
 و اگر نتوانی که دل خود را به من بیامیزی؛ پس در ورزش آن
 قدم بنه و طلب یافتن من نمای. و اگر ورزش هم از تو نیاید،
 آن زمان کارها به نیت من بکن تا از این رهگذر بمقام خلاصی
 برسی. و اگر آن کار هم از دست تو بر نمی‌آید، در پناه من درآی
 و غیر مرا مخواه، و دل را زبون ساز و جمله نتیجه‌های کردار را
 رهاکن. کرشن در این‌جا مراتب سلوک و معرفت را می‌آموزد و
 ضمناً تأکید میکند که دانش از ورزش و ریاضت بهتر است؛ زیرا
 از دانش مراقبه، و از مراقبه ترك نتیجه اعمال و ازین معنی دل
 آرام میگیرد.

۱۳- گفتار سیزدهم: در این گفتار فلسفه ویدانت تعلیم
 داده میشود و سخن از سر نیروی ایجاد، و ابقا و فناء بمیان آمده،
 و ارجن کیفیت ماده، و روح کیمهانی، و قالب، و جان، و معرفت
 آنها و چیزی که باید دانسته شود، از کرشن جویا میشود. کرشن
 پاسخ میدهد: خاک، و باد، و آب، و آتش، و هوا، و دل، و عقل،
 و خودی، و محسوسات حواس که عبارت است از رنگ و بوی و
 طعم و آواز و مساس، همه پرکرت و اصل جسم است. روح
 کیمهانی و پرکرت بی‌بدایت است. قالب‌ها و حواس و راحت
 و محنت ناشی از پرکرت میباشد و سبب پیدایی اجسام و حواس
 و تخم آنهاست. ماده سبب پیدایی قالب و حواس است، و روح
 موجب لذت و الم.

روح در قالب درمی‌آید و از سه وصف «ست»، و «رج» و
 «تم» که از طبیعت (ماده) و جسم بوجود می‌آید بهره میگیرد و در
 اثر علاقه بهمین سه صفت است که در رحم‌های خوب و بد ظهور
 میکند. سه صفت عبارتند از: آرامش و جنبش، و سستی (سکون،
 حرکت، و کاهلی). بعضی مردمان خود را در نفس خود در حالت
 مراقبه می‌بینند، و طائفه حقیقت آثار پورش (Purusa = روح یا
 روح کیمهانی) و پرکرت (Prakriti) خود را مشاهده میکنند، و جمعی
 از اعمال جوگ، و گروهی که ازین کیفیت آگاهی ندارند، اما
 از مردم شنیده بندگی آتما (Atman = جان؛ روح فردی) می‌کنند،

ایشان هم از عالم پیدایش بگذرند. جمیع موجودات از: حیوانات و جمادات از اجتماع پرکرت و پرورش بوجود می آیند. جان هرچند در بدن مقیم است؛ اما با او آمیزش ندارد، و او را بدایت نیست و از وصف ست و رج و تم مبرا است. چنان که هوا در همه جاست، و از لطافت به هیچ چیز آمیزش ندارد، همچنان جان در همه قالبها متمکن است؛ اما از لطافتی که دارد با هیچ بدن نمی آمیزد. و نیز چنان که خورشید بر جمیع خلایق می تابد، همچنان جان بر تمام بدنها پرتو می اندازد. و آنان که قالب را از جان با دیده دانش جدا ببینند، و روح را فناپذیر تصور کنند، و خلاصی جانداران را از قید پرکرت بدانند، آفریدگار بزرگ را بیابند. هرکس حیوانات و جمادات را متفرق و جدا از هم اعتقاد کند که روز فنانای عالم در پرکرت فراهم خواهند آمد، و هنگام پیدایش هم آنها از آن پرکرت پراکنده خواهند بود، آن داننده این کیفیت در آفریدگار فانی میشود.

۱۴- گفتار چهاردهم: در این گفتار مسئله بی تعلقی از وصف «ست»، و «رج»، و «تم» مورد بحث است. پرکرت آفریدگار جای پیدایی جمیع مخلوقات است، و او در آن محل تخم می نهد. هر جسم که در اصناف خلایق پیدا میشود، پرکرت مادر اوست و نهنده تخم آفریدگار است. وصف «ست»، و «رج»، و «تم» از پرکرت حاصل میشود و جان که فناپذیر است، این اوصاف را در بدن محبوس می سازد. خصلت: «ست» پاک و صاف است و آرایش ندارد. این وصف جان را با ریسمان راحت و موقت می بندد. خوی: «رج» به شر آمیخته است و از صحبت حرص پیدا شده، این او را به زنجیر کردار مقید می گرداند. و «تم» از بیدانسی پیدا شده، جمیع جانداران را به وادی غفلت می کشد. وصف تم جان را با کمند غفلت و کاهلی و خواب در قید می آرد، و خوی «ست» به راحت می رساند، و رج بتردد و مشغله می دارد، و تم از حیطة دانش شخص را برآورده در وادی غفلت می اندازد.

هنگامی که «ست» غالب آید، آن دو خصلت دیگر را محو و ناچیز گرداند. و چون «رج» غلبه یافت، دو خصلت «ست»، و «تم» را از بین میبرد. و وقتی «تم» قوت گرفت؛ «ست»، و «رج»

را زائل می‌سازد. و نشان افزون شدن خصلت: «ست» این است که رگک طمع بحرکت در نیاید، و صاحبش در کارهایی که موجب راحت است، شروع می‌نماید. و چون شخص در هیچ‌جا آرام نگیرد و در دل او آرزوی چیزها پیدا شود، این را نشان رج بدان. با زیادتی وصف تم صاحب آن در نیک و بد تمیز نکند و کارهای پسندیده از دستش بر نیاید، و در وادی غفلت بیفتد و دل او به آرام نرسد. چون آدمی زمان غلبه ست قالب تهی کند، بمقامی که شناسندگان آفریدگار (برهما) می‌رسند، منتقل گردد. و هرگاه در غلبه خوی رج بمیرد، در قومی که بطمع نتیجه کارها میکنند به وجود بیاید. و هنگامی که در افزونی خصلت: تم بمیرد، در سلسله حشرات و حیوانات خسیس، مثل: مار، و کژدم در دوران تولد جدید بوجود آید.

و نتیجه اعمال وصف: «ست» که بوجه احسن بوجود آمده باشد، نیک و پاکیزه است؛ و نتیجه کردار «رج» محنت؛ و ثمره کارهای خصلت: «تم»، بی‌دانشی. و از وصف: «ست»، دانش پیدا شود، و از خوی: «رج»، طمع؛ و از خصلت: «تم»، غفلت و پریشانی خاطر و بی‌دانشی روی دهد.

و اصحاب: «ست» به آسمان (بهشت) می‌روند، و ارباب «رج» در قسم آدمیان بوجود می‌آیند، و اهل: «تم» در زمرة مخلوقات زبون پیدا میشوند. و هنگامی که بیننده کارها، کارها را از هر سه وصف بیند، و یک کس را برتر ازین اوصاف بداند، آن شخص آفریدگار را بیابد. و چون جان، این هر سه خصلت را که از تن پیدا میشود، ترك دهد، از حیطة پیدایش و پیری و مرگ و محنت برآمده بمقام خلاصی برسد. نشان برآمدن آدمی ازین هر سه خصلت، مغلوب ساختن حواس و محسوسات است؛ و مردم گرامی دهنده و اهانت رساننده و ارباب مدح و ذم و دوست و دشمن را برابر بیند و ترك اعمال گیرد، و کلوخ و سنگک، و طلا، و راحت، و محنت نزد او یکسان بود، و بروش خود ثابت قدم بماند. و کسی که پیوسته به بندگی آفریدگار (= کرشن) قیام نماید؛ او از حیطة این هر سه خصلت برآید و مراو را بیابد. کرشن در این‌جا خود را

خدای بزرگ، میخواند و میگوید: برهما که آفریدگار عالم است، پیداکندۀ او منم، و خلاصی جاوید و نکوکاری که تغییرپذیر نیست و راحت بی بدل را از خود میداند. در فلسفه و ادب هندو که بر پایه تناسخ نهاده شده کوشش برین است که شخص از تولدها و مرگ‌های پی‌درپی رهایی یابد و همانگونه که قطره باران چون به دریا رسید تعیین خود را از دست میدهد شخصیت فرد نیز در شخصیت خدای مورد نظر محو می‌گردد.

۱۵- گفتار پانزدهم: در این مبحث جهان آفرینش به درخت کهن:

«اشوتمه» (Asvatha) که همان درخت: «پپیل» (= انجیر هندی) است، و شاخه‌های آن بعضی سرببالا و برخی دیگر سر پ پایین دارند، و مدرکات حواس برگ‌ها و شکوفه‌های آنست و ریشه‌هایش نزد «برهما» است، تشبیه گردیده؛ و این درخت به صرصر فنا از پا نمی‌افتد. و هر که از حقیقت آن آگاه باشد، او را دانندۀ بید خوانند: این درخت از وصف: ست، و رج، و تم پرورش یافته است. و همچنان که درخت از برگ سرسبز است، این جهان نیز از خواندن ودا (Veda) و قربانی پاکیزه پایدار است. ساکنان زمین نه صورت آن درخت می‌دانند، و نه از بدایت، و میانه، و نهایت آن خبر دارند. و این درخت را که بیخ‌های بیشمار دارد و نزد آدمیان نفوذ کرده و نیکی و بدی از این ریشه‌ها پیدا میشود. حواس پنجگانه شکوفه‌های آنند و عمل آدمیان میوه آن. آنان که بتوانند از طریق جهاد به نفس و ترك علائق دنیوی ریشه این درخت کهن را قطع کنند، رستگار میشوند و از قید تولد و مرگ‌های مکرر خلاص میگردند. جان هر جاننداری جزو روح کیمانی است و فانی نمیشود و حواس پنجگانه و دل را که معتکفان زاویه قلب‌اند، به جانب خود می‌کشد. و چون این جان از جسمی به جسم دیگر انتقال یافت، این هرشش چیز را همراه خود میبرد، مانند: بردن نسیم، نکمت گل را، از گل. و جان به وسیله دل از محسوسات آن حواس پنجگانه حظ میگیرد. و مردم بی‌دانش هنگام درآمدن و برآمدن از بدن او را نمی‌بینند، و فقط ارباب معرفت آنرا مشاهده میکنند. روشنی آفتاب، و فروغ ماه، و آتش؛ نور آفریدگار بزرگ است، و در همه جا محیط و ساری

میباشد.

۱۶- گفتار شانزدهم: در این مبحث آمده که در این جهان آدمیان به دو دسته منقسم شده‌اند: بخشی که به صفات خدایی یا دیوی (Daiva) متصف‌اند، و بخش دیگر که به صفات اهریمنی (= Ahura) موصوف میباشند. آنکه با خوی ایزدی به دنیا آمده، بآنچه راست و حقیقت است اعتقاد دارد؛ و آنکه با خوی اهریمنی زاییده شده، بآنچه ناراست و کژی و پلیدی است، دست میزند و جهان را بی‌آفریدگار میدانند، و میگویند که از جمع شدن نر و ماده جاننداری بوجود می‌آید. و از این طایفه کار نیک سر نمی‌زند، و مست شراب دنیا و پندارند، و از بیدانسی سخنان دروغ را رواج میدهند و تا روز فتنای عالم در اندیشه‌هایی که بقید در نمی‌آید، میباشند و حصول آرزو و تنعم لذات نفس را میخواهند. و این مردم به طناب امید بسته شده‌اند و از هوی و هوس و غصه درون ایشان پراست.

این دسته اهریمنی در هر پیدایش بوجود می‌آیند، و آفریدگار را نایافته، به دوزخ میروند.

دوزخ سه در دارد: هوای نفس، و خشم، و طمع. هر که ازین سه در، درگذرد بمقام خلاصی میرسد.

۱۷- گفتار هفدهم: ارجن در این جامیپرسد آنان که بر طبق علم بید عمل نمیکنند از کدام دسته بشمار می‌آیند؟ ک‌رشن پاسخ میدهد: ارباب وصف «ست» به بندگی خدا قیام مینمایند و اصحاب خصلت: «رج» پرستش را کشس و اهریمنان میکنند؛ و خداوندان خوی: «تم» به خدمت دیوان خبیث و پلید همزاد می‌پردازند.

ریاضت بر سه قسم است: ریاضت بدنی، ریاضت زبانی، ریاضت دل. خدمت خدا و برهمنان، و استادان، و ارباب دانش، و عدم ایدای خلق، و پیروی از راستی و درستی، و بی‌آزاری؛ ریاضت بدنی است. و سخنان بی‌گوشه و درست و فرح‌آمیز، و متضمن نفع خلق گفتن، و خواندن بید، ریاضت زبانی است. و خرمی خاطر، و معاش نیک با همه کس، و خاموشی از سخنان پریشان، و جمعیت باطن، و خیرخواهی جهانیان، ریاضت دل است.

۱۸- گفتار هیجدهم: در این مبحث عقاید فلاسفه سانکمپیه مطرح

شده است. هرکاری که بطمع نتیجه کرده میشود، آنرا کام کَرَن (Kamy karna) میگویند و چنین عملی مطلوب نیست زیرا بطمع نتیجه و گرفتن پاداش بعمل آمده است، و ترك این اعمال سنیاس است و تیاگ (Tyaga) عبارتست از ترك نتیجه کلیه اعمال و افعال.

در مکتب سانکهایه پنج چیز سبب حصول کارهاست: جان، و پرش (Purusa)، و حواس، و تصرف در پنج باد، و اثر نیکی و بدی. هرکاری که آدمی به بدن و سخن و دل بنیاد می کند - خواه بد باشد یا نیک - پنج چیز مذکور سبب حصول آن است. و از بهر شروع هر امری سه چیز در کار است:

دانش، و آنچه به دانشش تعلق دارد، و داننده؛ و از جهت حصول آن در خارج سه چیز میباید: دانش، و ماده و عمل کننده. و هر کدام از دانش و عمل کننده بر سه قسم است. دانشی که از آن یگانگی نفس الامر آفریدگار معلوم شود، آنرا «ساتک» گویند. و از آنچه آفریدگار در جمیع موجودات به تفاوت اعتقاد کرده شود، آنرا دانش «راجس» نامند. و دانشی که صاحب آن آفریدگار را در اجرام بتان منحصر دارد، این دانش ناقص را «تامس» گویند. عقل و تحمل نیز بر سه وجه است:

عقلی که از آن کیفیت معاملات مردم و رگ ناخوشی ها و مکروهات و آنچه کردنی است و چیزی که نباید کرد و کاری که بخوف میکشد، و امری که ایمنی می بخشد و فعلی که پای بندکننده میشود و کرداری که بخلاصی میرساند، دانسته میشود؛ آنرا: ساتک گویند. و خردی که از آن صاحب او طریقه صلاح را فساد اعتقاد کند، و فساد را صلاح، و کاری که ممنوع است آنرا صواب داند، و معانی الفاظ علم را نقیض نفس الامر یاد گیرد؛ این چنین عقل را راجس نامند. و عقلی که از روی جهل صلاح را معصیت اعتقاد نماید و همه سخنان را برخلاف ظاهر حمل کند، آنرا: عقل تامس گویند. تحملی که به روش پسندیده مقرون است و دل و جان و حواس را از کردار ناهموار نگاه میدارد، آنرا: تحمل ساتک گویند. و تحملی که با میل دل از ممر حصول نتیجه نیکوکاری و آرزوی دنیا بگزینند، آنرا: راجس خوانند. و تحملی که مرد نادان با رعایت آن، وادی خوف و خواب و خشم و اندوه

و غرور نمیگذارد، آنرا: تحمل ساتک گویند. و راحت نیز برسه قسم است راحت ساتک، و راحت راجس و راحت تامس. هیچ جانداری نیست که از خصلت: «ست»، و «رج»، و «تم» که آثار «پرکرت» است، عاری و مبرا باشد.

کردار طبقات چهارگانه هندو که بمقتضای جبلت ایشان بوقوع می‌آید، متفاوت است.

مغلوب ساختن حواس، و دل، و ریاضت کشیدن، و پاکیزگی ظاهر و باطن، و آرامش دل، و راستی، و دانش علمی، و معرفت آفریدگار، و تصدیق احکام بید؛ ذاتی برهمنان است. و شجاعت، و شوکت و زیرکی و ایستادگی در عرصه نبرد خصال طبقه جنگاوران. و زراعت و نگاهبانی گاو و به سودا و سود پرداختن خوی طایفه پیش. و خدمت مردم کردن خاصه قوم شودر. و بدین طریق در این مبحث طبقات چهارگانه، و وظایف آنها از هم تفکیک و جدا شده است.

کارها هرچند پرعیب باشد، ترك نباید کرد که همه کارها بعیب مقرون است — چنان که آتش با دود.

آن‌گاه کرشن ارجن را باز مورد خطاب قرار میدهد و میگوید: ای ارجن! این بیدانشی تو است که برکارزار اقدام نمی‌نمایی. آفریدگار در حوصله همه جانداران مقیم است، و بقدرت خود آنها را میگرداند، مانند گردانیدن بازیگر صورت بی‌جان چوب را. ای ارجن! تو روی دل خود به من بکن و میان بخدمت من بیند تا مرا بیایی، و من ترا از جمیع گناهان خلاص خواهم ساخت.

آن‌گاه ارجن گفت: ای کرشن! من از دایره جهل برآمده‌ام و آنچه شنیده‌ام، از التفات تو یاد گرفتم و حرف شك از صفحه دل من محو شد و برآنچه امر کردی قیام خواهم کرد.

این بود خلاصه‌ی از گفتار هیجده‌گانه گیتا که در بالا نقل شد. گیتا از طرف بزرگان علمای هندو مثل: شنکر (Sankara)، و رامانوج (Ramanuja)، و مدهوه (Madhava) مورد تفسیر و تاویل قرار گرفته و چاپ و انتشار یافته است و پیرامون این کتاب صدها کتاب مختلف تدوین و تألیف شده و به همه زبان‌های دنیا نقل گردیده است.

نسخه‌های خطی اساس طبع گیتا!

ترجمه فارسی حاضر به‌گودگیتا ظاهراً در زمان محمد- داراشکوه صورت گرفته و منسوب به اوست. داراشکوه در دوران دوم حیات ادبی و فرهنگی خود، به کتب هندویی توجه وافر پیدا کرد. نخستین بار در صدد برآمد میان: «دین اسلام»، و «مذهب هندو» وجوه مشترکی پیدا کند، و بدین منظور کتاب: «مجمع-البحرین» را در چهل و دومین سال خود یعنی: در سنه ۱۰۶۵ هجری قمری به زبان فارسی تألیف کرد.^۱ دو سال بعد جمعی از پندتان و سناسیان را که سرآمد وقت و بید (Veda)، و اپنکپت (Upanisad) دان بودند، گرد آورد، و پنجاه رساله «اوپانیشاد» را در مدت شش ماه از زبان «سانسکریت» به زبان فارسی برگرداند.^۲ آن‌گاه بر آن شد مه‌بهارت را که در زمان اکبرشاه، نقیب‌خان قزوینی از متن سانسکریت به فارسی ترجمه کرده بود، از نو تحریر نماید و بخش «گیتا» را که نقیب‌خان، از قلم ترجمه انداخته بود، به فارسی نقل و بر تحریر نو مه‌بهارت بیفزاید، و در این امر توفیق یافت، ولی معلوم نیست که خود او درین ترجمه تا چه حد دخالت داشته است. زیرا داراشکوه در آن زمان، فرمانروای استان «بنارس» بود که قرن‌هاست دارالعلم هندوان میباشد، او جمعی از علمای هندو را جهت همکاری و معاضدت در امر ترجمه و تدوین کتب مورد نظر خود در آن جا انتخاب و تعیین نمود، و آنها به داراشکوه کمک می‌کردند و خود نیز دارای استعداد و شور و ذوق سرشار بود و در نقل کتب از سانسکریت به فارسی آمادگی و مهارت داشت، و بیشک در قسمت‌های عمده مه‌بهارت و ترجمه گیتا، هندوان به او کمک کرده، موجبات پیشرفت کارش را فراهم ساخته‌اند.

دکتر اته (Ethe) در فهرست کتابخانه ایندیا افیس - (India)

۱- کتاب مجمع‌البحرین در سال ۱۳۳۵ باهتمام اینجانب جلالی نائینی چاپ و انتشار یافته است و در سال ۱۹۲۹ مولوی محفوظ‌الحق نیز در کلکته آنرا بطبع رسانیده و قدیمترین نسخه موجود آن در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است.

۲- پنجاه رساله اوپانیشاد در یک مجلد نخست باهتمام دکتر تاراچند و جلالی نائینی در سنه ۱۳۴۰ هجری شمسی در تهران به نام «سراکبر» چاپ شده و در سال ۱۳۵۷ نیز تجدید طبع شده است. برای اطلاع از احوال و آثار داراشکوه بمقدمه آن کتاب مراجعه شود.

Office Library) ترجمه حاضر فارسی «بمگود گیتا» را متعلق به داراشکوه دانسته و ظاهراً مستندوی درین اظہار نظر صریح، عباراتی است کہ کاتب نسخه در پشت اولین ورق نسخه خطی مورد بحث چنین نوشته است: «ترجمه مہابہارت در احوالات جنگ کردن ارجن، با جرحودہن کہ سنجی آنرا [بہ] دہر تراشت، ظاہر نمودہ؛ من تصنیف داراشکوه» بدین ترتیب باید گفت این ترجمہ بہ داراشکوه منسوب است.

بنظر من علت اینکہ «نقیب خان» «گیتا» را از قلم ترجمہ حذف کردہ، فقط میتواند بہ این دلیل باشد کہ شیخ ابوالفضل۔ علامی قبلاً آنرا بہ زبان فارسی برگردانده بود، و نقیب خان بہ احترام او، از ترجمه این قسمت صرف نظر کردہ تا کار و زحمت شیخ ابوالفضل را منظور بدارد، و پایہ خدمتش را سست جلوہ ندهد و چنین وانمود شود کہ با وجود ترجمه شیخ ابوالفضل، دیگر نیازی بہ دوبارہ کاری نبودہ است مگر آن کہ تصور کنیم نسخه در دست ترجمه نقیب خان ناقص بودہ است.

قدما، این بزرگواریها را جہت رعایت احترام استادان و پیشکسوتان و همکاران خود از خود نشان میدادند و از رقابت۔ های غیر لازم و خودپسندیهای مزاحم، پرهیز می نمودند.

نسخه خطی کتابخانہ ہند در لندن مشتمل بر ۵۹ ورق و نیم و بخط نستعلیق متمایل بہ شکستہ تحریر گردیدہ و بالنسبہ نسخه کاملی است، و ظاهراً خط متعلق بہ اواخر سده ۱۲ یا اوائل سده سیزدہم ہجری میباشد. این نسخه یکی از سہ نسخه خطی است کہ اساس طبع کتاب حاضر را تشکیل میدہد و درپاورقی صفحات متن بعلامت «د» نشان دادہ شدہ است.

دانشگاہ تہران از نسخه مذکور عکسبرداری کردہ و ہم اکنون در کتابخانہ مرکزی دانشگاہ موجود است و با راهنمایی دوست ارجمندم آقای دکتر محمد شیروانی استاد دانشگاہ و رئیس سابق بخش کتب خطی کتابخانہ مرکزی در تصحیح و طبع این کتاب مورد استفادہ قرار گرفت.

نسخه خطی دوم در کتابخانہ انجمن آسیائی بنگالہ (Asiatic Society Bengal) بہ نام: «آب زندگی» مضبوط، و قبلاً یک چاپ سنگی

نیز از آن در هند بعمل آمده است، و بعداً شادروان محمد اجمل‌خان^۱ - رئیس دفتر علامه بزرگ هند مولانا ابوالکلام آزاد - در سال ۱۹۵۸ میلادی از روی نسخه موجود در انجمن آسیائی بنگاله با مراجعه به متن اصلی و ترجمه انگلیسی آنرا چاپ و انتشار داد. نام کتاب نسخه انجمن آسیائی بنگاله، «داتارام برهمن» (Dataram Brahman) است و در سنه ۱۲۶۰ هجری در کلکته آنرا بخط نستعلیق نوشته است.

سومین نسخه اساس طبع گیتا نسخه خطی مهابهارت متعلق به زمان داراشکوه است، که جزو پرب (Parvana) ششم میباشد ولی در نسخه‌های مضبوط در کتابخانه‌های ایندیا آفیس، و انجمن آسیائی بصورت کتاب مستقلی تدوین گردیده و بدیهی است باید نسخ دیگری از همین ترجمه را در سینه پرب ششم مهابهارت تحریر نو عصر داراشکوه جست‌وجو نمود. این نسخه متعلق به کتابخانه نویسنده این سطور (جلالی نائینی) است و در سال ۱۸۷۱ میلادی تحریر آن خاتمه یافته است.

نسخه کتابخانه انجمن آسیائی بنگاله، و نسخه کتابخانه ایندیا - آفیس لندن از نسخه اخیر بالنسبه قدیمی‌تر و کم‌غلط‌تر میباشد.

۱- محمد اجمل‌خان از فضلی مسلمان هند و از دوستان نویسنده این سطور (جلالی نائینی) بود و عمر خود را در راه آزادی و استقلال هندوستان و فرهنگ و معارف اسلامی صرف نمود و در هنگام وزارت مولانا ابوالکلام آزاد در وزارت فرهنگ خدمت میکرد. اواخر عمر در مؤسسه مستقل روابط فرهنگی هند با کشورهای خارج اشتغال داشت - رحمه الله علیه - اینک مؤسسه مذکور جزو وزارت امور خارجه هند میباشد.

آقای محمد کامکار پارسی از فضلی معاصر و از مردم فسای فارس در تصحیح نسخه مذکور به شادروان محمد اجمل‌خان یاری داده است.

شخصیت داستانی کریشنا!

کرشن (Krsna)^۱: این نام در ریگ‌ودا (Rigveda) آمده است ولی هیچگونه نسبتی با خدای زمان‌های بعد ندارد. قدیمترین ذکر «کرشن»، پسر دیوکی (Devaki) در اوپانیشاد: «چهان‌دوگیه» (Chandogya) یکی از اوپانیشادهای قدیمی وابسته به سام‌پید (Samaveda) مذکور است.

در این اوپانیشاد آمده است که گموره (Ghora) پسر انگرس نوعی قربانی و همچنین طریق مشغولی را به کرشن پیاموخت. کرشن، مشهورترین قهرمان افسانه‌ی هندو است. او یکی از اوتار (Avatara = مظهر) یا تجسم ویشنو (Visnu) یا بعبارت دیگر تجلی مستقیم «ویشنو» میباشد. این قهرمان که درباره‌اش داستانها و افسانه‌های بسیار زیاد ساخته شده، شاید در عصر حماسی زندگی می‌کرد که هندوان از محل سکونت اولیه‌شان در شمال غربی چندان جلوتر نرفته بودند. در قسمت‌های اخیر مهابهارت بطور برجسته ظهور میکند و در آنجا شخصیتش تاحدی عرفانی ترسیم شده است. اضافات و مبالغات وی را تا حدالوهیت رسانده‌اند، در ترانه گیتا بصورت یک شخصیت مقدس خدایی جلوه‌گر شده است.

۱- همچنین کریشنا نام یک حکیم یا ریشی اساطیری است و نیز نام اسورا (Asura) بی میاشد که پیروانش آشوب و ویرانی‌های زیادی را ببار آوردند، ولی اندر او را شکست داد و پوستش را کردند. در یک سرود دیگر گفته شده است که پنجاه هزار کریشنا در جنگی به‌قتل رسیدند، و در سرودی دیگر آمده که زنان باردار کرشن نیز کشته شدند تا نسلش باقی نماند.

در این اثر عالیترین روح کائنات، عالیترین مسکن، شخص جاویدان، مقدس، ارجح خدایان، غیرمخلوق، و لامتناهی، و همه جا حاضر توصیف شده است. پس از آن در منظومه هری ونش (Harivansa) که اضافه بعدی مهابهارت میباشد، تکامل بیشتری پیدا کرده، و در پوراناها (Puranas) - بویژه در بهگوت پورانا (Bhagavata Purana) گسترش وسیعتری یافته است.

درین منظومه سرگذشت کرشن، از آغاز زندگیش با جزئیات دقیق، توأم با تخیلات شاعرانه بیان شده و این داستان ذهن مردم هندو را به خود جلب نموده و از آن لذت می برد. شوخی های شیطنت آمیز کودکانه، نادانی های پسرانه، و عشق جوانی، از موضوعات شگفت و جالبی است که گوینده «هری ونش» توصیف و ترسیم کرده است. تمام این داستانها چنان که در «بهگوت پورانا» تعریف شده به وسیله ترجمه هندی آن موسوم به: «پریم ساگر» (Premsagar = دریای عشق)، و متون دیگر در دسترس همگان قرار گرفته و او را مقبول خواص و عوام جلوه داده است.

سرگذشت های اوائل زندگی داستانی او مبنای افسانه های جدید است؛ در صورتیکه داستان روابط کریشنا با پاندوان از داستان های کهن تری ریشه میگیرد.

بنابرد داستانهای هندوان، کرشن از طایفه یادو (= جادو Yadava) است و از اعقاب یدو (Yadu) یکی از پسران: بیاتی (Yayati = ججات). یادوهای قدیمی ز نژاد چوپانان، و در کنار رودخانه جمنا (Yamuna) در قسمت ورنداون (Vrindavana) در ساحل غربی، گوکل (Gokula) در طرف شرقی این رودخانه، میزیستند. در آن زمان «کنسا» (Kansa) راجه بهوج (Bhoja) پدر خود اوگرسین (Ugrasena) را که در متهورا (Mathura) حکومت میکرد، معزول ساخت. اوگرسین برادری داشت بنام دیوک (Devaka)، و دیوک دختری داشت، بنام دیوکی (Devaki) که با وسودیو (Vasudeva) پسر سورا (Sura) که او هم از نسل «یدو» بود ازدواج کرد.

تاریخ اساطیری تولد کرشن - چنان که در مهابهارت آمده، و در ویشنو پران (Visnu Purana) دنبال شده این است که «ویشنو» دوتار موی خود را که یکی سفید و دیگر سیاه بود بکند و این دوتار

موی وارد رحم روهنی (Rohini = نام یکی از زنان واسودیو)، و دیوکی (Devaki = نام همسر دیگر واسودیو) شدند، و از موی سفید بلرام (Balarama)، و از موی سیاه (= Kesa) کرشن یا کیسو (Kesava) بوجود آمد.

پدر نامی او وسودیو برادر کننتی (Kunti) زن پاندو (Pandu) بود و بدین طریق کرشن با سه شاهزاده بزرگتر پاندو پسر عمه بود.

مهابهارت کارهای برجسته او را برمی شمارد که در اینجا بطور خلاصه نقل میشود:

هنگامی که کرشن در قبیله چوپانان بصورت پسری بلندپرواز رشد می کرد، نیروی بازوانش او را در سه جهان مشهور ساخت. او پادشاه هیا (Hayas = اسبها) را که در جنگل های یمونا (جمنا) زندگی میکرد به قتل رسانید. همچنین «دانو» (Danava) ی شوم را که بشکل یک گاونر بود، نابود ساخت. و نیز او «پرلمبها» (Pralambha) و «نرک» (Naraka)، و «جمبها» (Jambha)، و پیتها (Pitha) اسورای بزرگ، و «مورو» (Muru) را بکشت. او «کنسا» (Kansa) را که از طرف «جراسنده» (Jarasandha) حمایت می شد، برانداخت و بقتل رسانید. او با یاری بلرام (Bala Rama)، «سونامن» (Sunaman) برادر «کنسا» و پادشاه سوراسین (Surasena) ها را شکست داد و نابود ساخت. او در مجلس سویمور (Svayamvara)، دختر پادشاه گاندهار (= قندهار) را ربود، و شاهزادگان به ارابه او بسته شدند. او جراسنده را کشت، و شش پال (Susupala) را سربرید. او سبها (Saubha) شهر پر دار (پرنده) دیتیاها (Daityas) واقع در ساحل اقیانوس را برانداخت.

او بر قوم انگا (Angas)، و بنگا (Bangas) و قبایل متعدد دیگر نیز چیره شد. او به اقیانوسی که پر از عفريت های دریایی بود داخل شد و بر «ورونا» (Varuna) خدای آبها پیروز گردید.

در پاتال (Patala) پنجه جنه (Pancajana) را مغلوب کرد، و صدف مقدس: «پانجه جنیه» (Pancanya) را به دست آورد. او با ارجن، خشم: «اگنی» (Agni = خدای آتش) را در جنگل: «کهندوه» (Khandava) فرو نشاند، و سلاح آتشین صفحه مدور (چکر) را به چنگ آورد.

او سوار بر پرندۀ افسانۀ گروده (Garuda) به شهر اندر (Indra) که آنرا امراوتی (Amravati) می خواندند، وارد شد و مردم آن شهر را بوحشت انداخت، و از آنجا درخت پاری جات (Parijata) را همراه خود به «دوارکا» آورد.

در قسمت هایی از مهابهارت آمده است که ارجن، برخی از شاهکارهای کرشن را تمرین می کرد و تجربیات و معلوماتی در این کارها فرامی گرفت. او در جنگ پادشاه بهوج (Bhoja) را نابود کرد، و رکمنی (Rukmini) را به قتل رساند، و پادشاه سوراسین را که به بند کشیده بودند، آزاد ساخت.

او «پاندیه» (Pandya) را با لنگۀ دری کشت، و مردم کالینگا (Kalinga) را در «دنته کور» (Dantakura) مضمحل ساخت. او شهر سوخته شدۀ «بنارس» را به حال اول خود برگرداند. او ایکالویه (Ekalavya) پادشاه نیشاده ها (Nisadas) را، و نیز «جمبه» (Jambha) دیو را کشت. او با یاری بل رام برادرش، پسر بدجنس و شرور «اوگرسین» موسوم به «سونامن» را بقتل رسانید و سلطنت را به پدرش برگرداند.

او شهر پرندۀ یا متحرک: «سوبه» (Saubha)، و پادشاه «سالوه» (Salvas) را فتح کرد و در آنجا سلاح آتشین: «ستاگهنی» (Sataghni) را به دست آورد. هنگامی که نرک (Naraka) پسر زمین گوشواره های گوهرنشان «ادیتی» (Aditi) را به پراگت جیوتیشه (Pragjyotisa) - کاخ تسخیرناپذیر اسورا (Asuras) ها برده بود - و خدایان با تمام کوشش هایشان به رهبری «اندر» نتوانسته بودند بر «نرک» پیروز شوند؛ عاقبت کریشنا را برای کشتن او تعیین کردند، و او مورو (Muru)، و راکشس «اوگه» (Ogha) را به قتل رسانید و گوشواره ها را برگرداند.

در قسمت های مختلف مهابهارت آمده که کرشن شاهزادۀ «دوارکا» هنگام سویمور (انتخاب نامزد یا انتخاب شوهر) درویدی بعنوان ناظر حاضر بود. او پاندوان را در لباس مبدل شناخت و به بل رام آنها را نشان داد؛ و چون ارجن درین مسابقه برنده شد

۱- سالوه (Salva): نام کشوری در مغرب هند تا داحستان و نام راجۀ کشور مذکور.

و درویدی او را به همسری برگزید، کرشن بنفع او داوری کرد. هنگامی که پاندوان در اندرپرست (Indra Prastha) حکومت میکردند، کرشن به دیدن آنها رفت و با آنها در جنگل کهانده (Khandava) به شکار پرداخت. و با اتحاد با اگنی و ارجن و به دست آمدن «چکر» مشهور: «وجرنا به» (Vajranabha)، و گرز «کومودکی» (Kaumodaki) اندر شکست خورد و اگنی جنگل را سوزاند. ارجن بعداً به دیدن کرشن به دوارکا رفت و با شادی و نشاط مورد استقبال قرار گرفت.

هنگامی که جد هشت (Yudhishthira) می خواست قربانی راج سوویه (Rajasuya) را انجام دهد، کرشن او را وادار کرد تا نخست بر پادشاه مگده (Magadha) موسوم به جراسنده (Jarasandha) بتازد و او را مغلوب کند، و در نتیجه جراسنده مورد حمله قرار گرفت و کشته شد و بدین طریق کرشن از دشمنی که او را ناچار به ترک متهورا (Mathura) و مهاجرت به دوارکا (Dvarka) کرده بود، انتقام گرفت.

کرشن در مراسم قربانی «راج سوویه» که جد هشت انجام داد، حضور یافت و در آنجا با ششپال (Sisupala) که زن نامزد شده او را ربوده بود، ملاقات کرد، و ششپال به او ناسزا گفت و با شدت و تندخویی روبه رو شد؛ بنابراین کرشن «چکر» خود را پرتاب نمود و سر دشمن را از تن جدا کرد.

بنابریخی روایات هندو او در مجلس قماربازی جد هشت با کوروان حضور داشت، و وقتی درویدی را جد هشت شرط بست و او را نیز باخت و در تالار عمومی دوشاسن گیس درویدی را کشید و به او بی احترامی نمود و لباسهای او را پاره کرد حضور داشت. در مهابهارت این داستان اینطور نقل شده که وقتی لباسهای درویدی را دوشاسن پاره کرد، درویدی در خاطر خود کرشن را گذرانید و لباسهای دیگر جای آنها را گرفت.

پس از پایان تبعید پاندوان، کرشن در جلسه مشورتی که قبل از جنگ عظیم تشکیل شد، حضور داشت، و در آن شرکت جست و جهت صلح تلاش کرد، و سپس به دوارکا رفت. بعد از آن ارجن و «درجودهن» (Duryodhana) بمنظور جلب مساعدت او در

جنگگ» به دنبالش رفتند، ولی او از شرکت فعال در جنگگ امتناع نمود و چون خویشاوند هر دو طرف بود، به آن دو حق این انتخاب را داد که از حضور شخصی او یا از لشکریانش یکی را انتخاب نمایند. ارجن که پیش از درجودهن رسیده بود کرشن را برگزید و ولی درجودهن با خوشحالی مساعدت لشکریانش را خواست، آن گاه کرشن ارا به ران ارجن شد و بعنوان ارا به رانی او در جنگگ شرکت جست.

سپس به درخواست پاندوان باشکوه و جلال فراوان بعنوان میانجی به هستیناپور رفت، ولی کوشش های صلح طلبانه او به ثمر نرسید، و مراجعت کرد. آن گاه که صلح و سازش غیر ممکن تشخیص گردید، ناگزیر طرفین به تدارک و سائل جنگگ پرداختند و لشکر آراسته شد و روبه روی هم قرار گرفتند.

در این وقت گفت و گوی ارجن و کرشن عنوان میشود، و ترانه گیتا با زبان ادبی و فلسفی آنرا شرح داده است. با آنکه در گیتا، کرشن مظهر راستی و درستی نشان داده میشود در مهابهارت، ارجن را به گفتن دروغ واداشت و بهمیم را به ضربت ناجوانمردانه ترغیب کرد که باعث خرد شدن استخوان ران درجودهن شد.

بعد از جنگگ مهابهارت، با فتح پاندوان همراه آنها به هستیناپور رفت. و نیز در مراسم قربانی اسب نیز حضور یافت. و چون به دوارکا برگشت، شرابخواری را منع کرد.

هنگامی که اخبار وحشت زا و احساس بیم و وحشت زیاد بر مردم دوارکا مستولی شد، ساکنین آن شهر را به عزیمت به «پر بهاسه» (Prabhasa) واقع در ساحل گجرات و نزدیک دوارکا تشویق و ترغیب نمود تا خشم خداوندی فرو نشینند. آن وقت اجازه داد که روزی یکبار شراب میتوان نوشید و در نتیجه در زدو خوردی که میان مستان روی داد یک پسرش موسوم به «پراد یومنه» (Pradyumna) در جلو چشمانش کشته شد و تقریباً تمام رؤسای خانواده «یادو» بقتل رسیدند؛ ولی بل رام ازین مهلکه بیرون رفت و زیر درختی به آرامش جان داد، و خود کرشن به دست یک شکارچی به نام: «جرس» (Jaras = پیرمرد) که او را از دور با آهویی اشتباه کرده

بود، به تیر زد و کشته شد. پس از کشته شدن کرشن، ارجن به دوارکا رفت و در سوک او شرکت جست، پنج بیوه کرشن در دشت کوروکشته روی آتش جسد او سوختند. (این قصه نشان میدهد که در تاریخ تنظیم آن در هند رسم: «ساتی» یعنی: خودسوزی زن با جسد شوهر، رواج داشته است).

پس از چند روز که از کشته شدن کرشن بگذشت، دریا شهر دوارکا را بلعید و در آب خود فرو برد.

دکتر موئیر (Dr. Mair) میگوید که در بعضی از متون مهابهارت آمده که در آن کرشن تابع مهادیو (شیوا) توصیف شده است.



سرگذشت افسانه‌یی کرشن مربوط به دوران کودکی و جوانی او در پوراناها ذکر شده و موضوع داستان‌های متعدد واقع گردیده است - از جمله در بهگوت پورانا (Bhagavata Purana) مطالب زیر پیرامون حیات افسانه‌یی کرشن خلاصه شده است:

بنابر پیش‌گویی نارد (Narada) که به کنسا (Kansa) گفته بود، یک پسر دیوکی را دختر برادرش نابود می‌کند و سلطنت ویرا واژگون خواهد ساخت.

برای جلوگیری از این خطر «کنسا» دختر عموی خود را در کاخ محدود کرد و باعث کشته شدن شش فرزندش شد ولی برای هفتمین بار، باردار شد؛ اما درین نوبت کودک نوزاد تجسم «ویشنو» بود، و بطور معجزه‌آسا محفوظ نگاهداشته شد، و از رحم دیوکی به رحم روهینی که زن دوم واسودیو بود، انتقال یافت. دیوکی باز هم باردار شد و هشتمین کودک او با پوستی بسیار تیره‌رنگ متولد گردید و بدین علت او را کرشن خواندند. موهای این کودک بر روی سینه‌اش بطور مخصوصی تاب خورده بود و آنرا سری‌وتسه (Srivatsa) خواندند. خدایان جهت حفاظت این نوزاد پا به میان گذاردند و هنگامی که محافظین کاخ بخواب خوش فرو رفتند، چفت و بست‌های درها گشوده شد، و «وسودیو» کودک را برداشت و با او از متهورا فرار کرد و به کنار رودخانه جمنا رسید و از رود عبور کرد و به خانه نندا (Nanda) ی‌گاوچران که زنش بنام «یسودا»

در همان شب دختری زاییده بود، فرود آمد و مخفیانه «وسودیو» دو کودک را عوض کرد باین معنی که پسر خود را برای «یسودا» گذاشت و دختر نوزاد او را جهت زن خود برداشت و برد. کنسا دریافت که فریب خورده است، و در حال خشم و غضب دستور داد: هر کودک نرینه که نشانی‌هایی از زور و قدرت داشته باشد، کشته شود. بعد از آن وسودیو، و دیوکی که دیگر بنظر کنسا خطرناک نبودند، آزاد شدند. در آن وقت «نندا» از دستور کشتار سخت ترسید و نوزاد پسر را برداشت و با یسودا (Yasoda)، و روهینی، و بلرام به «گوکل» (Gokula) فرار کرد، و در آنجا کرشن ببالید و بزرگ شد. آن دو برادر باهم بازی و شوخی‌های زیاد، و عملا شیطانی‌هایی میکردند؛ اما نیرویی شگفت‌آور و آثارخدایی مانند هم نشان میدادند! که موجب شهرت آنها شد. کنسا چون از حیات آنها مطلع شد مرتب نقشه‌هایی جهت کشتن کرشن میکشید. ولی هر بار خنثی می‌گشت. یک بار دیو زن پوتنا (Putana) دختر بالی (Bali) را مأمور کشتن کرشن کرد و او به شکل زن زیبایی درآمد و سعی کرد با دادن شیرش به کرشن او را بکشد، ولی کرشن به جای شیر، زندگانش را مکید و مرد. عفریتی دیگر را برانگیخت تا گاری‌اش را از روی او رد کند، اما کرشن گاری را تکه تکه کرد! دیو دیگر را بنام «تری‌ناورته» (Trinavartta) تحریک کرد تا به صورت گردبادی درآید، و پرواز کند و کرشن را بکشد ولی کرشن آن دیو را در کودکی به زمین زد و کشت. روزی کرشن ذروف شیر و ماست را بشکست و کره را خورد و این کار او «یسودا» را عصبانی کرد، و با طنابی کودک را بست و سرطناب را به دستة قدح بزرگی گره زد، ولی کرشن قدح عظیم را کشاند تا اینکه میان دو درخت کهن گیرکرد، و آنها را از بیخ برکند. با این عمل آن کودک به دامودر (Damodara = شکم طنابی) ملقب شد. او با مار بزرگ «کالیه» (Kaliya) که در رودخانه «جمنا» میزیست جنگ و حشمتناکی کرد و مار را ناگزیر به ترک محل خود نمود. هنگامی که گویی‌ها (Gopis) یا دختران شیرفروش، حمام میکردند، تمام لباس‌هایشان را برداشت، و بالای درختی برد و همانجا ماند تا دوشیزگان زیبا عریان جهت پس گرفتن لباسهای خود نزد

وی آمدند؛ و بدین طریق با آنها معاشقه می کرد.
 او نندا (Nanda) و گاوچرانان را واداشت که عبادت «اندر»
 را ترك گویند، و کوه: «گووردهن» (Govardhana) را عبادت کنند
 که محافظ و پناه آنها و احشامشان بود. اندر که بجهت از دست
 رفتن پیشکشها خشمگین شده بود ابر و طوفانی برانگیخت و
 بارانی شدید ببارید تا آنها را غرق سازد ولی کرشن کوه
 «گووردهن» را برداشت و آنرا هفت شبانه روز روی انگشتش
 بصورت پناه و سایبان نگاهداشت و اندر دانست که شکست خورده
 و طوفان و باران فرو نشست!

با این کار بزرگ، او: «گووردهن دهر» (Govardhana—Dhara)،
 و تنگیسه (Tungisa) نام گرفت. و چون از گاوآن نیک، محافظت
 کرده بود، اندر رضایت خود را اظهار داشت، و او به «اوپندره»
 (Upendra) ملقب شد.

کرشن در این وقت جوانی زیبا و برومند شده بود. دخترهای
 گویی عاشق او بودند، و آزادانه محبت و عشق خود را به آنها
 نشان میداد. و بالاخره با هفت یا هشت تن از آنها ازدواج کرد.
 اما نخستین همسر محبوبش «رادها» (Radha) است. درین دوره
 حیات با موهای بلند و نی لبك در دست، نشان داده شده است. یکی
 از تفریحات کرشن، رقص دایره‌یی بوده که آنها «مندله نریتیه»
 (Mandala—Nritya) یا راس‌مندله (Rasa—Mandala) نامیده‌اند و در آن
 کرشن، و «رادها» در وسط دایره قرار می‌گرفتند، و گویی‌ها دورا-
 دور آن دو می‌رقصیدند. گاه شادی و نشاط کرشن در اثر دسایس
 «کنسه» که دیوهای: «اریشته» (Arista) را بصورت گاونر، و کیسین
 (Kessin = بصورت اسب) جهت نابودی او گماشته بود، برهم می‌خورد.
 کنسه پس از آنکه نتوانست از دسایس خود بهره‌برگیرد، ایلچی
 به نام اکریره (Akrira) نزد کرشن و بلرام فرستاد و آنها را به
 متهورا جهت شرکت در بازی‌هایی چند دعوت کرد و میخواست
 بدان وسیله آنها را به دام بیندازد. کرشن، و بلرام دعوتش را
 پذیرفتند، و عازم متهورا شدند و چون نزدیک شهر رسیدند
 رختشوی «کنسه» را دیدند که به رخت‌شویی اشتغال داشت و بعضی
 لباسهایش را برهم زدند و این طرف و آن طرف انداختند، و او

گستاخانه حرف زد، و بعلت گستاخی ویرا کشتند و هرلباسی را هم که خواستند، برداشتند.

بعد کرشن در بازی‌مشت‌زن پادشاه: «چانورا» (Canura) را بقتل رساند، و بعداً خود «کنسه» را کشت، و اوگرسین (Ugrasena) را به جای وی بر تخت نشانند. و در «متهورا» بماند، و علم سلاح را به‌راهنمایی: «ساندپینی» (Sandipani) فراگرفت. آن‌گاه به مناطق دوزخ رفت و شش برادرش را که «کنسه» کشته بود، برگرداند، و پس از چشیدن شیر مادرشان به‌بهشت رفتند. در این زمان کرشن دیوی را به نام: «پنچه‌جنه» (Pancajana) که به پسر استادش حمله کرده بود، بقتل رسانید. این دیو در دریا به شکل یک صدف حلزونی زندگی میکرد، و کرشن این صدف را که «پانچه‌جنیه» (Pancjanya) نامیده می‌شد، بصورت شیپور مورد استفاده قرارداد. دو زن کنسه دخترهای جراسنده پادشاه مگده (Magadha) بودند. پادشاه مذکور لشکریان خود را جمع‌آوری و به «متهورا» لشکرکشی کرد تا کرشن را توبیخ و تنبیه کند؛ ولی از او شکست خورد. او هیجده بار حمله کرد و هر بار با هزیمت روبه‌رو شد. سپس یک دشمن تازه خارجی (Yavana) کرشن را تهدید کرد که آنرا: «کال-جون» (Kala-Yavana) خوانده‌اند و کرشن در این وقت باندازه‌یی ضعیف شده بود که به تنهایی از عهده دفع او بر نمی‌آمد از اینرو ناگزیر بود یا تسلیم شود و یا اینکه نزد دشمن قدیمی خود پادشاه «مگده» سر فرود آورد و خطر کال‌جون را از بین ببرد. بدین ترتیب او تمام لشکریان و افرادش را به ساحل گجرات اعزام داشت و در آنجا شهر «دوارکا» را بنانهاد، در مه‌بهارت ذکری از پادشاه مذکور بعمل نیامده و فقط می‌گوید که کرشن قبل از هیجدهمین حمله جراسنده کناره‌گیری نمود ولی در «پوراننا»ها این داستان که پادشاه بیگانه‌ای به دشمنی کرشن برخاست با شاخ و برگ آمده است.

کرشن پس از سکونت در «دوارکا»، روکمنی (Rukmini) را که دختر «ویدربها» (Vidarbha) و نامزد «ششپال» بود، ربود و با او ازدواج کرد. سپس در اثر اتفاقی دو زن دیگر هم می‌گیرد. یکی از سران «جادوان» موسوم به: ستراجیت (Satrajita) مالک گوهری

درخشان و زیبا به نام سیمنتک (Syamantaka) بود که کرشن آرزوی داشتن آن را می‌کرد. ستراجیت جهت حفظ و نگاهداری آن، گوهر را به برادرش: «پرسین» (Prasena) سپرد، و «پرسین» را در جنگل شیری کشت و شیر آن گوهر را بدهن گرفت و برد. از قضاء این شیر به دست «جامبوت» (Jambavata) - پادشاه خرس‌ها کشته شد. در آن میان «ستراجیت» شك داشت که گوهر مذکور را کرشن برداشته یا نه؟ و برای تحقیق امر به جنگل رفت و چگونگی کشته شدن «پرسین» را جويا شد و دریافت که پرسین کشته شده است. آنگاه با «جامبوت» جنگید و گوهر را دوباره به دست آورد؛ سپس کرشن با «جامبوتی» (Jambavati) دختر «جامبوت»، و «ستیه بهاما» (Satyabhama) دختر «ستراجیت» ازدواج کرد. اما تعداد زنانش در عمل بی‌شمار بود؛ زیرا علاوه بر اینها شانزده هزار و یکصد زن داشت و تعداد فرزندانش یکصد و هشتاد هزار پسر بود! او از «روکمنی» پسری بنام «پردیومنه» (Pradyumna) و دختری بنام: «چارومتی» (Carumati) پیدا کرد. او از «جامبوتی» پسری: «سامبه» (Samba) نام، و از «ستیه بهاما» ده پسر بهم رسانید. آن‌گاه «اندر» برای دیدن کرشن به دوارکا سفر کرد و از او خواست تا از بدکاری‌های دیو «نرک» جلوگیری نماید. پس کرشن به شهر نرک رفت و «مورو» (Muru) دیو را که محافظ شهر بود بقتل رسانید. و سپس خود نرک را کشت. بعد از آن کرشن جهت ملاقات با «اندر» به «سرگ» (Svarga) شد و درین سفر «ستیه بهاما» همسر خود را همراه برد. کرشن به درخواست زنش با آوردن درخت مشهور: «پاری‌جات» (Parijata) عوض مهمان‌نوازی‌ها را داد! این درخت هنگام بوجود آمدن اقیانوس پیدا شد و به «سچی» (Saci) همسر «اندر» تعلق داشت. و چون کرشن آنرا برد، «سچی» نزد «اندر» شکایت برد، و «اندر» نیروهایش را جمع‌آورد تا آن درخت را پس بگیرد، ولی توفیقی نیافت.

«پردیومنه» - پسر کرشن - پسری داشت بنام: «انی‌روده» (Anirudha) که دیوزاد (Daitya) دختری موسوم به: «اوشا» (USA) دختر «بان» (Bana) - بر او عاشق شد. آن دختر معشوق خود را وادار کرد که «پردیومنه» را نزدش بیاورد، و برد. کرشن بل‌رام،

را از دست او نجات دهد. در آن وقت «بان» با همه «دیتیه» (Daitya) ها، و با یاری شیوا (Siva)، و «سکنده» (Skanda = خدای جنگ) با آنها مقابله کردند. کرشن با سلاح خمیازه «شیوا» را در حال دهن‌دره نگاهداشت و بدین طریق بر او غالب شد. «سکنده» درین نبرد مجروح گردید؛ اما کرشن به خاطر دخالت «شیوا» جانش را بخشید، و «انی‌روده» آزاد شد.

بنا بر داستانها مردی قوی و سلحشور بنام «پوندرك» (Paundra) که مدعی بود از اخلاف و سودیو (Vasudeva) میباشد، با تکیه به قدرت هم اسمی با نام پدر کرشن نشان رسمی و لقب کرشن را برگزید، این شخص با پادشاه کاشی (Kasi) یا «بنارس» هم پیمان بود. در جنگی که میان «کرشن»، و «پوندرك» روی داد، کرشن ویرا بکشت، و در جریان جنگ بنارس در میان شعله‌های آتش سوخت و ویرانه شد.

برای کرشن القاب و نام‌های مختلفی ذکر کرده‌اند که از روابط خانوادگی و کارها و خصوصیات داستانی اش گرفته شده و بسیاری از آنها همان القاب و نامهای «ویشنو» است که هندوان، کرشن را تجسم وی میدانند.

از جمله نامهای کثیر او به نامهای زیر نیز خوانده میشود:

آچوت (Acyuta)؛ ادهی دیو (Adhideva)؛ اجه (Aja)؛ ادهوک شج (Adhoksaja)؛ آدی دیو (Adideva)؛ امدیه (Amadhya)؛ انادی (Anadi)؛ انادیه (Anadya)؛ اننت (Ananta)؛ اویکت (Avyakta)؛ گوبنده (Govinda)؛ چکردهر (Cakradhara)؛ داشرِهه (Dasarha)؛ کشی‌ها (Kesiha)؛ هری (Hari)؛ دامودره (Damodra)؛ کشو (Kesava)؛ کشی‌هنته (Kasihanta)؛ تری‌جوگ (Triyuga = صاحب سه عصر)؛ واسودیو (Vasudeva)؛ یادوشور (Yadavesvara)؛ جوگشور (Yogesvara)؛ جوگیشه (Yogisa)؛ جوگی (Yogi). برای اطلاعات بیشتر از نامها و القاب دیگر کرشن رجوع کنید به اعلام مه‌بهارت در ماده کرشن و دایرة‌المعارف پورائیک (Puranic Encyclopaedia) تألیف: (Vettam Mani) - چاپ دهلی - سال ۱۹۷۵ میلادی، و کتاب فرهنگ و اساطیر هندو - تألیف: (John Dowson) - چاپ لندن سال ۱۹۵۳ صفحات ۱۶۰ - ۱۶۸ و هری‌ونش (Harivansa)، و پوراناها (Puranas).

آنچه در این جا آورده شد، خلاصه از افسانه‌هایی است که در منابع مذکور در بالا آمده است و نشان‌دهنده این حقیقت است که استخوان‌بندی مذهب هندو بر پایه وهم و تخیلات شاعرانه قرار دارد و همین تخیلات و افسانه‌ها دل‌های ساده صدها میلیون نفر مردم هندوستان را بخود جلب کرده است، و کرشن را بصورت یکی از خدایان معتبر و زنده هندو درآورده است.

شخصیت داستانی ارجن!

ارجن (Arjuna) = سفید. نام سومین پاندو و از بطن کنتی (Kunti). هریک از پاندوان به پدری آسمانی منسوب‌اند و پدر ارجن را اندر (Indra) خدای رعد و برق به‌شمار آورده‌اند! بنا بر افسانه‌ها ارجن جنگ‌آوری شجاع، و مردی عالی‌منش و سخاوتمند، و زیبا، و درستکار توصیف؛ و در میان پنج برادر از همه برجسته‌تر و ملاطفت‌آمیزتر و جالب‌تر می‌نموده است.

استفاده از سلاح‌ها را از دروناچارچ (Dronacarya) آموخت و شاگرد عزیز و محبوب و چیره‌دست وی بود. او با مهارت در استفاده از سلاح‌ها در سویم‌ور (Svayamvara) نظر دروپدی (Draupadi) را بخود جلب کرد و دروپدی از میان آن همه خواستگاران ارجن را به همسری خود انتخاب کرد. پس از آنکه «دروپدی» به همسری مشترک پنج برادر درآمد، و برای هریک از برادران دو شب نوبت معین شد و ارجن در اثر تخلف غیرعمدی که به‌خانه جد‌هشتر رفت، و در آن شب دروپدی در خانه جد‌هشتر نوبت داشت، دوازده سال به میل خود از خانواده خویش دوری و غربت گزید، و طی این مدت بود که از پرسورام (Parasurama) دیدن کرد، و از او هم نحوه استفاده سلاح‌ها را فراگرفت. و نیز در همین مدت با الوپی (Ulupi) دختر کورویه (Kaurvya) راجه‌ناگ‌ها (Nagas) تماس حاصل و نوعی ازدواج کرد و بنا بر «ویشنوپورانا» صاحب پسری به نام ایراوت (Iravata) شد. ارجن همچنین با «چتر-انگدا» (Citrangada) دختر راجه مانی‌پور (Manipura) ازدواج نمود و صاحب پسری با اسم ببهروواهن (Babhruvahana) شد. بعداً در شهر «دوارکا» با «کرشن» ملاقات و در آن جا سو بهدرا (Subhadra) خواهر

او را گرفت و از بطن او پسری ابهیمنیو (Abhimanyu) نام متولد شد که در جنگ مهابهارت شجاعت بسیاری از خود بروز داد و کشته گشت. ارجن بعداً کمان «گاندیو» (Gandiva) را از خدای آتش یعنی: «اگنی» (Agni) دریافت داشت تا با «اندر» جنگ کند و در سوزاندن جنگل: «کهاندوه» (Khandava) به «اگنی» یاری کرد. هنگامی که جدشتر (Yudhisthira) سلطنت و اموال و برادران و زن خود را در قمار باخت، و برای سیزده سال پاندوان تبعید شدند، ارجن در طی این مدت به سوی کوه‌های هیمالیا (Himalaya) شد تا در قلله‌های آن خدایان را از خشم فرود آورد، و از آنها اسلحه آسمانی دریافت دارد و در جنگ مورد نظر با «کورو» مورد استفاده قرار دهد. در آنجا با شیوا (Siva = مهادیو) که بصورت کوه نورد (کرات Kirata) ظاهر شد، جنگید؛ اما بزودی به شخصیتش پی برد و او را نیایش کرد، و شیوا یکی از نیرومندترین سلاح‌های خود را بنام: «پاشوپت» (Pasupata) به ارجن اعطا کرد. در همان قلله‌های کوه هیمالیا، خدایان: اندر، و ورونا (Varuna)، و «یم» (Yama = جم = مرگ) و کوور (Kuvera = کوبر) نزد وی آمدند و هر یک سلاح مخصوص خود را به او هدیه دادند. «اندر» با گردونه‌ی هوایی (ویمان Vimana) خود او را به جو و پایتختش امراتوی (Amravati) همراه برد، و در آنجا چند سالی را در تمرین سلاحها گذراند. بعد از آن خدای جو (= اندر)، ویرا! به جنگ «دایتیه»ها (Daityas) به اقیانوس (دریا) فرستاد تا آنها را که دریاها را مورد مخاطره افکنده بودند، نابود سازد، و ارجن این مأموریت را انجام داد و قوای دایتیه‌ها را بشکست، و سپس پیروزمند نزد اندر باز آمد و یک زنجر طلا و یک نیم تاج، و یک شیپور جنگ (صدف جنگ) که صدایش همانند آوای تندر بود بعنوان پاداش خدمت گرفت.

ارجن در سیزدهمین سال تبعید، هنگامی که با برادران خود و درویدی در دربار ویرات با اسامی مستعار میزیستند، بعنوان خواهجه سرا و معلم رقص و موسیقی خدمت می کرد؛ اما در شکست دادن پادشاه تری گرت (Trigarta) و کورو ان نقش عمده بازی نمود، و بسیاری از جنگجویان برجسته شان را در جنگ تن به تن شکست داد.

آن‌گاه که سیزده سال تبعید پاندوان پایان یافت و زمان آمادگی جنگی فرا رسید برای پیروزی بر کوروان در صدد جلب معاضدت کرشن برآمد و وقتی که ارجن، و درجودهن به کرشن جهت مساعدت به آنها مراجعه نمودند، ارجن یاری شخصی او را خواست، و درجودهن معاضدت لشکریانش را، و کرشن قبول کرد که در جنگ ارا به‌ران ارجن باشد بی آنکه در نبرد مستقیماً وارد گردد، ولی در جریان جنگ از جاده بیطرفی خارج شد و بحکایت مه‌بهارت با اقوال و کردار خود موجبات فتح پاندوان را فراهم ساخت. در دهلیز جنگ، آن هنگام که قوای فریقین روبه‌روی هم ایستاده بودند، کرشن، ترانه بهگوت گیتا را بر او خواند و ارجن را که نزدیک بود دست از جنگ بشوید ترغیب و تشویق به جنگ کرد و او را تعلیم و ارشاد نمود و تأکید کرد که بزودی را به یک سو بگذارد و برای جنگ آماده شود و نفس گرم کرشن، در دل پهلوان جنگ مه‌بهارت مؤثر افتاد و راغب نبرد شد. در دهمین روز نبرد سردار بزرگ کوروان یعنی بهیشم (Bhisama) را که عمویش نیز بود، با کمک شکندی چنان مجروح ساخت که از جنگاوری بازماند و در روز دوازدهم، «سوشرمن» (Susarman) و چهار برادرش را مغلوب ساخت. در روز چهاردهم جیدرتمه (Jayadratha) را کشت و در روز هفدهم از برخی سرزنش‌های جد‌هشتر چنان برآشفست که قصد جان برادر کرد، و کرشن خشم او را فرو نشاند. در همان روز کرن (Karna) را در اثر حادثه که برای ارا به‌اش پیش آمد بقتل رساند. پس از شکست کوروان، اشوت‌هامن (Asvatthaman) پسر «دروناچارچ»، و دو نفر دیگر از بازماندگان کوروان به اردوگاه پاندوان شبیخون زدند، و پسران درویدی و جمعی دیگر از جوانان و کودکانشان را از بین بردند. ارجن، اشوت‌هامن را تعقیب کرد و از او گوهر گرانبهایی را که بصورت «حرز» همراه و به‌سرداشت، بگرفت. هنگامی که جد‌هشتر اسب قربان (اشومیده = Asvamedha) را رها کرد، ارجن همراه ارتش خود آن اسب را در شهرها و کشورهای مختلف شبه‌جزیره هند دنبال و در مسیر حرکت با راجه‌ها و گردنکشان دیگر جنگ کرد و بر آنها پیروز شد.

در شهر مانی‌پور (Manipura) با پسر خود «بیهروواهن»

(Balhruvahana) ناشناخته و شناخته جنگید و کشته شد، ولی با افسوئی که «الوپی» معرفی نمود، و از ماران اخذگردید زنده شد! آن گاه به دکن (دکهن = Dakshina = دکشن) یا سرزمین جنوب رفت و با قوم «نشاده» (Nisada)، و دراویدی (Dravidian) به نبرد برخاست و بر آنها چیره شد.

بعد از آن به سمت مغرب به ناحیه گجرات (Gujrat) رفت و اسب قربان را به هستیناپور برگرداند، و در آن جا قربانی عظیم برپا شد. سپس کرشن و ویرا جهت دفع دشمنان خود به «دوارکا» خواند، و در آنجا در مراسم تشییع جنازه «وسودیو» پدر کرشن شرکت جست.

پس از این روی دادها همراه جد هشتتر و برادران دیگر و درویدی به سوی کوه های هیمالیا شدند. این سفر را باید سفر مرگ نامید و بشرح افسانه که در مهابهارت آمده هر يك از پاندوان و درویدی نابود گردیدند.

بعد از مرگ ارجن پسرش: «پریکشت» (Pariksit) جای نشین پدر شد.

در ادبیات هندو، ارجن جای رستم یا اسفندیار را در افسانه های کهن ایران دارد.

در خاتمه از دوست ارجمند آقای سید عبدالحمید نقیب زاده - مشایخ طباطبائی که در تصحیح اوراق چاپی این کتاب مساعدت فرموده اند نهایت تشکر را دارم. همچنین از آقای دکتر ناراین - ماتور دوست عزیز هندی که نسخه چاپ محمد اجمل را در اختیار اینجانب قرار داده اند سپاسگزارم.

از کارکنان بخش حروفچینی چاپخانه افست بویژه از آقای محمد شریف که در به ثمر رسانیدن این کتاب زحمات فراوان کشیده اند تشکر مینمایم.

والسلام علی من اتبع الهدی

سید محمد رضا جلالی نائینی

تهران - اردیبهشت ۱۳۵۸ هجری شمسی برابر مه ۱۹۷۹ میلادی.

بهگود گیتا (Bhagavadgita)

ادهیای ADHYAYA اول

ارجن و شادجوگ (ARJUNAVISADAYOGA)

گفتار اول: ترس و ناامیدی

دهر تراشت (Dhrtarastra) گفت: ای سنجی (Sanjaya)! در زمین کرکسیت (Kuruksetra) که مزرعه نیکوکاری است، مردم من - در جماعت پاندوان (Pandava) - هنگامی که به قصد کارزار روبه‌رو شدند - به چه کار مشغول گشتند؟

سنجی گفت که جرجودهن (Duryodhana) فوج‌های پاندوان را در میدان جنگ ایستاده، دید. نزد درونه‌چارچ (Dronacarya) آمد و گفت که ای استاد! این لشکر عظیم پاندوان را به سرداری پسر دروپد - آن که خردمند و شاگرد تو است - آراسته ببین.

و آنان که درین سپاه کماندار نیک و دلاورانند، و در عرصه کارزار بی نظیر، مثل: بهیم، و ارجن بر تفصیل ایشان مطلع شو: اول: ساتک (Satyaki)^۱ و بیرات (Virata)، و دروپد (Drupada) مهارتمی (Maharathi) اند، و دهرشت کیت (Dhrstakeru) و چیکتان (Cekitana)، و کاشی راج (Kasiraja)، پرزور و پروحشت، و کنت بهوج (Kuntibhoja). و شیب (Saivya) بزرگترین مردم. و جد هامن (Yudhamanyau) قوی هیکل، و اتموجا (Uttamauja) دلاور، و ابهمن^۲ و پسران دروپدی (Draupadi) - ایشان همه مهارتمی اند.^۳

۱- جوجودهن (Yuyudhana) نام دیگر ساتک میباشد.

۲- این نام یعنی: ابهمن (Abhimanyu) پسر ارجن در این جا ضبط نشده و بعبارت پسر سبهدرا (Subhadra) آمده است. ابهمن پسر ارجن است از زنی بنام سبهدرا خواهر کرشن.

۳- اجمل: و پسران دروپد همه ایشان مردم مهارتمی اند.

ای بزرگترین برهمنان! جماعتی که بهترین مردم ما و سردار لشکراند، بجهت شناختن تو بذکر ایشان نیز متعرض میشوم، بشنو، اول: [تویی، بعداز آن] بهیکم (Bhisma)، بعداز آن: کرن (Karna)، و کرپاچارج (Krpacarya) فیروزمندان جنگ، و اشوتهامان (Asvatthaman)، و بکرن (Vikarna)، و سومدت^۱ (Somadatta)؛ و این دلیران بجهت خاطر من قطع از زندگی خود نموده‌اند، و انواع اسلحه کارفرموده زیرک‌اند در فنون کارزاری.

ای استاد! جیش‌پاندوان بحسب ظاهر تاب مقاومت لشکر ما ندارد، و لیکن جمعیت ایشان اگرچه درظاهر اندک‌مینماید اما در معنی بسیار است؛ چون بهیکم ازصمیم دل برعایت شیوه اخلاص، نگاهبانی ایشان میکنند. و لشکر ما هرچند در شمار افزون [تر] است؛ اما در قوت کمتر؛ چه بهیکم از ته‌دل به ما خوب نیست بلکه نگهبان سپاه پاندوان است.

[درجوده‌ن گفت:] پس مناسب آن است که همه شما از هر طرف به‌حراست و پاسبانی او قیام نمایید.

درین وقت بهیکم - بزرگترین کوروان و پدر کلان ایشان و خداوند شکوه بسیار - بجهت تسلی خاطر جرجوده‌ن و خوشحالی او؛ مانند هژبر غرنده^۲ سفیدمهره خود را بنواخت؛ بعداز آن نای و نفیر و دهل و کرنای به یکبار بنواختند، و از آن چنان غریو هولناک پروحشت برخاست که فرق کردن درین آوازهای مختلف ممکن نبود.

و درین اثناء ارجن، و کرشن (=کشن) برارابه بزرگ که اسپان نقره رنگ داشت، سوار شدند. و کرشن سفیدمهره پانچجن (Pancajanya) نام و ارجن دیودت (Devadatta) نام، و بهیم‌سین - خداوند کارهای مهیب - خرمهره کلان پوندر (Pundra) نام، و جدشتر (Yudhisthira) اننت‌بجی (Anantavijaya)، و نکل (Nakula) سکوکه (Sughosa) و سمه‌دیو (Sahadeva) من‌پهپک (Manipuspaka) را به

۱- اجمل: اول تویی؛ بعداز آن بهیکم، و کرن و کرپاچارج - فیروزمندان جنگ - و اشوتهامان، و ویکرن، و پسران سوم دت، و غیره؛ آن دلیران بجهت خاطر من از زندگی خود قطع نظر نموده، انواع اسلحه کار فرموده، زیرک در فنون کارزار.

۲- ج: هژبر غریده و سفیدمهره خود را.

يك دفعه بنواختند. و راجه كاشی (Kasi) - كماندارنيك - و شكهندي (Sikhandin) - مهارتمی (Mahrathi) بزرگ - و دهرشت دمن (Dhristadyumna)، و بیرات (Virata)، و ساتك (Satyaki) كه از هيچ ميدان رونگردانيده بود، و درويد (Drupada) و جمله پسران درويدی (Draupadi) و ابهمن (Abhimanyu) قوی دست سفیدمهره^۱ های خود را دمام بنواختند. و این آواز ترسانگیز سینه های دلاوران جرجودهن را شكافته به دل های ایشان درآمد و بسیط زمین و کره هوا از صدا پرشد و آواز خر مهره ها مغز كوه را از سر انداخته.

درین ولا ارجن (Arjuna) دلاوران جرجودهن را در مقدم كارزار دیده كمان برداشت و با كرشن گفت كه ای كرشن (Krisna)! ارابه مرا پیشتر ببر و در میان هردو لشكر نگاهدار. میخواهم جماعتی را كه بر كارزار اقدام نموده، درین میدان درآمده اند، ببینم، و بدانم. و آنان كه بجهت رفاهیت خاطر جرجودهن تیره عقل و خیرخواهی او بر جنگ قرار داده اند و بدین معرکه حاضر شده اند، ایشان را بنظر درآرم و بدانم كه حریف من کیست و مرا بچه كسان جنگ باید نمود^۲؟

سنجی گفت كه ای فرزند بهرت (Bharata)! آن گاه كه ارجن با كرشن این سخن گفت، كرشن جیو ارابه خود را روان ساخت و در محلی كه ارجن گفته بود نگاهداشت؛ پس گفت كه ای ارجن! كوروان (Kaurava) را همراه راجه هایی كه بهمیکم پتامه، و دروناچارچ (Dronacarya) مقدمه^۳ ایشان اند، ببین.

درین وقت ارجن به سوی هردو لشكر نگاهی كرد و طرفین را پراز جماعت [پدران و] پدران كلان، و برادران، و استادان، و خالوان، و پسران، و نبیره ها، و دوستان، و پدران عروسان و آشنایان مخلص بدید. بعد از دیدن طوایف مذكوره ایدای بسیار كشید و

۱- اجمل: در هیچ میدان رو نگردانیده و درويد و جمله پسران درويدی و ابهمن دراز دست.
 ۲- ت: هر گاه. اجمل: ببینم و بدانم كه حریف من کیست و مرا بچه كسان جنگ می باید كرد. و آنان كه بجهت رفاهیت در جودهن و خیرخواهی او بر جنگ قرار داده درین معرکه حاضر شده اند ایشان را بنظر درآرم.
 ۳- د: مقدم.

برسر ترحم آمده، گفت: ای کرشن جیو! از دیدن خویشان و دوستان در مقام جنگ، اعضای من سست شده، می آیند^۲ و می لرزند و دهن خشک میگردد و موی برتن من میخیزد و کمان گاندیو (Gandiva) از دست می افتد، و پوست بدن می سوزد، و دل در گرداب حیرت فرورفته و قدرت برایستادن نمانده؛ و شگون [های] مخالف می بینم. ای کرشن! من از کشتن خویشان در عرصه کارزار نیکویی نمی بینم.

ای کرشن! ظفر و ملك و راحت مرا نمی باید؛ چه جماعتی که از ممر ایشان فراغت و زندگی میخواهم؛ آن جماعت قطع نظر از ملك و مال و راحت و جان کرده، از بهر جنگ درین معرکه حاضراند. و ایشان استادان و پدران و پسران و پدران کلان و نگاهبانان و خسران و نبیره ها و برادران و خویشان هستند.^۳

ای کرشن! هر چند آن مردم قصد کشتن من بکنند، من قصد کشتن ایشان نمیکنم. و بر تقدیری که از کشتن ایشان خسروی هر سه ملك به من میسر شود، پادشاهی روی زمین چه چیز است؟! ای کرشن! از کشتن پسران دهر تراشت کدام راحت به ما روی خواهد نمود؟ [و] ایشان هر چند بد کردارند و سلاح برداشته روبروی ما شده اند؛ با وجود آن، ما از کشتن ایشان گنمکار می شویم؛ بنابراین کشتن پسران دهر تراشت مع برادران و خویشان لایق شأن ما نیست!

ای کرشن! ما از کشتن مردم خود چطور بر راحت خواهیم رسید؟

کسانی که در عقل ایشان از ممر طمع فتوری رفته آن مردم — مع^۴ درجودهن — گناهی را که از کشتن فرزندان و آزردهن دوستان

۱- د: ترحم آمده با کرشن جیو گفت: ای کشن جیو از دیدن.

۲- ت: می آیند؛ ج: می آیند و می تپند و می لرزند.

۳- اجمل: و ایشان استادان و پدران و پسران و پدر کلان و خسران و نبیرگان و برادران و طغایان و خویشان هستند.

۴- ج: آن مردم را مع درجودهن گناهی که از کشتن خویشان و دوستان حاصل میشود، بنظر در نمی آید. ت: مع.

حاصل میشود، به نظر در نمی‌آورند!
 ای کرشن! ما کشتن فرزندان و برادران و خویشان خود را
 گناهی عظیم میدانیم؛ پس چرا ترك آن ندهیم؟
 هرگاه قومی به وادی فناء منتقل [می]شوند نیکوکاری ایشان
 که از عهد قدیم آمده، نیز معدوم میگردد، و چون نیکوکاری نماند،
 بدکرداری در قبیله منتشر می‌گردد!
 ای کرشن! از بد کرداری قوم، زنان بدفعل خواهند شد، و
 بعد از بدفعل شدن زنان، فرزند حرام‌زاده از ایشان بوجود خواهند
 آمد.

و از پیدا شدن حرام‌زاده‌های کشتندگان قوم، این حرام-
 زاده‌ها به دوزخ خواهند رفت، و آب و طعام به آن مردم، هیچکس
 نخواهد داد، و این مردم هم از این ممر به دوزخ خواهند افتاد.
 و آنان که قومی را می‌کشند، همه راه و روش آن قوم برطرف
 میشود.^۱

ای کرشن! ما شنیده‌ایم جماعتی که نیکوکاری در قوم ایشان
 نمیباشد، آن جماعت همیشه در دوزخ می‌ماند.^۲
 عجب است که ما از ممر طمع ملك و راحت، قصد کشتن
 خویشان کرده‌ایم و اقدام برگناه بزرگ نموده.^۳
 اکنون من در مقام جنگ نیستم و سلاح در دست ندارم؛ اگر
 پسران دهر تراشت مرا به سلاح بکشند به حال من خوب میشود!
 سنجی گفت که ارجن این سخن گفته، برارابه بنشست و
 غمناک شد و تیر و کمان از دست بینداخت.^۴

تمام شد ادھیای اول و شادیوگ (Visadayoga) نام

-
- ۱- ج: فوجی را می‌کشند همه راه و روش آن قوم برطرف می‌گردد.
 در دوزخ می‌باشند؛ اجمل: ای کرشن! ما شنیده‌ایم جماعتی که نیکوکاری ایشان معدوم شد،
 همیشه در دوزخ باشد.
- ۲- د: ما شنیده‌ایم جماعتی که به نیکوکاری قوم ایشان معدوم شد، آن جماعت همیشه
 در دوزخ می‌باشند.
- ۳- اجمل: قصد کشتن خویشان کرده‌ایم و قدم برگناه بزرگ نهاده.
- ۴- د: بینداخت. تمام شد ادھیای اول ارجن بکهاد نام و آغاز ادھیای دوم سانکهه جوک نام.

آغاز ادھیای دوم

سانکھه جوگ (Samkhya Yoga) نام

[ترغیب ارجن به جنگ!]

[سنجی گفت که] چون کرشن او را از کمال مهربانی با دیده پرآب دید؛ فرمود:

ای ارجن! ترا در چنین محل مشکل این بیدانشی که از نقصان عقل تو خبر میدهد - و بزرگان آنرا نمی‌پسندند - از کجا پیدا شد؟ این روش به سرگ (Svarga)^۱ نمی‌رساند، و از آن نام نیک [برزبان بر] نمی‌آید.

ای ارجن! بیدل مشو، و جبن و صفت^۲ بیدلی زشت که در درون^۳ تو متمکن شده است، بگذار و برخیز!

ارجن گفت که ای کرشن! من بهیکم و درون (Drona) را که سزاوار تعظیم‌اند، چطور در میدان هیجاء به تیر زدم؟!

و در روزگار حاصل کردن قوت، به گدایی به از کشتن^۴ استادان بزرگ است، و اگر من این جماعت را کشته از [اموال] دنیایی ایشان تمتع گیرم؛ پس از اموال آغشته به خون این‌ها بهره‌مند شده باشم و ما نمیدانیم که کشتن این طوایف و فتح کردن بهتر است یا ناکشتن ایشان و اختیار^۵ هزیمت؛ با آن که معلوم نیست که نگار ظفر در کنار که خواهد آمد.

۱- سرگ (سورگه Svarga): آسمان اندر (Indra)؛ بهشت.

۲- ت: و چنین وصف بیدلی زشت؛ اجمل: بیدل مشو و صفت بیدلی.

۳- د: در دل تو؛ اجمل: که بدل تو.

۴- د: زیستن.

۵- ج: اخبار هزیمت؛ د: اختار هزیمت.

و جماعتی که از کشتن ایشان نمی باید زیست^۱؛ آن پسران دهر تراشت اند که مسلح شده از بهر جنگ^۲ در برابر [ما] ایستاده اند و شوق من از ملاحظه معصیت و مهربانی تنزل کرده و دل من از بهر شناختن حقیقت نیکوکاری در حیطة حیرت درآمده؛ بنا بر آن از تو میپرسم که هر چه درین باب بهتر باشد، و تو آنرا بتحقیق میدانی، با من بگو که من به تو پناه آورده ام و شاگردی تو کرده؛ پس تو مرا تعلیم بده.

و [حتی] اگر من با نیستی دشمنان، ملك و پادشاهی دیوتها بیایم^۲؛ آن زمان هم اندوهی که به دل من راه یافته و حواس مرا خراب و پریشان ساخته است، برطرف نمی شود!

سنجی گفت که ای دهر تراشت! چون ارجن پیش کرشن اظهار بی رغبتی کارزار کرد و مهر خاموشی بر لب نهاد؛ فارغ البال بنشست. درین وقت کرشن به ارجن که در میان دو لشکر غمگین نشسته بود، خنده زنان گفت که:

ای ارجن! غم جماعتی که نمی باید خورد، تو میخوری، و سخنان ارباب دانش میگوئی؛ اما دانا نیستی که دانایان نیک غم هیچ مرده و زنده نمیخورند! - و آن چنان نیست که من و تو و این راجه ها هرگز نبوده اند، و بعد از این نیز نخواهند بود.

چنان که جان در قالب به سه حالت میگذراند: خردی، و بزرگی، و پیری*؛ همچنان این قالب [را] گذاشته بقالبی دیگر میرود؛ بنا بر آن برابر اباب دانش لازم است که از این رهگذر مضطرب نشوند، و پشیمانی نکشند.

ای ارجن! مدرکات حواس که گرمی و سردی و شادی و غمی می بخشد، جاودان نیست؛ پیدا میشود، و ناچیز میگردد؛ پس تو با شکیبایی [مقتضیات] آن مدرکات^۳ را تحمل بکن!

ای بزرگترین مردم! شخصی که [از] ارباب دانش باشد، [و] راحت و محنت نزد وی يك سان بود، و از محسوسات زبونی

۱- ج: رفت.

۲- ج: و اگر من ملك و پادشاهی دیوتا بیایم.

* اجمل: خوردی، و جوانی، و پیری.

۳- اجمل: پس تو مقتضیات آن مدرکات را تحمل کن.

نمیکشد، سزاوار خلاصی است*.

و چیزی که به عدم مسبوق باشد^۱ همیشه نمی ماند؛ و چون جان چنین نیست به وادی فناء منتقل نمیگردد. و دانندگان حقیقت کار این هردو مبحث را تحقیق^۲ کرده اند، کسی که این علم را پیدا ساخته، تو او را جاوید اعتقاد بکن. و این بیزوال را هیچکس ناچیز نمیتواند ساخت، و جان چون قدیم است، تغییر نمیپذیرد، و در قید کس در نمی آید. و قالب های او معدوم میگردد، و نظر برین معنی نموده تو کارزار بکن.

و شخصی که اعتقاد او آن باشد که جان کسی را می کشد، و یا از دست کسی کشته میشود، او هیچ نمیداند - که نه او هیچکس را میزند و نه کسی او را. و او اصلاً پیدایش و فنا ندارد، و با هر بدن مخلوق نمیشود؛ پس چون به اوصاف مذکور موصوف است، حادث نیست؛ پس قدیم باشد؛ و نیز از حالی به حالی منتقل نمیشود، و کهنه است و از کشتن بدن کشته نمیشود!

ای ارجن! کسی که او را این چنین اعتقاد کند، قطعاً فانی نمیشود، و چون او پیدایش ندارد و کم و بیش نمیگردد؛ وی را که بکشد و چه کسی او را تواند کشت^۳؟!؟

و چنان که آدمی جامه کهنه [را] گذاشته، رخت نو می پوشد، همچنان او از قالب کهنه برآمده در بدن نو درمی آید. و او را سلاح نمیتواند برید، و آتش نمیتواند سوخت، و آب فاسد نمیتواند ساخت، و باد خشک نمیتواند کرد. و در او سوراخ کردن ممکن نیست؛ و چون او را نمیتوان سوخت، [و] خشک [و تر] و فاسد نمیتوان ساخت، به وصف دوام موصوف است، و از جای نمی جنبد، و در همه جا است، و ظاهر است.

و به نظر در نمی آید، و او را دگرگون نتوان ساخت؛ بنابراین

* و سزاوار خلاصی است و چیزی که مسبوق بعدم باشد همیشه نمی ماند.

۱- د: دانش باشد و راحت و محنت نزد وی یکسان بود و از محسوسات زبونی نمیکشد

۲- د: تحقیق کرده اند و کسی که؛ ج: هردو جهت را تحقیق کرده اند؛ اجمل: هردو حجت را تحقیق.

۳- اجمل: پس چون باوصاف مذکور موصوف است، ای ارجن کسی که او را این

چنین خیال کند... و کم و بیش نمیگردد کرا بکشد و چه کس او را تواند کشت؟

ترا غمناك نمیباید بود.

ای درازدست! اگر اعتقاد تو آن باشد که او پیدا میشود، و فانی میگردد، برین تقدیر هم اندوه را به دل خود راه ندهی که هرکس پیدا میشود، بتحقیق می میرد، و هرکس که می میرد، البته پیدا میشود؛ و درین مقدمه هیچ شبهه نیست؛ پس ترا غم جان نباید خورد.

ای ارجن! اهل عالم در اول کار نبوده اند، و در آخر کار نیز نخواهند بود؛ [و] الحال دیده میشوند؛ پس غم اینها چرا باید خورد؟

هر که آن جان را حالا می بیند در عجب میشود، و همچنین هرکس که بیان حقیقت آن میکند، سخنان غریب میگوید، و شنونده را از آن حیرت دست میدهد؛ بنا بر آن به کنه او پی نمیتواند برد.

ای ارجن! این جان که در همه قالبها است؛ بهمیچوجه کشته نمیشود؛ بنا بر آن تو در بند غم هیچ جانی مباش. و نیکوکاری قوم خود منظور داشته از کارزار پشیمان مشو که در طریقهٔ چهارتریان (Ksatriya)^۱ به از شیوهٔ جنگ راستی کاری نمیباشد.

ای ارجن! دروازهٔ سرگ (Svarga) بی طلب واشده، و چهارتریانی که طالع فرخنده دارند، این چنین جنگ پاك می یابند. و اگر تو این کارزار که از جملهٔ اعمال خیر است نخواهی کرد، از دایرهٔ نیکوکاری برآمده و نیکوکاری^۲ خود برهم زده گناهکار خواهی شد. و اهل عالم بدی ترا جاوید خواهند گفت؛ و مردم نیک را بدنام زیستن بدتر از مردن است^۳. و مهارتمپیان (Maharathi)^۴ بزرگ خواهند گفت که ارجن ترسید، و از میدان کارزار به در رفت؛ و

۱- د: داشته از کارزار پشیمان مشو که در طریقهٔ کهنتریان به از شیوهٔ جنگ؛ اجمل: به از شیوهٔ جنگ رستکاری نمیباشد.

نام دومین طبقه از چهار طبقهٔ هندو که طبقهٔ جنگاوران و اشراف و شاهزادگان است؛ ج: شیوهٔ جنگ رستکاری نیست.

۲- ج، و اجمل: و نیکنامی خود.

۳- د: و اهل عالم جاوید بدی ترا خواهند گفت و مردم را بدنام زیستن بدتر از مردن

است.

۴- مهارتمپی (Maharathi): کشندهٔ ده هزار نفر در یک روز. سردار و جنگجو. اجمل:

ورتمپیان بزرگ.

کسانی که ترا مرد بزرگ و صاحب وقار اعتقاد کرده‌اند؛ نزد ایشان سبکی تو ظاهر خواهد گشت. و دشمنان بر حرف مردانگی تو انگشت طعنه خواهند نهاد، و زبان به سخنانی که مناسب شأن تو نیست خواهند گشاد؛ پس کدام محنت ازین سخت‌تر است!؟ [و] اگر کشته خواهی شد^۲، سرگ جای تو است، و اگر فتح خواهی کرد، پادشاه روی زمین خواهی شد؛ بنابراین، ای ارجن! دل بر جنگ نهاده، برخیز.

و راحت و محنت و سود و زیان و ظفر و هزیمت يك سان دانسته متوجه کارزار شو تا گنہکار نشوی.

ماهیت فلسفه جوگ!

و کیفیت علم سانکبه (Samkhya)^۳ را با تو گفتم؛ اکنون ماهیت [علم] جوگ (Yoga)^۴ [را] بیان میکنم که از رعایت^۵ آن تو از کمند کردار رهایی یابی. و درین ورزش جوگ هرکاری که شروع کرده میشود، هرچند به اتمام نرسد - بی نتیجه نیست^۶؛ و گناه ناتمامی عمل روی نمی‌نماید، و عمل قلیل هم درین روش عامل را از ترس عظیم آمدن بعالم نگاه میدارد.

ای ارجن! در راه خلاصی همین يك راه است مقرون به یقین؛ و کسانی که به نگهبانی این طریقه مقید نیستند، عقل ایشان برقرار نیست.

ای ارجن! مردم نادان - آنان [اند] که به سخنان طمع‌آمیز بید اسیر و مقیداند و آنها را باور و اعتقاد میکنند^۷ و میگویند که

۱- د: اعتقاد داشته باشند.

۲- اجمل: و اگر خواهی مرد.

۳- سانکبه (Samkhya): نام یکی از مکتب‌های ششگانه فلسفی هندو.

۴- جوگ (Yoga): نام یکی دیگر از مکتب‌های فلسفی هندو که آنرا مکتب عملی سانکبه نیز میتوان خواند و این دو مکتب (سانکبه و جوگ) مکمل یکدیگرند. سانکبه مکتب نظری و جوگ مکتب عملی میباشد. اجمل: علم سانکبه با تو گفتم اکنون ماهیت علم جوگ بیان.

۵- اجمل، و ج: که تو از رعایت آن از کمند کردار خلاصی یابی و درین ورزش جوگ.

۶- د: هرچند با تمام نرسد بی نتیجه است.

۷- د: مردم نادان طمع‌آمیز بید مقیداند و این‌ها را کل اعتقاد میکنند. اجمل: مردم

آفاند که.

ازین به، عمل نمیباشد. و به کمند آرزو گرفتاراند، و مطمح نظر ایشان غیر از سرگ نیست؛ آن مردم [لذت] سخنان مذکور [در] بید (Veda) را نچشیده حیات و کردار و نتیجه آن میگویند^۱ و نیز ظاهر میسازند که آن سخنان سبب عیش و اقبال و دولت است^۲؛ و جماعتی که مشتاق دولت و عشرت‌اند، عقل ایشان از این سخنان، قصوری پیدا کرده؛ بنابراین عقل ایشان را در طریقه جوگت به یقین نمیرساند.

ای ارجن! جماعتی که به وصف ستوگن و رجوگن، و تموگن موصوف‌اند؛ بیدها از بهر آن مردم^۳ در کار است، و تو از دایره مجموع این هر سه خصلت^۴ بیرون آی. و ترک راحت و محنت و نیکی و بدی و امثال آن گرفته، دل از فکریافتن و نیافتن خالی کن، و در ستوگن خالص استقامت ورزیده، هوشمندی را شعار خود ساز. هر برهمنی^۵ که شناسای آفریدگار است، او را همه مقاصد بید - از^۶ اندک، و بسیار - حاصل میشود - چنان که از آب بزرگ، همه کارها که از آب مطلوب است، میسر گردد، و به خلاف آن، از آب اندک که جمیع مدعیات^۷ به یک دفعه از او بهم نمیرسد. و تو کار بکن و نتیجه آن مخواه و از عمل پشیمان مشو و

- ۱- ج: آن مردم لذت سخنان بید را نچشیده حیات و کردار و نتیجه آن میگویند.
- ۲- د: و آن سخنان بهجت و اقبال و دولت است. اجمل، و ج: و جماعتی که مشتاق دولت و عزت‌اند عقل ایشان از ممر سخنان طمع‌آمیز فتوری پیدا کرده بنابراین ایشان را در طریقه.
- ۳- ج: موصوف‌اند از بهر آن مردم در کار است - ترجمه عبارت برین تقریب است: جماعتی که به وصف رجوگن و تموگن و ستوگن موصوف‌اند، نظر بر منطوق بیدها دارند، و تو از دایره این هر سه خصلت بیرون آی.
- ۴- د: مجموعه این هر سه خلقت؛ ج: از دایره مجموع این خصلت برون آی.
- ۵- اجمل، و ج: ساز و برهمنی.
- ۶- اجمل، و ج: چنان که دریایی (= رودخانه‌ای) که از همه جانب پر آب است و همه کارها که از آب مطلوب است، میسر می‌گردد بخلاف آن از آب اندک که جمیع مدعیات بیک دفع.
- ۷- د: مدعیات است. ماحصل اینکه بیدها برای برهمنی که معرفت حاصل کرده باشد مثل سبوی آب است درون دریا و تراسزد که کار کنی لیکن نظر به نتیجه آن نداشته باش؛ ج: اندک جمیع مدعیات بیک دفعه بهم نمیرسد.

ترك آن مده^۱.

ای ارجن! از نتیجه کردار قطع نظر نموده در معرفت آفریدگار ثابت قدم بوده، بود و نابود را يك سان دانسته، بعمل قیام نمای که جوگت همین يك سان بودن است. و کاری که از ممر نتیجه کرده میشود، بمراتب کمتر است از اعمال [طریقه جوگت]. و تو در طریقه جوگت درآی. و آنان که نتیجه اعمال میخواهند، خسیس-ترین مردم اند.

و کسی که خواهش جوگت دارد، دو چیز بگذارد؛ یکی: نیکی، و یکی: بدی. [بنا بر آن] تو به عقل^۲ جوگت رجوع کن. و جوگت عبارتست از: زیرگی در عمل.

و کسانی که به عقل جوگت آمیزش دارند، آن دانایان از کمند پیدایش، و فناء رهایی یافته، از ترك نتیجه اعمال به جایی که هیچ بدی ندارد^۳ میروند. و هرگاه عقل تو بیابان بی دانشی قطع خواهد کرد، آن هنگام هرچه [تو] شنیده ای، و خواهی شنید؛ ترك آن خواهی گرفت. و عقل تو از شنیدن سخنان معاملات مردم و احکام بید^۴ پریشان شده؛ [وقتی که] در معرفت آفریدگار ثبات و استقامت^۵ پیدا کرد؛ نتیجه جوگت خواهد یافت.

ارجن گفت: مردی که خرد او در شناخت کردگار ثبات و استقامت^۶ پیدا کرده، نشان او چیست؟ و سخن کردن و نشستن و راه رفتن او چطور می باشد؟

کرشن گفت که ای ارجن! مردی که از جمیع آرزوها [ی دل] بگذرد، و در استغراق چنان فرحت گیرد که از رسیدن محنت پریشانی نکشد^۷ و به طلب راحت نپردازد، و بر حرف دوستی و

۱- د: و از عمل پشیمان شده ترك آن نده.

۲- ج: فعل.

۳- د: هیچ ندارد.

۴- ج: حالات مردم و احکامات بید.

۵- د: آفریدگار ثبات [و] استقامت پیدا کرد نتیجه جوگت خواهی یافت. اجمل: پیدا خواهی کرد.

۶- ج: خرد او در شناختن کردار ثبات و استحکام پیدا کرده، د: در شناخت کردار ثبات و استقامت؛ اجمل: در شناختن کردگار ثبات و استقامت.

۷- د: مستقیم الفعل اجمل: و در استغراق جان فرحت گیرد و از رسیدن محنت پریشانی نبیند.

دشمنی، خط درکشد، و از حیطة ترس و قهر برآید؛ او را مستقیم‌العقل گویند^۱. و نیز شخصی که دل به هیچ کس ندهد، و از حصول امر مرغوب خوشحال نشود، و از رسیدن امر موحش، بدحال نگردد، و حواس را از محسوسات کشیده دارد، - مانند: کشیدن سنگ^۲ پشت اعضای خود را - باید دانست که عقل او برجاست.

و مردی که چیزی نمیخورد، او را به مدرکات حواس نسبت نمی‌ماند؛ اما لذت زبان برطرف نمیشود، مگر وقتی که به آفریدگار واصل شود؛ آن زمان لذت زبان هم نمی‌ماند!

ای ارجن! مرد دانا هرچند علاج مغلوب کردن^۲ حواس مینماید؛ اما آن حواس پرزور از قوت خود، دل [او] را به جانب خود می‌کشد. پس از آن جوگی حواس را زبون ساخته و از آن ایمن شده می‌نشینند. و هرکه حواس را در قید کند؛ او را مستقیم‌العقل^۳ گویند. و مردی که در بند تحصیل مقتضیات^۴ حواس باشد؛ او گرفتار کمند محسوسات گردد، و از این گرفتاری آرزو پیدا میشود، و از آرزو: غصه بوجود می‌آید؛ و از غصه، غفلت رومینماید؛ و از غفلت، فراموشی مستولی گردد؛ و از فراموشی عقل زوال پذیرد؛ و از زوال عقل، راه خلاصی از دست رود. و شخصی که دل خود را به دست آورده^۵ با حواسی که از نسبت دوستی و دشمنی مبراست؛ ادراک محسوسات بکند؛ آن شخص را آرام دل حاصل شود. و از آرام^۶ دل جمله محنت‌ها معدوم گردد، و عقل او بمرتبه کمال برسد. و مردی که حواس را مغلوب ساخته، عقل او به سوی کمال ترقی میکند.

و کسی که این چنین عقل ندارد؛ او را مراقبه دست نمیدهد. و بی مراقبه آرام نمیباشد، و مرد بی آرام؛ بسراحت نمیرسد. و

۱- د: مستقیم‌الفعل؛ ج: و در استغراق جان فرحت گیرد و از رسیدن محنت پریشانی یابد.

۲- ج: مغلوب ساختن حواس میکند؛ اما آن حواس هرروز از قوت خود دل او را...

پس آن جوگی حواس را زبون ساخته و از آن من شده بنشینند. د: اما حواس پرزور.

۳- د: مستقیم‌الفعل.

۴- ج: تصرفات حواس.

۵- د: دل او خود را به دست آورده.

۶- د: حاصل شود و آرام‌دل.

شخصی که دل خود را جمع نساخته آن دل عقل او را پریشان میسازد، مانند پریشان ساختن باد کشتی را که ملاح آن غافل بود. ای درازدست! برین تقدیر باید دانست مردی که^۱ حواس خود را از مقتضیات آنها جدا ساخته، خرد او بمرتبه کمال رسیده است.^۲ و شخصی که غالب بر حواس خویش است، در شب غفلت جهانیان، بیدار میباید؛ و در امری که عامه مردم بیدارند، او در خواب. و چنان که از داخل [شدن] آبها، دریایی که از جمیع^۳ جوانب پر آب است، ازجا نمی جنبد و برقرار است؛ همچنین مردی که همه آرزوها در ذات او فراهم آیند؛ آن مرد به آرام می شود؛ و کسی که خواهان آرزو [ها] است، آرام نمی یابد.

و هر که جمله آرزوها ترک داده، از دایره طمع برآید، و به هیچ چیز دل ندهد، و بارتکبر^۴ از سر بیندازد؛ او به آرام دل برسد. ای ارجن! این روش یافتن پروردگار است، و به این طریق غبار غفلت برآینه دل نمی نشیند، و اگر این روش يك لحظه هم هنگام مردن میسر شود، صاحب آن، آفریدگار را بیابد.^۵

تمام شد ادهیای دوم
سانکبه جوگ (Samkhya Yoga) نام

-
- ۱- ج: ای درازدست غافل! برین تقدیر باید دانست مردی که.
 ۲- د: جدا جدا ساخته خیرداد بمرتبه کمال نرسیده است؛ ج: آنها جدا ساخته خود او بمرتبه کمال رسیده است.
 ۳- د: از وصل آبهای دریا که از جمیع.
 ۴- ج: باد تکبر، و ظاهراً اصبح می نماید.
 منظور اینست که آب دریا از جویبارهایی که به او می پیوندد هیچگاه تیرگی نمی پذیرد و آرامش خود را از دست نمیدهد. د: ازجا نمی جنبند و برقرار است.
 ۵- د: يك لحظه هم مردن میسر صاحب آن آفریدگار را یابد. تمام شد ادهیای دوم. آغاز ادهیای سیوم کرم جوگ (Karmayoga) نام.

کرم جوگ (Karmayoga)

ادهیای (Adhaya) سوم

ارجن گفت که ای کرشن! اگر تو ورزش جوگ را به از
طریقه کردار میدانی؛ پس مرا از چه رهگذر، در کارهای مهیب و
موحش می اندازی؟!
ای کرشن! تو از سخنانی که متضمن طریقه کردار و روش
جوگ میگویی، عقل مرا پریشان می سازی، و مرا در شك می اندازی؛
بنابر آن يك سخن از روی تحقیق بامن بگو [ی] که مرا از آن خلاصی
رو نماید.

کرشن گفت: ای دور از گناه! مردم زمانه با^۱ دو روش
مقرون اند؛ و من [آن] هردو روش را به تو گفتم^۲؛ و مردم پاك دل
را آداب معرفت آفریدگار تلقین کردم، و جماعتی را که مقید
به اعمال اند، بر طریقه کردار مطلع ساختم.

و مرد بی عمل خلاصی نمی یابد، و اگر پیش از صفای باطن
ترك اعمال گیرد، بمرتبه کمال نرسد^۳ و یقین است که هیچ کس
يك لحظه از عمل خالی نیست، و همه کس بمقتضای خصلت های
خود، در کار کردن بی اختیار است. و هر که حواس عملی خود جمع
سازد و محسوسات را به دل، یاد آورد؛ آن نادان، خداوند زرق و

۱- ج: اگر تو سنجوگ را به از طریقه کردار می دانی مرا از چه رهگذر در کارهای
مهیب و موحش می اندازی بنابر آن يك سخنی از روی تحقیق با من بگو.
۲- د: مردم زمانه با دو روش و من هردو روش را با تو گفتم.
۳- عبارت نسخه «د» در این جا مشوش است و بانسخ دیگر رفع تشویش بعمل آمده است.
۴- ج: مرتبه کمال برسد.

تزویر است^۱؛ و آن که حواس عملی [خود] را در باطن زبون سازد، و در ظاهر با حواس‌های عملی به کارها پردازد؛ آن بی‌طمع، بهترین مردم است.

ای ارجن! به این روش تو پیوسته کار می‌کرده باش که عمل کردن به از ناکردن است^۲ و الا از ترك کارها قالب تو به سبیل فناء خواهد رفت. و عملی که از بهر آفریدگار کرده می‌شود؛ سبب گرفتاری نمی‌گردد، و کاری که نظر به غیر او [به] عمل درمی‌آید^۳ پای‌بند صاحب خود می‌شود.

ای ارجن! آرزوی نتیجه بگذار و کاری از بهر آفریدگار بکن. در زمان گذشته، هنگامی که برهما (Brahma) خلق را پیدا کرد، عمل جگ (Yajna) آشکار نمود، و گفت که ازین عمل افزون شوید و جمله حاجات شمارا خواهد برآورد و ازین عمل دیوتا (Devata) [ها] را راضی خواهید ساخت. و دیوتاها شما را خوشحال خواهند کرد، و از این خوشحالی به خلاصی خواهید رسید. [و] چون عمل جگ به نیت دیوتا خواهید کرد؛ دیوتا نیز همه اسباب عیش به شما عطاء خواهد نمود، و کسی که بخش دیوتا را به ایشان ناداده بخورد، آن کس دزد [دیوتا] است.

و هر که بخش دیوتا را جدا کرده، بقیه [آن] را بخورد، آن دانا از حیطة گناهان برآید. و کسانی که محض از برای نفس خود خوردنی می‌پزند، خوردن آن بدکرداران عین گناه است. و آدمیان از غله پیدا میشوند و غله از باران، و باران از جگ، و جگ از کار^۴ کردن، و کار از بید (Veda)، و بید از برهما، و برهما از آفریدگار، و آفریدگاری که به همه چیز محیط است، او در

۱- اجمل: خداوند تمذیق.

۲- د: ای ارجن تو پیوسته کار کرده می‌کرده باش که عمل کردن و ناکردن است و الا از ترك کارها؛ ج: ترك کارها قالب تو به سبیل فنا خواهد رفت.

۳- ج: و کاری که نظر به غیر او بعمل درمی‌آید، پای‌بند صاحب خود میشود؛ د: و کاری که در نظر به غیر او در پای‌بند صاحب خود نمیشود عمل نمی‌آید؛ اجمل: و کاری که نظر به غیر عمل درمی‌آید.

۴- د: پیکار کردن. اجمل: و بید از آفریدگار که [بر] همه چیز محیط است درجگ همیشه می‌ماند و آنان که برین ترتیب عمل نمیکنند عمر خود را بگناهان مصروف میسازند و مغلوب حواس‌اند، زندگانی آنها ماحصل ندارد. برین ترتیب عمل نمیکنند، عمر خود را به گناهان مصروف کند.

جگه میماند. و آن که بدین ترتیب عمل نمیکند، عمر خود را به گناهان مصروف کند و مغلوب حواس است و زندگی او حاصل^۱ ندارد. و شخصی که محبت آفریدگار حاصل کند بر نهجی که باطن او از این نسبت پرگردد، و از این شیوه فرخنده، خوشحال و خرسند بود، آن شخص به عمل دیگر احتیاج ندارد. و از کار کردن ثواب نمی یابد؛ و از ناکردن گنہکار نمیشود، و او را در جهان از بهر خلاصی حالت منتظر نمی ماند^۲. بنابراین تو از نتیجه قطع نظر کرده کاری که می باید کرد، بکن؛ چه هر کس که کاری بی طلب نتیجه بکند، آفریدگار را بیاید - چنان که راجه جنک (Janaka)، و امثال آن از طریقه عمل بمرتبه خلاصی رسیده اند؛ تو نیز به قصد نفع مردم و ترغیب ایشان، در روش نیکوکاری عمل بکن که هرچه مردم بزرگ میکنند؛ مردم دیگر به آن قیام می نمایند، و چیزی را که بزرگان نمی پسندند، دیگران نیز نمی پسندند.

ای ارجن! مرا در هر سه عالم کاری از بهر عمل نمانده است^۳ و انتظار یافتن چیزی نمی کشم؛ با وجود آن من کار میکنم! ای ارجن! اگر من با رعایت شیوه هوشمندی کار بکنم، سایر مردم راه و روش من گزینند^۴. و هرگاه من ترك عمل نمایم، مردم گمراه شوند و راه نیکوکاری مسدود گردد، و گمراه کننده مردم باشم.

ای ارجن! چنان که مردم نادان بطمع نتیجه از ته دل کار میکنند، همچنان مردم دانا با توجه خاطر و قطع نظر از ه نتیجه بجهت نگاهداشتن مردم بر طریقه نیکوکاری عمل میکنند. و مردم نادان که به طریقه اعمال، مقیداند، عقل ایشان را پریشان نمی باید ساخت و به حال خود باید گذاشت. [و] مرد دانا را باید که

۱- د: باصل؛ ج: حرمتی ندارد.

۲- ج: در جهان از بهر خلاصی حالت منتظره نمی ماند؛ د: از بهر خلاصی منظره مینماید.

۳- ج: ای ارجن مرا در هر سه عالم کاری از بهر عمل نمانده است و انتظار یافتن چیزی نمیکم با وجود آن من کاری میکنم. د: مرا درین عالم.

۴- ج: کار نکنم سایر مردم راه و روش من بگیرند؛ د: کار بکنم سایر مردم راه و روش من بگزینند.

۵- اجمل: چنان که مرد نادان... همچنان مرد دانا قطع نظر از نتیجه بجهت نگاهداشتن مردم در طریقه نیکوکاری عمل میکند.

به همه کارها قیام نماید و مردم را نیز بر آن دلالت کند؛ و کار-
هایی که از قالب و حواس موجوده^۱ پرکرت^۱ بوقوع می آید، مردی
که دل او از تکبر تیره شده، میگوید که: این کارها من میکنم. و
شخصی که حقیقت حواس میدانند، و برمدركات آنها نیز اطلاع
دارد؛ عقیده او آنست که حواس از محسوسات بهره مند می شود؛
و آن دانای معانی مذکوره می گوید که من هیچ کار نمیکنم. و کسانی
که به وصف^۲: ست، و رج، و تم که از پرکرت پیدا شده آمیزش
دارند، عقل آن ابلهان بی دانش را مردم دانا برهم نزنند^۳.

ای ارجن! تو از حیطة طلب، و طمع برآمده، و دامن از غبار
اندوه، افشانده، جمله کارهای خود به من بگذار، و قدم در میدان
کارزار بنه^۴. و آنان که ارباب یقین اند، هرگاه برسختان من
انگشت اعتراض و انکار نانهاده عمل خواهند کرد؛ ایشان هم به
مقتضای^۵ اعمال در مقام خلاصی خواهند رفت.

و جماعتی که در مقام رد سخنان من خواهند شد^۶؛ تو ایشان
را گروه نادان و بیدل و گمراه اعتقاد بکن؛ و مردم دانا هم^۷، در
کار کردن، بمقتضای عادت بی اختیار[ند]. از مردم نادان چه
گوییم؟ و نشاید گفتن که چون [جمیع] جانداران بر مقتضای طبیعت
خود کار میکنند؛ پس در منع ایشان فایده چیست؟

چه مدرکات حواس مشتمل بر دو چیز میباشد: دوستی، و دشمنی.
و مرد را زبون این دو چیز نباید بود که اینها نخستین
دشمنان راه خلاصی اند. و نیکوکاری قوم خود هر چند اندک بعمل
درآید، به از نیکوکاری قبیله دیگر است؛ اگر چه بروجه اتم کرده
شود. و در نیکوکاری قوم خود اگر کشته هم گردد، پسندیده
است؛ و نیکوکاری دیگران موجب بدی و باعث خوف میباشد.

۱- ج: مولود پرکرت؛ د: حواس مولود برکرت.

۲- ج: با وصف: ست؛ د: به صفت.

۳- ج و د: برهم بزند. اجمل: برهم نزنند.

۴- د: قدم در میدان کارزار بگذار؛ ج: قدم در میان کارزار بنه.

۵- د: انگشت اعتراض و انکار نانهاده عمل خواهید کرد و ایشان هم بمقتضای آن

۶- د: رد سخن من خواهد شد.

۷- ج: مردم نادان هم در کار کردن بمقتضای عادت بی اختیار است. از مردم دانا

ارجن گفت: ای کرشن! آدمی بر گناه کردن راضی نیست، و آن که مرتکب جرمه میشود^۱ بر نهجی که گویا او را به زور بر آن^۲ میدارند، از حکم گشت.

کرشن گفت: که حرص عین غضب^۳ است؛ و از رجگن پیدا میشود؛ و اصلاً سیری ندارد، و وسیله‌ای است گناهان بزرگ را، تو او را بر روی زمین، دشمن قوی بدان. چنان که دود، آتش را می‌پوشد؛ و زنگ آینه را؛ [و پرده رحم (الب Ulba) جنین را]^۴.
ای ارجن! حرص که همیشه دشمن آدمی است، [و] همخواستش هرگز سیر نمیشود،

دانش مرد دانا را می‌پوشد و فرو میکشد و محل آن در ده حواس و دل و عقل^۵ است؛ و او معرفت آفریدگار را محو می‌سازد. ای بزرگترین فرزندان بهرت (Bharata)! بنا بر آن تو اول حواس خود را در قید کن؛ پس از آن حرص معصیت اثر را که معرفت علمی و عملی^۶ آفریدگار [را] زایل می‌سازد، از بیخ بر کن. و در قالب آدمی، حواس قوی است، و دل از آن قویتر، و از دل: خرد، و از خرد: جان.

ای دراز دست! برین موجب جان را از عقل قویتر اعتقاد کرده این را به او زیر کن و حرص دشمن را بکش^۷.
تمام شد ادهیای سیوم کرم جوگ نام

۱- د: جرمه است.

۲- د: او را بردران میدارند؛ ج: گویا آموز و بران.

۳- ج: عین خفت است.

۴- منظور اینست که رحم مادر جنین را پوشیده میدارد. عبارت در متن سانسکریت چنین است: (بهکودگیتا - ادهیای سوم - اشلوک ۳۸ Yatho Lbenavrtto Garbha) و بنا بر این «الب» پرده رحم را گویند و به هندی آنرا: ژر (Jer) خوانند ولی در نسخه عکسی دانشگاه تهران «مارک» آمده که ظاهراً کلمه تحریف شده «مال Mala» بمعنی کثافت باشد و در ادب سانسکریت واژه بصورت «مارک» یا «مارگ Marga» (رام) که بمعنای پرده رحم باشد نیامده است مگر آنکه این واژه متعلق بیکی از گویش‌های محلی هند باشد. د: آینه را، مارک بچه را (مارک بر زبان هندوی یعنی: صور وقت بر آمدن بچه پوشیده می‌آید) - همچنان حرص دانش را [فرو پوشد]. اجمل: چنان که دود آتش را می‌پوشد، و زنگ آینه را تارک می‌نماید؛ همچنان حرص دانش را.

۵- د: دل عقل. اجمل: حواس و عقل و دل است، او.

۶- د: که معرفت و عملی و علمی.

۷- د: آنرا به او زیر بکن و دشمن حرص را بکش.

آغاز ادهیای چهارم

کرم سنیاس جوگ (Kama Samnyasa Yoga) نام

کرشن بازگفت که ای ارجن! من کیفیت جوگ را که نتیجه او هرگز کم نمیگردد، با تو گفتم، و قبل از این، همین عمل خورشید^۱ را نیز تلقین کرده بودم، و او با راجه من (Manu) گفت، و من با [راجه] اکهواک (Ikshvaku).

همچنین دست به دست می آید، و راج رکه‌ها (Rajarsi) نیز این عمل می دانستند. ای کشنده دشمنان! بعد از آن، این روش مدت مدید از میان مردم برافتاد. و امروز من آنرا با تو گفتم؛ و این راه از عهد قدیم آمده است، و چون تو خدمتگار [و] یار منی؛ بنابراین، [من] این سر عظیم پیش تو ظاهر ساختم.

ارجن گفت: ای کرشن! پیدایش تو بعد از پیدایش خورشید است؟ من از کجا دانم که تو [اول] او را برین طریق دلالت کردی؟ کرشن گفت: ای ارجن! پیدایش من و تو در این عالم از حیطة شمار بیرون است، و من جمیع حالات پیدایش خود [را] میدانم، و تو نمیدانی [که] من نه پیدا میشوم، و نه فانی میگردم؛ و صاحب جمیع جاندارانم و با قوت دانش خود در عالم اجسام به صورت جسمی می آیم^۲.

ای فرزند بهرت (Bharata)! زمانی که روش نیکوکاری نقصان می پذیرد، و مراسم بدکرداری ترقی میکند؛ [من] آن هنگام اختیار قالب نموده، از بهر نگهبانی نیکان، و هلاک بدان به جهان می آیم.

۱- واژه خورشید ترجمه: وی وسوات (Vivasvat) (ذات واحد روشن)، خورشید.

۲- ج: در اجسام عالم بصورت جسمی می آیم.

و بجهت حفظ طریقه نیکوکاری در هر جگه (Yuga) ^۱ ظاهر می‌شوم. و هرکس پیدایش و اعمال مرا که بکردار دیوتا (Devata) میماند، از قرار نفس‌الامر بداند او بعد از گذاشتن قالب خود دیگر بوجود، نیاید، و به من واصل گردد.

و کسانی که از دایره دوستی و دشمنی و ترس و غصه [و قهر] برآمده بمراقبه من که پناه ایشانم، اشتغال دارند؛ و از قوت دانش و ریاضت صفائی پیدا کرده، این چنین مردم بی‌شمار به من واصل گردند.^۲

و من خلق را درخور خدمت ایشان، جزا میدهم؛ ای ارجن! سایر مردم که به خدمت دیگران قیام مینمایند، آن هم خدمت من است.

چون نتیجه کردار از دیوتها در اندک زمان می‌یابند؛ بنابراین خدمت آنها میکنند و به من زود میتوانند رسید.

و آنچه دیوتها به مردم میدهند، نظر بر اعمال ایشان می‌باشد و من قطع نظر از اعمال، بخشش میکنم. و من هر چهار قوم [را] از بهرهنرهای مختلف و اعمال گوناگون پیدا کرده‌ام.^۳

ای ارجن! من هر چند پیداکننده، و کشنده ایشانم و به وصف قدیم موصوف؛ اما [تو مرا] غیر پیداکننده و کشنده اعتقاد بکن. من گرفتار کمند کردار نمی‌شوم، و نتیجه اعمال نمی‌خواهم؛ و هر که مرا این چنین اعتقاد کند، به زنجیر اعمال بسته نگردد.

و جماعت متقدمین، آنان که خواهان مرتبه خلاصی بودند، بموجب این عقیده کار میکردند؛ بنابراین تو نیز عمل بکن - چنان که راجه‌های گذشته مرا شناخته اختیار [عمل] نمودند.

و در وادی شناختن عمل و ترک آن، ارباب دانش هم حیرانند؛ و من به تو کاری می‌فرمایم که بسبب آن، از این عالم خلاصی یابی؛ و کیفیت^۴ کار کردن و ناکردن و بد کردن می‌باید دانست. اما شناختن حقیقت اعمال (یعنی: عملی که ضرور است، ترک آن ناداده

۱- جگه (= یوگه Yuga): زمانه، عصر، دور و قرن.

۲- ریاضت صفا پیدا کرده... به من واصل شده‌اند.

۳- اجمل، و ج: و من بسیار قوم را از بهر مشرب‌های مختلف و اعمال گوناگون پیدا کرده‌ام.

۴- ج: حقیقت.

کاری بکند و نتیجه نخواهد) دشوار است.
و کسی که کرده را ناکرده [بیند، و ناکرده] را کرده اعتقاد کند؛ همان خردمند است، و [همان] جوگی و کنندهٔ جمیع آرزوها و کارها.

و مردی که قصد اعمال میکند، و خواهان نتیجه نیست، و از آتش^۲ دانش خود جملهٔ اعمال را سوخته (یعنی: تکیه بر اعمال ندارد) او را^۳ اهل دانش دانا میگویند.

و کسی که هیچ‌گاه آرزوی اعمال و حصول نتیجه به‌دل نمیرساند و همیشه سیر و مستغنی بنظر درمی‌آید، و حاجت به کسی^۴ نمیبرد؛ او هرچند عمل میکند، گویا [هیچ] کاری نکرده. و شخصی که چیزی نمیخواهد و صفای دل و پاکی بدن شعار اوست و ترك همه [چیز] کرده، کارها بموجب حفظ بدن نمیکنند^۵ بردامن این چنین کسی گرد گناه نمی‌نشیند.

و هرکه بریافتن چیزی بی‌طلب قناعت بکند، [و] از حیطة راحتی و محنت و نیکی و بدی برآمده و بر مردم دنیا^۶ حسد نمیبرد، و از یافتن و نایافتن بریک‌حال بود، این چنین کس هرچند در وادی کار درآید، به‌کمند کردار گرفتار نمی‌شود.

و کسی که ترك همه چیزها کرده از دایرهٔ نیکی و بدی برآید، و دل او در معرفت آفریدگار [Brahma] آرام گیرد، هرکاری که از بهر آفریدگار میکند به‌او برسد.

و هرچه داده میشود و چیزی که ناداده می‌شود و اسباب هوم و آتش و دهندهٔ چیزها همه آفریدگار است^۷ و کارهایی که از بهر آفریدگار کرده میشود؛ اگر از صدق دل بوقوع آید، آفریدگار از آن یافته میشود.

[و] بعضی اهل عمل، جگه (Yajna) دیوتا میکنند، و دیگران

۱- د: جوگی و جمیع.

۲- آتش.

۳- اجمل: سوخته یعنی تکبر بر اعمال ندارد؛ ج: ندارد، او را.

۴- د: صاحب به کس.

۵- د: بدن میکند.

۶- د: چیزی مطلب قناعت بکند... بردنیای مردم؛ اجمل: و بر مردم دنیا حسد نبرد.

۷- د: و دل او در معرفت آفریدگار بکند برسد هرچه داده میشود و چیزی که ناداده میشود. اجمل: و هرچه داده میشود به آن داده میشود و اسباب هوم و آتش و دهندهٔ خیرها همه آفریدگار است.

جگ آتش آفریدگار.

و گروهی در آتش حبس حواس را میسوزد، و قومی در آتش حواس محسوسات [دل] را و جماعتی [در آتش] در زبون ساختن دل مدعیات حواس را؛ و این آتش از معرفت آفریدگار افروخته شده است.

و بعضی جگ، بخشش دنیا میکنند، و طایفه جگ ریاضت، و قومی جگ جوگ، و دیگران جگ خواندن بید (Veda) و نزد بعضی همین معرفت آفریدگار جگ (Yajna) است. و این طوایف طریقه اعمال [را] طی میکنند و به کار کردن مقید باشند و راه و روش جمیع این مردم پسندیده است.

و فرقه دم بالا [(Prana =)] را با دم پایان [(Apana =)] جمع ساخته حبس نفس میکنند، و جگ این جماعت همین است. و جمعی برخوردارند که قرار داده، دم را در دم نگاه [می] دارند و جمیع این مردم دانندگان جگ [اند] و گناهان^۲ خود را از این عمل محو ساخته اند.

و خوردگان طعام پاک را جگ اند، و آفریدگاری که فنا را براو گذر نیست می یابند^۳.

ای بهترین کوروان! کسی که به عمل جگ قیام نمی نماید، او را این جهان هم [میسر] نیست، آن جهان از کجا باشد؟ و این چنین جگها در بید بسیار مذکور شده است. و اگر تو این جگها را از سر اعتقاد کنی، از جهان خلاصی یابی. و جگ [(= قربانی)] معرفت آفریدگار، به از جگ دنیا است. ای سوزنده دشمنان! جمله کارها در معرفت کردگار محو میگردد. و دانندگان آفریدگار و حقیقت کار از خدمت [و] پرستش طریقه معرفت آفریدگار با تو خواهند گفت^۴.

۱- نفس یا دمی که به سوی بالا میرود آنرا در زبان سانسکریت: پران (Prana) میگویند، و دمی که بطرف پایین میرود آنرا اپان (Apana) خوانند و به زبان عربی این دو را شهبق و زفیر نامند.

۲- د: دانندگان جگ آنان که گناهان؛ اجمل: جگ اند، و آنان که گناهان.

۳- در این قطعه اشاره به طرق مختلف مکتب یوگا (Yoga) و مراتب آن شده است؛ اجمل: و خوردگان پاک لقمه بقیه جگ اند، آفریدگاری که فنا را براو گذر نیست می یابند.

۴- ج: پرستش تا تعلق بطریقه معرفت با تو خواهم گفت.

و بعد از دانستن آن طریق، دیگر به راه بیداشی نخواهی افتاد، و آن زمان جمیع مخلوقات را در خود مشاهده نموده، خود را در من خواهی دید^۱.

و بر تقدیر [ی] که تو سر حلقه بدکرداران هم باشی؛ [هرگاه] بر کشتی معرفت سوار شوی؛ از دریای گناهان خواهی گذشت. ای ارجن! چنانچه آتش سوزان پرحدت، هیزم را می سوزد؛ همچنان آتش معرفت آفریدگار جمیع اعمال را خواهد سوخت. و درین عالم هیچ عمل پاک تر از معرفت آفریدگار نیست [و] مردی که از ورزش جوگ (Yoga) به مدت دراز به کمال رسیده است؛ او معرفت کردگار در ذات خود می یابد.

و شخصی که حواس خود را زبون ساخته بمرتبه یقین رسیده باشد، او را معرفت آفریدگار حاصل میشود، و از حصول معرفت بی توقف، مالک مقام آرام [می] گردد.

و مرد نادان بی یقین که شك به دل او راه یافته، از هر دو جهان محروم است و روی راحت نمی بیند.

ای ارجن! مردی که از شغل جوگ (Yoga) ترك اعمال کرده و از حصول معرفت از وادی شك برآمده،، نفس خود را زبون ساخته^۲ است؛ او گرفتار کمند کردار نمی شود.

بنابر آن ترددی که به دل تو متمکن شده است^۳؛ به شمشیر دانش بریده در وادی کردار درآی و اقدام بر جنگ^۴ می نمای.

تمام شد ادهیای چهارم کرماسنیاس جوگ (Karma Samyasa Yoga) نام

۱- اجمل: بعد از دانستن آن طریقت دیگر به راه بیداشی نخواهی افتاد. ای ارجن! از آن معرفت، در همه چیز، و همه کس، و هم در خود، مرا خواهی یافت. و بر تقدیری که سر حلقه^۲ اجمل: نفس خود را شناخته است.

۳- ج: بنابر آن آرزویی که به دل تو متمکن شده است با شمشیر دانش بریده در وادی کردار درآی، و اقدام در جنگ نمای.

آغاز ادھیای پنجم

سنیاس جوگ نام (Samnyasa Yoga)

ارجن گفت که ای کرشن! تو هم ترك اعمال میگویی، و هم اختیار کار می فرمایی!؛ راهی که بهترین این هردو طریقه^۱ بود؛ از روی تحقیق با من بگویی.

کرشن گفت که ترك اعمال و اختیار آن^۲، هردو سبب خلاصی است؛ اما درین هردو روش، کار کردن به از ناکردن است.

و کسی که از راه ترك اعمال^۳ می رود؛ اگر در او این [دو] نشان یافته شود، بدان که او درین وادی صادق است: اول آنکه از دوستی و دشمنی اهل عالم قطع نظر کرده باشد، دیگر [آن که] اندیشه راحت و محنت و مانند آن گردد دل او نگردد.

ای دراز دست! هرکه به این اوصاف، متصف بود؛ از دایره پیدایش به آسانی برآید.

۱- منظور از عبارت این هردو طریقه، طریقه مکتب سانکیه (Samkhya) و طریقه مکتب (Yoga) میباشد که اولین مکتب علمی و دومین مکتب عملی فلسفی است و هر یک از این دو مکتب مکمل یکدیگر است. فلاسفه هندو مکتب سانکیه و مکتب جوگ را با هم طبقه بندی میکنند زیرا در اغلب موارد مشترک میباشدند. مکتب جوگ در روش خود غالباً از قواعد و اصول مکتب سانکیه پیروی میکند ولی جوگ نه تنها به وجود روح فردی تصریح دارد بلکه به وجود یک روح کلی نیز معتقد است که از امور و اعراضی که در سایر ارواح مؤثر است، مبرا میباشد. مقصود از جوگ در این مکتب تشخیص بین مدرک و مستدرک است. از مشخصات طریقه جوگ انضباط و نظم عملی آن است که بوسیله آزمایش روحی و غلبه بر امیال و شهوات و سلطه بر حالات دماغی به دست می آید. و این طریقه دارای هشت رکن است. بینید ماده جوگ را در لغتنامه سانسکریت تألیف جلالی نائینی چاپ تهران سال ۱۳۴۰ شمسی. ج: اختیار آن، راهی که بهتر ازین هردو بود از روی؛ اجمل: و هم اختیار آن، راهی که بهتر از این هردو بود.

۲- اجمل: ترك عمل و اختیار آن.

۳- اجمل: ترك عمل.

و راه اعمال و ترك آن در معنی یکی است؛ اما طفلان درین هردو روش تفرقه میکنند، و اهل دانش یکی میدانند. و اگر کسی در یکی ازین دو روش^۱ بروجه احسن استقامت ورزد، نتیجه این هردو روش بیابد.

و مرتبه سنّیاس بی سبقت عمل میسر نمی شود، و مقامی که اهل عمل می یابند؛ ارباب ترك عمل نیز می یابند، و کسی که کار کردن و ناکردن یکی میداند، باید دانست که او همه دانست - چنانچه سنّیاس و جوگ^۲.

ای درازدست! صاحب دلی که به اعمال آمیزش دارد، او زود به آفریدگار واصل میشود^۳.

و شخصی که کار میکند و در پاکی بدن اهتمام دارد؛ و دل و حواس را مغلوب ساخته و جان جمیع جانداران را جان خود خیال می کند؛ آن کس هر چند کاری میکند گرفتار کمند کردار نمی گردد. و مردی که بمرتبه تحقیق رسیده است، هر کاری که میکند، آنرا منظور نمی دارد. او می بیند، و می شنود، و مساس میکند، و بوی میکند، و می خورد، و راه می رود، و خواب میکند، و نفس میزند و سخنان نامناسب میگوید، و میگیرد و میگذارد، و چشم می پوشد، و می کشاید؛ و میداند [که] حواس با محسوسات آمیزش دارد؛

و کسی که کردار خود به کردگار بگذارد^۴ و آرزوی نتیجه از دل بردارد، از بیم وبال اعمال^۴ دامن او تر نگردد - چنانکه برگ نیلوفر از آب.

۱- د: یکی ازین هردو طریقه بروجه؛ اجمل: در یکی از این دو روش استقامت ورزد نتیجه آن.

۲- د: یکی میداند چنانچه سنّیاس و جوگ؛ ج: هردو روش بیابد. و مقامی که اهل عمل می یابند، ارباب ترك عمل نیز می یابند، و کسی که کار کردن و ناکردن یکی میداند، باید دانست که او همه دان است و مرتبه سنّیاس بی سبقت عمل میسر نمیشود. ای درازدست! صاحب دلی که باعمال آمیزش دارد، او زود بافریدگار واصل شود.

۳- ج: و کسی که کردار و کارهای خود را به آفریدگار گذاشته و آرزوی؛ اجمل: و مساس میکند و دم میزند و میگیرد و میگذارد و چشم می پوشد و می کشاید می داند که حواس با محسوسات آمیزش دارد.

۴- ج: از غم وبال اعمال.

و طایفه جوگیان قطع نظر از نتیجه کرده^۱ از بهر صفای باطن، با تن و دل و حواس و عقل کار میکند.

و جوگی از ترك نتیجه اعمال به مرتبه آرام جاودانی میرسد؛ و غیر جوگی از طمع نتیجه کردار با زنجیرهای اعمال بسته میگردد^۲. و مردی که دل خود را زبون ساخته در شهر بدنی که نه در دارد، طریقه اعمال از دل ترك داده، نه خود کاری میکند، و نه دیگری را میفرماید^۳ با راحت بسر میبرد.

(و آن نه در این است: دو دیده، و دو سوراخ بینی، و دو گوش، و دهن، و قبل، و دبر).

و آفریدگار سه چیز در خلق نیافریده است: اول آنکه آدمی میگوید که من میکنم^۴؛ دویم: کردار؛ سیوم: نتیجه که بر آن مترتب میشود. آدمی از بیخردی خود، این چیزها را به آفریدگار منسوب میسازد، و این امور از بیدانسی بوقوع می آید.

و آفریدگار گرد نیکی و بدی مردم نمیگردد چون زنگار بی دانشی آینه دل را تیره ساخته^۵؛ بنا بر آن مردم در راه غفلت میروند؛

و جماعتی که از معرفت آفریدگار قطع بیابان غفلت نموده اند، [از] آن معرفت مانند روشنی خورشید رخشان، مشاهده آفریدگار به ایشان میسر میشود^۶.

و گروهی که عقل و دل ایشان متوجه آفریدگار است و همون را میخواهند و پناه خود میدانند و از فروغ معرفت او از ظلمت گناهان برآمده اند؛ این چنین مردم بمقام خلاصی میرسند.

و ارباب معرفت در برهمن صاحب دانش و تواضع، گاو و فیل و سگ و خاکروب [(Candala)]؛ را بتواضع یکسان می بینند. و

۱- د: چنانچه برگ نیلوفر... نتیجه نموده؛ ج: باطن و دل و حواس و عقل.

۲- د: جوگی از ترك نتیجه کردار با زنجیر اعمال بسته میگردد؛ ج واجمل: و غیر جوگی بطمع نتیجه کردار با زنجیرهای اعمال بسته میگردد.

۳- د: بخود کاری میکند و بدیگری میفرماید.

۴- د: نیافریده است که آدمی گوید که من میکنم...

۵- د: زنگار بیدانسی آینه دانش را تیره.

۶- د: نمودند آن معرفت مانند روشنی خورشید رخشان مشاهده آفریدگار بایشان

میسر گرداند.

قومی که دل ایشان همه چیز را برابر می بینند؛ آن جماعت سرگت^۱ (Svarga) را در همین عالم یافته اند؛ بنا بر آن، ارباب دانش در معرفت آفریدگاری که بی عیب و با همه کس یکسان است، آرام گرفته اند.

و شخصی که از یافتن خبر^۲ مرغوب خوشحال نمیشود؛ و از حصول امر مکروه اندوه نمیکشد و عقل خود را پریشان نمی سازد - آن سنیاسی شناسای آفریدگار با شیوه هوشمندی در دهیان (Dhyana) و استغراق بسر میبرد. و مردی که دل او فریفته راحت محسوسات نیست، و لذت ترك این لذات را در دل خود می یابد؛ باید دانست که او به آفریدگار واصل شده، براحث جاودانی میرسد.

ای ارجن! راحتی که از محسوسات پیدا میشود، آنرا عین عناء و محنت خیال بکن، و این راحت ها چنان که پیدا میشود، ناچیز هم میگردد؛ هر که دانا است به این ها دل نمی بندد. و شخصی که پیش از گذاشتن قالب حدت^۳ حرص و غصه تحمل بکند، همان شخص جوگی است و صاحب راحت.

و هر که در نفس خود راحت می یابد نه در محسوسات، باخود می سازد، نه [با] دیگری، و نظر بر باطن خود میدارد، نه بر تماشای جهان؛ او در آفریدگار فانی شده بمرتبه خلاصی میرسد. و مردم رکبه آنان که از حیطة گناهان برآمده اند، و دل را مغلوب ساخته، مطمح نظر ایشان، نفع جهانیان است و شك به دل ایشان راه نمی یابد؛ آن جماعت هم در آفریدگار گم شده به مقام خلاصی میرسند^۴.

و گروهی که حرف حرص و غصه [و غضب] را از صحیفه

۱- د: جماعت مرگت را.

۲- اجمل: یافتن چیز مرغوب.

۳- د: دل را مغلوب [ساخته] مطمح نظرایشان نفع جهانیانست؛ ج: دل را مغلوب حرص ساخته مطمح نظر ایشان نفع جهانیان است.

۴- ج: و گروهی که حرف حرص و طمع و غضب را از صحیفه دل تراشیده حواس را مغلوب ساخته اند، آنها آفریدگار را شناخته اند؛ ایشان در حالت زندگی بعد از فوت مرتبه خلاصی می یابند.

دل تراشیده و حواس را مغلوب ساخته‌اند و آفریدگار را شناخته؛ ایشان در حالت زندگی و بعد از فوت بمرتبۀ خلاصی برسند. و کسی که میل محسوسات از دل برآورده باشد؛ و نظر در میان‌هر دو ابرو دوخته‌دم بالا [(Prana =)] [را با دم] پایان [= پایین] و عقل است و خواهان رتبۀ خلاصی [است] و [از] استیلای برترس و غصه و آرزو کوس فراغت میزند؛ این چنین بشر نیز در مقام خلاصی است.

و من که گیرندهٔ محصول جگه و ریاضتم و صاحب بزرگ جهانیان و دوست ایشان، هر که مرا این چنین اعتقاد بکند [او] بمقام آرام برسد.

تمام شد ادهیای پنجم: سنیاس جوگ نام.

آغاز ادهیای ششم

انم سنجیم جوگ (Atma Samyama Yoga) نام

[کوشن فرمود:] شخصی که قطع نظر از نتیجه اعمال نموده. کاری که می باید کرد، میکنند یا قیام می نماید؛ همون سنیاسی است؛^۱ و همون جوگی؛ و مرد از ترك عمل و خدمت آتش نه سنیاسی میشود، نه جوگی.

ای ارجن! تو مرتبه سنیاس و جوگ را یکی اعتقاد بکن؛ و از ترك و نابودن آرزوهای دل^۲؛ هیچکس جوگی نمیشود.

[و] هرکس که میل [به] مرتبه جوگ دارد، باید که بداند که سبب یافتن آن رتبه، اشتغال اعمال است، و بعد از حصول [مرتبه] جوگ صاحب آنرا می باید که دل را جمع ساخته خود را در ذات آفریدگار گم کند - این معنی سبب یافتن اوست.

و چون آدمی به محسوسات و نتیجه اعمال اصلا التفات نکند؛ [و] جمله آرزوها [را] از دل برآورد؛ آن هنگام توان گفت که او به مرتبه جوگ^۳ رسیده است.

و مرد را باید که خود را خود خلاص سازد^۴ و در مقام هلاک خود نشود؛ [و] او خود دشمن و دوست خویش^۵ است.

۱- اجمل: کاری که می باید کرد، بر آن قیام می نماید همان سنیاسی است.

۲- ج: نابودن آرزوهای دل؛ اجمل: جوگ را یکی قیاس بکن، و از ترك نادادن آرزوهای دل.

۳- ج: بمقام جوگ؛ د: که مرتبه جوگ.

۴- ج: مرد را باید که خود را خلاص سازد.

۵- ج: او دوست و دشمن نفس خویش است، د: و در مقام هلاک خود شود او دشمن و دوست خویش است؛ او خود دوست و دشمن خویش است.

و کسی که خویشتن را زبون سازد، او دوست نفس خویش است؛ و هر که خویشتن را مغلوب نساخت، او دشمن نفس خود است.

و شخصی که دل خود را مغلوب ساخته به آرام دل شد؛ جان او در گرمی و سردی و راحت و محنت و عزت، و اهانت بريك حال می باشد.

و شخصی که باطن خود را از دانش عملی^۱ معرفت آفریدگار سیر ساخته، بر حرف نیکی و بدی جهانیان خط در کشیده باشد، و غالب بر حواس بود، و خاک و زر یکسان ببیند؛ صاحب این معامله را جوگی می نامند.

و کسی که با نیکان و دوستان و دشمنان و آشنایان و بیگانگان و خویشان و نیکوکاران و بدکاران یکسان باشد؛ او مرد بزرگ است.

و جوگی که اعضای خود را جمع ساخته از دایره خواهش قدم بیرون نهد و هیچ چیز از اسباب دنیایی گرد خود نگاه ندارد^۲، او را باید که گوشه تنهایی بگزیند و همه وقت دل خود را بیاد آفریدگار مشغول دارد.

و در زمین پاك و هموار که نه بسیار بلند باشد، و نه پست، اول علف دانه (= Kusa)^۳ بیندازد و بالای آن پوست [آهو]، و بر پوست جامه.

بعد از آن، آن جوگی که غالب بر دل و حرکات حواس است بر [آن] فرش نشسته از بهر پاك ساختن باطن^۴ روی دل در یاد آفریدگار کند.

و درین نشستن مستقل و ثابت قدم باشد، و سینه و گردن و سر راست^۵ نگاه دارد و چشم بر پره بینی دوخته هیچ طرف نگاه

۱- ج: دانش علمی؛ اجمل: از دانش علمی و معرفت آفریدگار.

۲- د: مانده هیچ چیز از اسباب دنیایی گرد خود ندارد؛ اجمل: اسباب دین...

۳- د: علف و آب؛ ج: علف دربه.

۴- د: بهر شناختن باطن روی دل دریافت آفریدگار؛ اجمل، و ج: باطن روی دل بجانب

دریافت آفریدگار کند.

۵- د: سینه و گردن بر سر راست؛ ج: باشد و گردن و سر راست.

نکند و دست و پا را حرکت ندهد^۱.

و کسی که اعضای خود را مطیع ساخته و از حیطة خوف برآمده روش مردم مجرد پیش گرفته باشد؛ او را باید که جمله آرزوهای نفس فراهم آورده روی دل در من [= آفریدگار] کند و مرا بزرگ^۲ اعتقاد کرده، بنشینند.

و جوگی که برین نهج دل را مغلوب ساخته پیوسته در فکر جوگ می باشد؛ آرامی که مقرون بمرتبه خلاصی و مراقبه من است، می یابد^۳.

و بسیار خوار را مرتبه جوگ میسر نمی شود؛ و شخصی که اصلا گرد طعام نمیگردد؛ او نیز بمقام جوگ نمی رسد^۴. ای ارجن! مردی که بسیار خواب میکند، یا بسیار بیدار می باشد، او هم مرتبه جوگ نمی یابد.

و کسی که به کم خوردن و کم نشستن و کم کار کردن^۵ و کم خفتن و کم بیدار بودن خوی بکند؛ این چنین کس در روش جوگ محنت نمیکشد.

و چون دل در آفریدگار گم کرد، و از جمیع آرزوها برآید صاحب آن دل راه جوگی گویند.

چنانکه [شعله] چراغ در محل محفوظ از باد حرکت نمیکند^۶؛ جوگی که دل او مغلوب شده است و در مراقبه آفریدگار می ماند، می باید که مثل آن چراغ باشد.

[و] هرگاه که دل جوگی از عمل جوگ در قید درآمده از میل محسوسات رهایی یابد؛ آن زمان، این جوگی به دیده دل آفریدگار را ببیند، و حوصله او از خرمی پرگردد، و روشی که متضمن راه

۱- د: حرکت نکند.

۲- د: آرامی که بمرتبه خلاصی است و مراقبه من می یابد؛ اجمل، و ج: آرامی که مقرون بمرتبه خلاصی و مراقبه نیست می یابد.

۳- اجمل: و بسیار خوار را آن مرتبه میسر نمیشود، او نیز بمرتبه جوگ نمی رسد.

۴- د: و کسی که صبر به کم خوردن و کم نشستن و کم کار کردن.

۵- ج: صاحب این دل را؛ اجمل: در آفریدگار گم گردد.

۶- د: چنانچه چراغ در محل محفوظ حرکت نمیکند... آفریدگار می آید.

خلاصی است با عقل حاصل کرده میشود، و حواس را در آن دخی نیست. هرکه این روش را دریابد، و در آن استقامت ورزد، دیگر آنرا از دست ندهد که در جنب این راحت، راحت دیگر بنظر در نمی آید. و درین سرور اگر محنت عظیم هم پیش [او] آید، او را از این مقام نتواند برآورد.

[۹] هر جوگی که او را در آن راحت روی نمی نماید، آن جوگک دروغ است^۱. و جوگک^۲ حقیقی را با دلی که بتحقیق از میل محسوسات فارغ شده باشد، حاصل کند.

و جمیع آرزوهایی که از دل پیدا شده، به اندیشه آن جوگک محو ساخته و حواس را با دل از جمیع جوانب جمع کرده در عمل جوگک درآید و آهسته آهسته با عقل مستقل از قید محسوسات برآید؛ بعد از آن روی [دل] در آفریدگار کرده در فکر هیچ کاری نشود.

و دل بی آرام را که بیقراری ذاتی دارد^۳؛ به هر جایی که انتقال کند، از آن جا برگرداند، و در آفریدگار محو سازد.

و شخصی که دل او در مراقبه به آرام باشد - این چنین جوگی را راحت بزرگ که خالی است از جنب نفسانیت و عبارت است از وصول به آفریدگار حاصل شود.

و جوگی که گناهان او محو شده است، [هرگاه در آفریدگار گم شود]، براحث عظیم که عبارت از وصال^۴ دوست است، برسد. و مردی که دل او در جوگک بود، [و] همه را یکسان ببیند؛ او خود را در جمیع جانداران و جمله اینها را در خویشتن مشاهده میکند. و کسی که مرا در همه ببیند، و همه را در من؛ من از او غائب نیستم، و او از من پنهان نیست. و جوگی که روی دل را در ذاتی که بوصف وحدت موصوف است کرده^۵ از حیطة اعمال برآمده

۱- ج: هر جوگی که از آن راحت روی نمی نماید، آن جوگک دروغ است؛ د: آن جوگی.

۲- د: و هرکه جوگک حقیقی را.

۳- د: دل بی آرام را بیقراری ذاتی دارد.

۴- د: و جوگی که گناهان او محو شده هرگاه در آفریدگار گم شود براحث عظیم که

عبارت از وصول دوست است برسد.

۵- د: بوصف احدیت موصوف است گم کرده.

است؛ و بخدمت من که در جمیع جاندارانم قیام مینماید، [او] با من است.

ای ارجن! هر که همه را در راحت و محنت مثل خود دانسته حضور دیگران بخواهد؛ آن جوگی بزرگ است.

ارجن گفت: ای کرشن! مرتبهٔ جوگ را بوصفی که بیان کردی دیر می‌باید^۱ که دل آدمی بریک قرار نیست و من این معنی را بیقین میدانم.

ای کرشن! دلی که بی‌آرام است و پر قوت و هلاک‌کننده، جمع ساختن آن دشوار است، مانند فراهم آوردن باد^۲.

کرشن گفت: ای دراز دست! دل آدمی بتحقیق پریشان است و جمع ساختن او به یکبار دشوار.

ای پسر کنتی (Kunti)! زبون کردن دل از ورزش حاصل می‌گردد^۳ یا از ترك دنیا، و آنچه در اوست. و شخصی که دل خود

را مغلوب نساخته، رسیدن او بمرتبهٔ جوگ؛ در کمال اشکال است. عقل من این چنین میگوید: کسی که دل را زبون ساخته در فکر

یافتن جوگ میباشد؛ او از تدبیری که گفته شد بمقام جوگ میرسد. ارجن گفت که ای کرشن! کسی [که] یقین ندارد و دل را مطیع

نساخته، و در اندیشهٔ حصول جوگ نمیباشد، و کمالات جوگ حاصل نکرده؛ آخر کار او به کجا میکشد؛ و عاقبت حال او چیست؟

ای دراز دست! شخصی که نتیجهٔ اعمال نیافته [باشد] و ورزش جوگ باتمام نرسانیده، و پناهی ندارد، و از اسباب یافتن

مطلوب بی‌خبر است؛ حال او را نیز با من بگو. ای کرشن! تو جمیع مواد مشکوک را از دل من زائل کن که

من غیر از تو از بهر قطع مواد مذکوره کسی نمی‌یابم. کرشن گفت: جانی که در قالب است، در هر دو جهان دست‌فنا

به‌گریبان هستی او نمی‌گردد. و شخصی که اعمال نیک میکند، او به‌دو زخ نمی‌رود.

۱- جملهٔ «دیر می‌باید» یعنی: «بعید بنظر میرسد».

۲- در: بر قوت هلاک‌کننده جمع ساختن او دشوار است مانند فراهم شدن باد؛ ج: پر قوت

• هلاک‌کننده جمع ساختن آن دشوار است و مانند فراهم آوردن باد.

۳- د: زبون کردن او از ورزش میسر گردد؛ اجمل: حاصل میشود.

و کسی که طریقهٔ جوگ را اثنای سلوک ترك داده باشد؛ او در ملك دیوتها سال‌های بسیار اقامت بکند؛ و هرگاه از آنجا بیفتد، در نسل مردم پاك و دولتمند بوجود آید. یا در میان مردم شناسای آفریدگار پیدا شود. این چنین پیدایش در جهان به‌دشواری میسر شود.

ای ارجن! هرکه در نسل این چنین مردم بوجود آید، از تأثیر پیدایش پیش^۱، او را طلب جوگ حاصل [شود] و از بهره‌حصول خلاصی تردد نماید.

و کسب سابق البته او را بطرف خود بکشد و او بی‌اختیار به آن جانب گراید، و در مقام اطلاع جوگ شود و به نتیجه‌های اعمال که در بید (Veda) مذکور شده التفات نکند^۲.

و جوگی که روز به‌روز بیشتر از پیش کار می‌کند، و از حیطة گناهان برآمده است؛ او در پیدایش متعدد کسب کمالات کرده به‌مقام خلاصی میرسد^۳.

و جوگی بزرگتر از ارباب ریاضت و دانش و مردم نیکوکار^۴ است؛ بنابراین، ای ارجن! تو جوگی شو.

و در طایفهٔ جوگیان هرکه روی دل در من کرده به‌خدمت من قیام می‌نماید؛ او بزرگترین [این] قوم است.

تمام شد ادهیای ششم: اتم سنجم جوگ (Atma Samyama Yoga) نام.

۱- جمل: پیدایش، پس او را.

۲- د: التفات کند.

۳- د: او در پیدایش کمالات کرده به‌مقام خلاصی میرسد.

۴- اجمل: و جوگی بزرگترین از ارباب دانش، و ریاضت و نیکوکار است؛ بنابراین ای ارجن! تو جوگی شو.

آغاز ادهیای هفتم

گیان جوگک Jnanayoga (گیان ویگیان Jnanavijnana) نام

[کرشن فرمود:]

ای ارجن! چون تو با من دلبستگی داری و به عمل جوگک قیام می‌نمایی^۱، و مرا پناه خود میدانی، و مقدمات مرا چنان که منم بی‌شایبۀ شک، می‌شناسی^۲؛ بشنو:

ای ارجن! من پیش تو طریقه علم معرفت آفریدگار بیان^۳ خواهم کرد، بروجهی که ترا از دانستن آن در طلب خلاصی احتیاج بچیزی دیگر نماند^۴.

و از هزاران مردم یکی در راه خلاصی قدم می‌نهد؛ و از روندگان این وادی هم از بسیاران، یکی مرا می‌شناسد. و زمین و آب و آتش و باد و هوا و دل و عقل و خودی این هشت چیز زور من است^۵.

ای درازدست! نیروی دیگر [من] که قویترین قوت‌های مذکور است؛ جان است که عالم از آن برقرار است^۶.

و از این هردو قوت جمله جانداران بوجود می‌آیند، [و] تو این معنی را دریاب؛ و پیداکننده این عالم و ناچیزگرداننده این [جهان] منم^۷.

۱- د: ای ارجن تو با من دلبستگی داری و بعمل جوگک مینماید.

۲- ج: شناسی - د: میدانی از مقدماتی که مرا چنانکه منم بی‌شایبۀ شک بشناسی.

۳- د: علم و معرفت بیان.

۴- د: مطلب خلاصی احتیاج بچیزی دیگر نماید.

۵- اجمل: هشت چیز در من است.

۶- اجمل: عالم از آن برقرار می‌ماند.

۷- اجمل: و ناچیز گرداننده آن منم.

ای ارجن! هیچکس از من بزرگتر نیست، و این عالم با من اتصال دارد - چنان که دانه با رشته -.

ای ارجن! تری آب، و روشنی مهر و ماه، و حرف اول (OM) همه بیدها، [و آواز] و هوا و زور [آدمیان]^۱ و بوی خوش روی زمین، و سوز آتش، و حیات زنده ها، و ریاضت مردم مرتاض، منم. ای ارجن! تخم [پیدایش] جمیع جانداران مرا بدان^۱، و عقل خردمندان، و شوکت ارباب شکوه.

و زوری که در مردم پرزور و خالی از آرزو و دوستی است، و خواهشی که با نیکوکاری مقرون است، منم^۲.

و آثاری که از وصف ستگن (Satoguna) و رجگن (Rajoguna) و تمگن (Tamoguna) بوقوع می آید، از من بدان، و مرا درین کارها اعتقاد بکن، و مرا از این هر سه خصلت بیرون شناس.

و اهل روزگار از ممر گرفتاری که به این اوصاف دارند، مرا از دایره عالم بیرون نمیدانند.

و خلاصی از آن قوت بزرگ من که این اوصاف از او دانسته میشود^۴ ممکن نیست؛ اما هر که روی دل در من کند، از او بگذرد. و کسانی که بدخو و نادان و بدکردار باشند؛ و تماشای جهان ایشان را از حیطة دانش برآورده، روش اقوام دیت (Daitya) یعنی: دغل و کبر و غصه و درشتی در ذات خود دارند؛ این چنین مردم به من نمیرسند.

ای ارجن! چهار قسم مردم به خدمت من قیام می نمایند:

اول: کسی که گرفتار دام محبت باشد.

دویم: شخصی که در طلب معرفت من بود.

سیوم: مردی که دنیا میخواهد.

و چهارم: ارباب دانش و اصحاب معرفت.

۱- اجمل: برای پسر کنتی اتری آب و روشنی مهر و ماه و حرف اول بید و آواز هوا و زور آدمیان.

۲- ج: ای پسر پرتها (Pritha) = (کنتی Kunti) تجسم پیدایش جمیع جانداران همیشه مرا بدان؛ اجمل: بجسم پیدایش جمیع جانداران منم و همیشه مرا بدان و عقل.

۳- اجمل: آرزوی دوستی و دشمنی و خواهش نیکوکاری مقرون است، منم. مقرونست منم.

۴- اجمل: این اوصاف بدو وابسته میشود؛ د: به این اوصاف از او دانسته میشود.

و این چهار قسم بزرگ‌اند؛ اما اهل معرفت را جز [و] بدن من بدان.

و آن شناسای من که دل صافی دارد^۱ به من که پناه بزرگم، واصل میشود.

و شناسندگان من بعد از پیدایش متعدد، مرا می‌یابند. و هر که عالم را عین آفریدگار^۲ داند، آن بزرگ نادرالوجود است. و سایر مردم از ممر آرزوهای پراکنده^۳ از وادی دانش برآمده، خدمت دیوت‌های (Devata) دیگر میکنند و از تأثیر کردار پیدایش‌های گذشته^۴ بی‌اختیار در بندگی دیوت‌ها استقامت ورزند.

و هر عابدی که از روی یقین قصد پرستش دیوته (Devata) میکنند، من عقیده او را بر آن دیوتا مستقیم میدارم^۵.

و هر حاجتی که از بندگی آن دیوتا که از سر صدق و یقین به جا آورده، حاصل می‌شود^۶، آن فی‌الحقیقه بخشش من است.

اما هر نتیجه که این بی‌خردان^۷ از دیوتا می‌یابند؛ زوال‌پذیر است و خدمتکاران دیوت‌ها به [عالم] دیوت‌ها می‌روند، و جماعتی که به بندگی من قیام می‌نمایند، به من میرسند.

و من ظاهر هستم^۸؛ و هیچکس به از من نیست؛ اما مردم نادان - آنان که صفات من که فناپذیر نیست - نمیدانند^۹ و مرا صاحب بدن اعتقاد میکنند.

و من بر مردم بیخرد - آنان که مقید تماشای جهان‌اند - پیدا نیستم، و ایشان مرا به وصف [قدم و] عدم پیدایش و بی‌زوال نمی‌شناسند.

۱- د: دارند.

۲- د: عالم را آفریدگار.

۳- د: سایر مردم در آرزوهای پراکنده.

۴- اجمل: تأثیر پیدایش‌های گذشته؛ د: تأثیر کردار پیدایش‌های گذشته.

۵- د: یقین قصد پرستش صورت هر دیوته میکند، من عقیده او [را] بر آن دیوتا مستقیم میدارم.

۶- ج: به جا حاصل میشود؛ آن فی‌الحقیقه؛ د: به جا می‌آرند.

۷- د: این خردان؛ اجمل، و ج: آن بی‌خردان.

۸- د: من از هر جا هستم؛ ج: من در همه جا هستم؛ اجمل: و من ظاهر بینم.

۹- ج: اما مردم نادان ذات مرا که فناپذیر نیستم و هیچکس به از من نیست نمیدانند؛

اجمل: نیستم نمیدانند.

ای ارجن! جاندارانی که قبل از این بوجود آمده‌اند، و [آنان که] الحال موجوداند، و اصنافی که بعد از این پیدا خواهند گشت؛^۱ من همه را میدانم، و مرا هیچکس نمیداند.

ای ارجن! و ای سوزنده دشمنان! بیداشی [که] از وصف حرص و غصه و دشمنی پیدا شده بجمله جانداران^۲ در شکم مادر مقرون میگردد.

و گروهی که از حیطة گناهان برآمده‌اند، و کارهای نیک میکنند، و از [حیطة] راحت و محنت و مانند آن خلاصی یافته، به روش خویش ثابت قدم اند؛ آن جماعت خدمت [من] میکنند.

و قومی که از بهر [دفع] پیری^۳ و مرگ به من پناه آورده، [و] میان به بندگی [من] بسته‌اند؛ سه چیز معلوم ایشان میباشد^۴:

اول: آفریدگار بزرگ (Brahman)،

دویم: ادھیاتم (Adhyatma)،

سوم: اعمالی (Karma) که از آن این فن^۵ دانسته میشود.

و کسانی که [مرا] با جمله اقسام جانداران و دیوتها و جگها میدانند و دل را به من سپرده [اند]؛ آن جماعت وقت مردن مرا می‌یابند - هر چند این عقیده را در حالت نزع روان پیدا کرده باشند. تمام شد ادھیای هفتم گیان [و] بگیان جوگ نام.

۱- اجمل، و د: پیدا خواهد شد.

۲- د: بجمله جانداران؛ ج: بجمله جانداران؛ اجمل: بجمله جانداران به شکم مادر مقرون می‌گردد.

۳- ج: از بهر واقعه پیری و مرگ.

۴- ج: معلوم ایشان نباشد؛ د: معلوم ایشان میباشد اول: آفریدگار بزرگ؛ دوم ادھیاتم؛ سوم جمله جانداران و دیوتها و جگها میدانند و دل را.

۵- ج: این فن دانسته میشود.

آغاز ادهیای هشتم

مهاپرکهه جوگ (Maha Purusa Yoga) نام *

ارجن گفت: ای کرشن!

آفریدگار (Brahman) کرا گویند؟

و ادهیاتم (Adhyatma) کدام است؟

و کرم (Karma) چیست؟

[ای بهترین موجودات!] اده بهوت (Adhibhuta) ^۱؛ و اده دیو

(Adhidaiva)؛ و اده جگ (Adhiyajna) در تن ^۲ چه چیز است؟

ای کرشن! ^۳ جماعتی که دل خود را در تو گم کرده اند؛ هنگام

مردن ترا چطور میدانند؟

کرشن گفت: کسی که به پیچ و وجه فنا نمی پذیرد، او آفریدگار

است، و بودن او در هر قالب همچو جان. ادهیاتم (Adhyatma)، دادن

[نذورات] به دیوته (Devata). در عمل جگ از آنچه سبب پیدایش ^۴

جانداران میشود کرم (Karma) است.

و چیزی که زوال می پذیرد، آنرا اده بهوت (Adhibhuta) میگویند؛

و نفس ناطقه را اده دیو (Adhidaiva) نامند؛ ای بزرگترین خداوندان

قالب ^۵، اده جگ (Adhiyajna) در بدن ها منم.

و کسی که وقت مردن مرا یاد کند؛ بعد از گذاشتن قالب،

* نام دیگر این گفتار: تارک برهم جوگ (Tarakabrahma Yoga) میباشد.

۱- د: و کرم چیست و اده بهوت؛ اجمل: چیست، و ادهوت، و اددیو.

۲- ج: درین؛ د: در من.

۳- د: ای کشن = کرشن.

۴- اجمل: و بودن او در قالب همچو جان. ادهیاتم دادن به دیوتا. در عمل از آنچه سبب

پیدایش جانداران میشود کرم است.

۵- د: بزرگترین خداوند قالب.

مثل من گردد، و درین هیچ شك نیست.

ای ارجن! آدمی^۱ هنگام مردن هرچه بیاد آورد؛ بصورت همان چیز مخلوق گردد^۲، و اگر در یاد من بمیرد؛ مرا بیابد.

بنابرآن تو پیوسته در یاد من بوده^۳ کارزار بکن؛ و اگر روی دل و عقل در من خواهی کرد، البته مرا خواهی یافت.

ای ارجن! شخصی که دل او متوجه ورزش جوگ است، [و] به جای دیگر انتقال نمیکند؛ هرگاه آن شخص مرا با توجه دل بیاد آورد؛ به آفریدگار واصل شود.

و کسی که همه دان است؛ و بذات، او معلوم [کس] نیست؛ و نصیحت کننده [جمیع] جهانیان، و باریکتر از هر باریک^۴ است و پرورش کننده جمیع خلایق.

و آنکه ماهیت او معلوم کس نیست، و مانند خورشید روشن کننده سایر موجودات^۵ است، و برتر از ترکیب هیولانی، این چنین آفریدگار را هرکس که وقت مردن با حضور دل و قوت عبادت جوگ و حبس نفس در میان هردو ابرو یاد کند؛ او را بیابد.

و آنرا دانندگان بید بیزوال میگویند، و سناسیانی که از حیطة نفسانیت برآمده اند، [و] به او میرسند، و [از] بهر یافتن او روش پسندیده می گزینند - من کیفیت یافتن او با تو میگویم.

و کسی که روزه های بدن ببندد و دل را در سینه حبس کند^۶، و دم در میان هردو ابرو نگاه دارد و ورزش جوگ^۷ میکرده باشد، و در یاد آفریدگار قالب تهی کند؛ او بمرتبۀ خلاصی برسد.

ای ارجن! شخصی که دل او هرگز به جای دیگر منتقل نمیشود؛ [و] پیوسته در یاد من باشد؛ یافتن این چنین کس مرا هیچ مشکل نیست.

-
- ۱- ج: آدمی هنگام مردن؛ د: هنگام مردن آدمی؛ اجمل: ای پسر کنتی! آدمی هنگام مردن بصورت همان مخلوق گردد.
- ۲- ج: همان مخلوق گردد.
- ۳- اجمل: در یاد من باش و کارزار بکن.
- ۴- ج: جمله جهانیان و باریکتر از باریک است؛ اجمل: باریکتر از هزار باریک و پرورش.
- ۵- د: معلوم است و مانند خورشید روشن و روشن کننده سایر موجودات است.
- ۶- اجمل: بدن ببندد، دل را در سینه حبس کند و دم در میان هردو ابرو نگاه دارد و در ورزش جوگ میباشد.

و کسانی که مرا می‌یابند، در مقام خلاصی میروند و در دام پیدایش که خانه محنت است، و جاودان نیست، نیز نمی‌افتند. ای پسر کنتی! همه عالم تا ملك برهما (Brahma) بارها پیدا میشوند، و گروهی که مرا می‌یابند، دیگر به عالم وجود نمی‌آیند؛ و جماعتی که ریاضت میکشند، و خوی جوانمردی دارند و از دوستی و دشمنی برآمده، ترك همه چیز کرده‌اند و از سوداهای گوناگون و اندیشه‌های فاسد و پریشان خلاص شده؛ آن مردم در مقام ست‌لوك (Satyaloka) میروند.

ای ارجن! آنان که روز برهما را که مشتمل بر چهار هزار جگه (Yuga) است [است] — و شب او [را] نیز همینقدر میدانند — ایشان را دانندگان روز و شب میگویند.

و هرچه به‌راه می‌رود^۱ و آنچه نمی‌رود؛ در روز برهما بوجود می‌آید، و چون آن روز میگذرد، وقت درآمدن شب [در ذات]^۲ او جمله کاینات مخفی و پنهان میگردند.

ای ارجن! جمیع این موجودات در روز مذکور بی‌اختیار پیدا میشوند، و در شب مسطور ناچیز میگردند.

و آفریدگار برتر از این مخلوقات [و] برهما است^۴، و زوال — پذیر نمی‌شود و بجمیع این چیزها محیط است و از فنای آنها، فانی نمیگردد.

و آن که ظاهر نیست، و او را بی‌زوال و جای خلاصی ایشان میگویند و از یافتن او سلسله پیدایش منتهی و منقطع میگردد؛ آن ذات من است^۵.

ای ارجن! آفریدگاری که جمله جانداران در ذات او مندرج‌اند، و از او آشکار [است] میشوند؛ او را از خدمت و ترك همه چیز میتوان یافت.

و زمانی که [در آن]، ارباب جوگه قالب تهی میکنند، و دیگر

۱- د: سودهای. سطر ۴ و ۵ و ۶ و ۷ در چاپ اجمل ساقط است.

۲- اجمل: و هرچه برآمده می‌رود.

۳- د: درآمدن آفتاب؛ ج: درآمدن شب و روز او این جمله.

۴- اجمل: برتر از مخلوقات و برهما است.

۵- اجمل: و جای خلاصی میگویند... و آن ذات من است.

بعالم وجود نمی‌آیند؛ و وقتی که در آن مردم فوت شده باز پیدا میشوند؛ من آن هردو زمان را با تو میگویم.

هرگاه ارباب معرفت در اوتراین (Utrayna)^۱ بمیرند، به آفریدگار واصل میشوند، و از دایرهٔ پیدایش بیرون [می] آیند (و اوتراین عبارتست از زمان برگشتن خورشید از جانب جنوب به سوی شمال) - و درین، سرآنست که اوتراین، روز دیوتها است، و دیوتهای این روز آتش و [روشنی] خورشید است؛ و مدت اوتراین ششماه میباشد و آنرا سفیدفام میگویند. جوگیان بی نظیر که درین مدت قالب تهی میکنند، به آفریدگار میرسند.

و هنگامی که خورشید از جانب شمال [به] طرف جنوب برگردد؛ آن وقت را تا مدت ششماه دچهناین (Daksinayana) میگویند. و این شب دیوتاست و دود رنگ است، و آنرا سیاه فام میگویند. و جوگیانی که درین مدت قالب تهی میکنند به سرگ (Svarga) منتقل میشوند؛ اما ثانی الحال بعالم وجود می‌آیند. و این هردو راه مردم از عهد قدیم است.^۲

لیکن هرکه از راه اوتراین می‌رود، باز بعالم کون و فساد، نمی‌آید، و کسی که از طریق دچهناین [می‌رود]، متوجه ویرانهٔ فنا میشود، و به سوی^۳ معمورهٔ پیدایش برمیگردد.

ای ارجن! هر جوگی [که] برین هردو راه اطلاع پیدا کند، دیگر در وادی غفلت نیفتد؛ بنا بر آن^۴ تو پیوسته ورزش جوگ میکرده باش.

و نتیجه که از خواندن بید و عمل جوگ و کشیدن ریاضت حاصل میشود، آنرا هر جوگی که از آن هردو راه با خبر است می‌یابد، و به آفریدگار قدیم واصل می‌گردد. تمام شد ادھیای هشتم مهاپرکمه جوگ نام.

۱- اوتراین (Utrayana): (راه شمالی روشن) پیشرفت آفتاب بطرف زمین یعنی: فصلی که خورشید به شمال خط استوا پیش می‌رود و دکشناین (Daksinayana) راهی که شخص را به سر منزل مرگ می‌رساند - راه جنوبی، - اوج یا سیر شمس بطرف جنوب.

۲- د: عهدها [ی] قدیم آمده است.

۳- اجمل: فنا میشود، به سوی معموره؛ د: او به سوی.

۴- د: دیگر در واد غفلت افتد تو پیوسته

آغاز ادھیای نهم

راج گوی جوگ (Rajaraja Guhya Yoga) نام *

[کرشن فرمود:]

ای ارجن! چون تو در مقام شکایت کسی نیستی؛ بنا بر آن من کیفیت معرفت آفریدگار بر طبق احکام علم که با هرکس نگفته‌ام، با تو میگویم، و تو از شنیدن این از دام پیدایش رهایی خواهی یافت.^۱

و این دانش، پادشاه جمله دانش‌ها^۲ و سرها است و پاک است، و مرتبه کمال دارد و از او همه چیز در بدایت (یعنی: فی الحال) دانسته میشود؛ و بانی‌کوکاری اتصال دارد و راحت‌جاودانی از او میسر می‌شود.

ای سوزنده دشمنان! آنان که برین طریقه نیکوکاری اعتقاد ندارند، مرا نمی‌یابند^۳ و برگشته به ملک پیدایش می‌آیند. و صورت من از حواس مبراست و همه عالم و جمیع جانداران در ذات من‌اند، و من در ضمن ایشان هستم^۴.
ای ارجن! زیرکی کارهای من بدان^۵ که جانداران در ذات من

* این فصل را راج بدیا (ودیا) یوگ (Rajavidya Yoga) نیز خوانده‌اند.
۱- ج: احکام علم که با کسی نگفته‌ام با تو میگویم و تو بشنیدن آن از دام پیدایش رهایی خواهی یافت.

۲- د: پادشاه دانش‌ها؛ اجمل: و سرها است و پاکیت بمرتبه کمال دارد.
۳- ج: آنانکه برین طریقه نیکوکاری اعتقاد ندارند مرا نیابند. د: آن که برین طریقه نیکوکاری اعتقاد ندارند؛ خلاصی نمی‌یابند و برگشته بملک پیدایش می‌آیند.
۴- ج: می‌آیند. و من صورت آفریدگارم، همه عالم و جمیع جانداران در ذات من مضمراوند و من در ضمن ایشان نیستم؛ اجمل من صورت آفریدگارم و همه عالم و جمیع جانداران در ذات من متضمن‌اند و من در ضمن آن همه.
۵- اجمل: ببین.

متمکن‌اند، و من پیداکننده و نگاهدارندهٔ ایشانم و حقیقت من نقیض حقیقت این‌ها است.

و چنانچه باد تند در هوا و باد سست در سایر موجودات است، همچنان جملهٔ جانداران در ذات من موجوداند.

[ای ارجن! جمیع جانداران در روز فنای عالم از قدرت من] فانی میشوند، و چون آن‌ها را پیدا میکنم؛ هم از قدرت من بوجود می‌آیند.

و این طوایف را بموجب کردار این‌ها بقدرت خود هزار بار پیدا می‌سازم!

ای ارجن! اعمال سابق مردم^۱ در من تأثیر نمیکند، و من از [آن] کردار بیگانه‌ام.

و پرکرت (Prakriti) به یاری من، حیوانات و جمادات را پیدا میکند؛ از این ممر خلق به وجود می‌آیند.

و مردم نادان مرا بصورت آدمی دیده، بی عقیده میشوند، و خداوندی بزرگ مرا نسبت به جمیع جانداران نمیدانند؛ بنابراین مرا به چشم حقارت مینگرند.

و کسانی که نهال امید ایشان برنمیدهد؛ و از کردار و دانش بهره‌مند نمیشوند؛ و دل‌های ایشان بمقام آرام نیست^۲؛ آن مردم خوی: راکشسان (Raksasa) و دیتیان (Daitya) دارند؛ بنابراین مرا به اهانت یاد میکنند.

ای ارجن! آنان که برآیینۀ دل‌های [ایشان] زنگار حرص و غصه ننشسته؛ آن طایفهٔ بزرگ، دیوتاصفت‌اند، و مرا اول جانداران بی‌زوال دانسته به خدمت من قیام مینمایند.

و پیوسته اوصاف [مرا] می‌سرایند، و برروش خویش ثابت‌قدم‌اند، و سعی در شناختن من مینمایند؛ و مرا بزرگ اعتقاد کرده، همه بندگی [من] میکنند.

و بعضی مردم مرا یکی دانسته باجگک معرفت تعظیم من به جای می‌آرند؛ و ارباب جگک متعارف مرا متعدد میدانند؛ و گروهی مرا

۱- اجمل: کردار آنها با قدرت خود هربار پیدا می‌سازم؛ ای ارجن! اعمال سابق مثل این مردم در من اثر نمیکند و من از آن کردار بیگانه‌ام.

۲- اجمل: برنمیدهد، از کردار و دانش بهره‌مند نمیشوند و دل‌های ایشان را آرام نیست.

در همه جا اعتقاد میکنند.

و [در] هردو قسم جگ، چیزی که به پتران (Pitri) داده میشود، [و] غله و روغن و افسون و آتش و آنچه در آن انداخته میشود، منم.

[و] پدر جمله جهانیان و مادر ایشان و دهنده نتیجه کردار مردم [و پدر] کلان و همه دان و پاک، [مرا] می باید دانست^۱. و حرف اول [ام OM و] رگ بید (Rgveda)، و سام بید (Samaveda)، [و ججر بید Yajurveda]^۲.

و پناه و مربی همه، و صاحب ایشان، و گواه کردار و قرارگاه و نگاهبان همه منم. و دل من با همه کس راست است، و پیداکننده و ناچیز گرداننده و جای بازگشت [همه] و تخم پیدایش، آن که معدوم نمیشود.

و گرمی خورشید [در] تابستان، و خشگگ کننده آب، و دهنده آن، و زندگی، و اجل، و اندک، و بسیار منم.

و خوانندگان هر سه بید، و نوشندگان آب سبزه سوم (Soma)؛ و آنان که از حیطة گناهان برآمده اند و در بندگی من جگها کرده؛ آن جماعت ملك پاك اندر (Indra) یافته اند، و در سرگگ (Svarga) عیش فراوان میکنند.

و چون نیکوکاری ایشان منتهی میگردد^۳، باز به [این] عالم می آیند. و همچنین جماعتی که بر طریقه نیکوکاری که در سه بید مذکور شده^۴ اطلاع دارند، به حرص دنیا و آرزوهای گوناگون گرفتارند؛ آن مردم به جهان می آیند، و میروند. و قومی که غیر از من به یاد دیگری نمی پردازند و پیوسته

۱- د: و دهنده و نتیجه کردار مردم کلان و همه دان پاك که می باید دانست؛ اجل: کلان همه دان.

۲- نام سه کتاب مقدس از چهار کتاب هندوان که قدیمترین آنها ریگودا است مشتمل بر ۱۰۲۸ سرود و دوم ججر بید (یا جورودا) که نیمی منظوم و نیمی دیگر منثور است و سوم سام بید که ودای آهنگها میباشد و تماماً منظوم است و نیمی از سرودهایش از ودای مادر یعنی ریگودا مأخوذ است. (ببینید مقدمه کتاب گزیده سرودهای ریگودا - ترجمه این جانب سید محمد رضا جلالی نائینی - چاپ تهران سال ۱۳۴۵ هجری شمسی).

۳- اجل: و چون نکوییهای ایشان منتهی میگردد.

۴- د: که در سه بید مذکور شد اطلاع ندارند و بحرص.

بخدمت من قیام می نمایند؛ من به ایشان بخشش میکنم و نگاهبانی مینمایم.

ای ارجن! گروهی که از روی اعتقاد خدمت دیگران میکنند، آن هم بندگی من است؛ اما این چنین نشاید کردن.

و دهنده نتیجه جمله جگه‌ها و حاجت همه منم؛ و کسانی که مرا این چنین نمیدانند؛ باز گرفتار پای بند پیدایش میشوند.

و جماعتی که خدمت دیوتا میکنند، بعد از گذاشتن قالب^۱ نزد ایشان میروند. و آنان که پرستش پتران (Pitr) قرار داده‌اند، بطرف آن‌ها منتقل میشوند. و طایفه^۲ که بندگی دیوان^۳ زبون میکنند در صحبت آن‌ها میروند. و جمعی که بخدمت من قیام مینمایند، به من میرسند.

و هر که به صدق دل بقصد بندگی من برگه و گل و بر و آب به من بدهد؛ من این چیزها را از آن خدمتکار قبول میکنم.

ای ارجن! تو هر کاری که میکنی، و آنچه میخوری، و میدهی^۴ و در آتش می اندازی، و ریاضت میکشی؛ به نیت من مقرون گردان که از پای بند کردار نیک و بد خلاص خواهی شد و از کارهایی که به نیت من خواهی کرد؛ بمقام خلاصی رسیده، مرا خواهی یافت.

ای ارجن! [من] در جمیع جانداران یکسانم و مرا با کسی نه نسبت دوستی است و نه دشمنی^۵؛ با وجود آن، آنان که از سر اخلاص (رسیده) خدمت من میکنند؛ ایشان در من، و من در ایشانم.

ای ارجن! شخصی که خدمت همه گذاشته به بندگی من قیام می نماید، هر چند در بدکرداری باشد^۶ تو او را از زمره نیکان اعتقاد بکن؛ او پیشه پسندیده پیش گرفته [است].

و در اندک مدت نیکوکار خواهد شد، و همیشه در مقام آرام

۱- ج: بعد از مردن نزد.

۲- در متن سانسکریت واژه بهوت (Bhuta) بکار رفته است که بمعنی روح (اعم از خوب یا پلید) و دیو میباشد.

۳- اجمل: میخوری و میگوی.

۴- اجمل: من در جمیع جاندارانم و مرا با کس نه نسبت دوستی است و نه دشمنی.

۵- ج: هر چند بدکردار باشد.

خواهد بود.

ای ارجن! تو التزام این دعوی بکن که خدمت‌گاری^۱ من ضایع
 نمیشود؛ و طایفه زنان و بیش (Vaisya)، و شودر (Sudra) که کان
 گناه و عصیان‌اند، اگر به من ملتجی شوند؛ ایشان هم خلاصی یابند.
 از برهمنان (Brahmana) پاک، و راجه‌های بزرگ^۲ و عابدان چه
 گویم. و چون این جهان بر [یک] قرار نیست و خالی است از راحت؛
 تو میان بخدمت من ببند و روی دل در من کرده به بندگی من قیام
 نمای و به نیت من عمل جگت بکن و سر بر زمین بنه.
 ای ارجن! تو بر من که آفریدگارم تکیه بکن که مرا خواهی
 یافت.

تمام شد ادھیای [راج] راج‌گوی جوگت نام.

۱- ج و دو اجمل؛ خدمت‌گزار.
 ۲- اجمل: و راجه‌های رکه.

آغاز ادهیای دهم

وبهوت جوگ (Vibhuti Yoga) نام

[کرشن فرمود]:

ای درازدست! چون ترا گفتار^۱ من خوش می‌آید؛ باردیگر سخنان بزرگ مرا بشنو؛ بنا بر آن بجهت نفع تو می‌گویم. و آن چنانست که دیوتها^۲ (Devata) و رکپیشران (Rsi) بزرگ بدایت من نمیدانند، و من از هروجه، اول ایشانم. و کسی که مرا بی بدایت و بی نهایت میدانند، او در میان مردم از دایرهٔ جهل برآمده است، و در آخر کار از بند گناهان خلاصی می‌یابد.

و عقل و دانش، و آرام، و تحمل، و راست‌گویی^۳، و زبون ساختن حواس، و دل، و راحت و محنت، و پیدایش، و فناء، و ترس، و ایمنی و عدم ایذای خلق، و یکسان بودن با همه کس، و صبر کردن، و ریاضت کشیدن، و دادن، [و] به نیکویی مشهورگشتن^۴، و بدنام بودن؛ و همهٔ این چیزها جدا جدا در جمیع جانداران از من پیدا میشوند.

و هفت رکبه (Sapta Rsi) بزرگ مقدم^۵، و چهار رکبه

۱- د: بشنو چون گفتار من [ترا] خوش می‌آید.

۲- بهتر بود واژه دیوتا (Davata) بصورت جمع ترجمه میشد مثلا دیوتها یا دیوتاها.

۳- د: راستی گوئی.

۴- د: و بر آوردن داد [ن و] به نیکویی مشهور گشتن؛ ج: و ریاضت کشیدن و بر آوردن و

دادن و به نیکوکاری مشتهر گشتن.

۵- د: مقدم و چهار رکبه؛ اجمل: و هفت رکبه مقدم و چهارده رکبه دیگر.

(Maha Rsi) دیگر که برایشان هم^۱ سابقاوند، و چهارده من (Manu)^۲ از دل من پیدا شده‌اند؛ و افزاینده قدر ایشان منم، و معموری عالم از نسل این‌هاست.

و هر که بدین نهج حقیقت خداوندی من، بداند [و بمعرفت قدرت ماورای طبیعت من واقف گردد]، آن شخص بمرتبه جوگت رسیده از وسیله کردار دائمی خود به من برسد؛ و درین هیچ شك نیست.^۳

و پیدایش همه خلق از من است؛ و از من آشکارا می‌شوند؛ و ارباب دانش مرا این چنین اعتقاد کرده بخدمت من قیام مینمایند. و آنان که حواس [و] جان خود را در من گم کرده‌اند^۴؛ و سخنان مرا با یکدیگر می‌گویند، و به‌دیگران می‌آموزند؛ [و پیوسته به‌ذکر من اشتغال می‌نمایند، آن‌جماعت در همین مقام]، صبر میکنند و با خرمی^۵ بسر می‌برند.

و گروهی که برین روش ثابت‌قدم‌اند، و با میل دل بندگی من میکنند؛ من به آن مردم دانشی میدهم که از آن دانش مرا می‌یابند. و از روی مرحمت در عقل ایشان درآمده تاریکی بیدانشی را^۶ از دل‌های ایشان با شمع معرفت زایل می‌سازم.

ارجن گفت: ای کرشن! آفریدگار عظیم؛ و جای کلان و پاک بزرگ [و مقدس‌ترین مقدس‌ها تویی]. و همه طوایف رکهه^۷ و نارد (Narada) [و بزرگترین دیوته‌ها (Devata)] و است (Asita) و دیول (Devala)، و بیاس (Vyasa)؛ ترا مرد بزرگ [با صفا و بی‌زوال، و اول دیوته‌ها، آن که بدایت ندارد و خداوند بزرگ] می‌گویند و تو

۱- د: همه.

۲- در متن اصلی آمده است که مانوها (من‌ها Manus) ولی در ادبیات مقدس هندو و اساطیر مختلف تعداد منوها را چهارده شمرده‌اند.

۳- د: دایمی خود و درین شك نیست؛ اجمل: کردار و ایمنی خود به من برسد.

۴- ج: حواس و جان را در من گم کرده‌اند.

۵- د: میکنند خرمی.

۶- د: عقل ایشان من درآمده تاریکی؛ ج: و از روی فرصت در عقل ایشان درآمده و تاریکی بیدانشی را.

۷- د: و جای بزرگ و کلان و پاک تویی و همه طوایف رکهه و بزرگترین دیوتا و نارد و بزرگترین دیوته است دیول؛ اجمل: و جای کلان و پاک بزرگ تویی. و همه طوایف رکهه و نارد بزرگترین و دیول و بیاس ترا مرد بزرگ با صفا.

نیز خود را با من این چنین ظاهر میسازی^۱.
و هرچه با من میگویی همه را راست اعتقاد میکنم.
ای بزرگ! ظهور ترا نه اقوام دیوتا میدانند، و نه طوایف
دانوان (Danava).

ای کرشن! تو خود را خود می شناسی؛
ای پیداکننده جانداران! و صاحب ایشان، و بزرگترین
دیوتها، و پرورش کننده خلق در قالبها؛ تو آشکارا شده بامن بگوی^۲!
ای جوگیشر (Yogisvara)؛ چون من پیوسته در یاد تو میباشم در
کدامین^۳ اجسام ترا دانم؟
ای کرشن! تو کیفیت خداوندی خود را در راه جوگ دفعه
دیگر مشر [و] ح با من^۴ بگو که مرا از شنیدن سخنان تو سیری حاصل
نمیشود - چنانکه از آب حیوان^۵.

کرشن گفت که من حقیقت خداوندی بزرگ خود با تو گفتم
و میگویم، ای بزرگترین کوروان!؛ عظمت خداوندی من بمثابه
است که از بیان به پایان نمیرسد^۶.
ای ارجن! در باطن جمیع جانداران، جان منم، و نیز اول و
میانه و آخر ایشان منم.

و در پسران آدت (Aditya)^۷ [ها]: بشن (Visnu) ریزه قد^۸ منم،
و در اجرام درخشان: خورشید؛ و در چهل و نه باد (Marut)^۹؛
مریچ (Marichi)؛ و در کواکب: ماه؛ و در بیدها (Vedas)؛ سام بید

۱- د: و بیاس ترا مرد بزرگ باصفا، بیزوال و اول دیوته آنکه بدایت ندارد و خداوند
بزرگ میگویند و تو نیز خود را این چنین ظاهر میسازی.

۲- د: در قالبها که تو آشکارا شد [های] با من بگوی؛ اجمل: در قالبهایی که تو
آشکارا شده با من بگو.

۳- د: کدامی؛ اجمل: من چون پیوسته... کدامین اجسام.

۴- د: خود را دفع دیگر منشرح با من بگوی؛ ج: دفعه دیگر مشر ح با من بگوی.

۵- د: از بخوان.

۶- د: که بیایان بیایان.

۷- آدیتیاها خدایان نورانی آسمانی هستند و عده آنها دوازده است و نمایندگان ۱۲
ماه سال شناخته میشوند. ماروتها خدایان بادها میباشند و رئیسشان مریچی است.

۸- منظور مظهر (Avatara=) وامنه (Vamana) ویشنو است که بنا بر اساطیر هندو،
ویشنو بصورت مرد خپله (کوتوله = کوتاه قد = ریزه قد) ظهور کرده است.

۹- در ادبیات مقدس هندو عده ماروت (Marut) (بادها) را از ۱۸ تا ۴۹ و ۱ تا ۲۷
گفته اند.

(Samaveda) ^۱؛ و در اقوام دیوتا: اندر؛ و در حواس: دل؛ و در جاوداران: آگهی؛ و در جماعت رودر (Rudra) ^۲: شنکر (Sankara)؛ و در طوایف چکمه (Yaksa) ^۳ و راکهس (Raksasa): کبیر (Kuvera)؛ و در زمره هشت بس (Vasu): آتش؛ و در [میان] کوه‌ها: سمیر (Sumeru) منم ^۴.

ای ارجن! تو مرا در گروه برهمنان خاصه: دیوتا مشتری ^۵؛ و در [میان] سپه‌سالاران ایشان: اسکند (Skanda)؛ و در [میان] حوض‌ها: دریای عمان ^۶.

و در [میان] رکه‌پشوران (Risisvara) بزرگ: بهرگ (Bhrigu)؛ و در کلام: اوم‌کار (OM-Kara)؛ و در جگ‌ها ^۷ (Yajna): جگ:

۱- قطعه اخیر را میتوان باین تقریب ترجمه نمود: مریچ منم در میان ماروت‌ها، و ماه منم در میان اجرام (صورت) فلکی و سامبید منم در میان وداها. و منم واسو (Vasava) در میان خدایان.

۲- رودها طبقه از خدایان افناکننده‌اند و عددشان یازده است. واسوها (Vasu) از حیث رتبه طبقه پایین‌تری هستند و عددشان هشت میباشد.

۳- د: جهکه (= یکشه Yaksa).

۴- ترجمه عبارت را برین تقریب نیز میتوان کرد: و در میان واسوها طوفان منم، و در میان کوه‌ها سمیر (Su_Meru) منم.

۵- مشتری که در ادب سانسکریت او را: وریهسپتی (Vrihaspati) خوانند و گویند استاد عارفان و فرشتگان است و خداوند گویایی و فصاحت و دانش - خداوندی که عبادت و پرستش و تقوی در او تجسم یافته است - ستاره مشتری (برجیس).

۶- عبارت بنا بر متن اصلی باید چنین ترجمه می‌شد: «در میان اقیانوس‌مخازن (= حوض) آب منم.

۷- اوم‌کار (Om_Kara): کلمه مقدس و سیلاب عرفانی اوم Om. کلمه اوم Aum یا اوم Om که دارای سه حرف: «الف A»، و «واو V»، و «ام M» یا «U» و «میم M» میباشد نزد هندوان کلمه بسیار مقدسی است که در ابتدای کتب مقدسه آنها نوشته میشود و شبیه به کلمه: «هو» عربی است و آنرا بقدری مقدس میدانند که هنگام تلفظ نباید غیری این کلمه را بشنود؛ و نیز وقت خواندن کتب بیدها و زمان ختم آنها کلمه «اوم» را زیر لب بطوری که کسی نشنود، ادا مینمایند. ریشه این کلمه ظاهراً از کلمه است که بمعنی: آری (بلی) است که تصدیق حرف طرف میباشد و به این جهت در آخر دعاها، جای کلمه «آمین» را در ادعیه اسلامی میگیرد. در کتب مذهبی هندو، این کلمه را مرکب از سه حرف میدانند که هر یک از آنها از ودایی (Veda) گرفته شده است، و بعضی دیگر این سه حرف را نماینده سه عالم که زمین (Bhur)، و جو (Bhuvah)، و آسمان (Svar) باشد، شناخته‌اند.

همچنین این کلمه نماینده اقایم ثلاثه هندو یعنی ویشنو (بشن Visnu)، و شیوا (Siva) و برهما (Brahma) است. بطور کلی آنچه از مجموع کتب مقدس هندو استنباط میشود کلمه «اوم» نماینده ذات سبحانیت وجود اعلی یا وجود مطلق میباشد که بواسطه شدت تقدس نمیخواهند اسمی بر آن اطلاق نمایند؛ و حتی او را از صفات نیز منزّه میدانند.

افسون^۱. [و] در جمادات کوه: هیمالی (Himavat) و در درختان، درخت: پیپل (Pipl)؛^۲ و در [میان] رگمیشران دیوتا: نارد (Narada)؛ و در قوم گندهرب (Gadharva)؛ چتررتمه (Citraratha)؛^۳ و در جماعت سده (Siddha)؛ کیپل (Kapila) منم^۴.

و در اسپان، اچپی سروا (Uchchaihsravas) - [آن که] همراه آب زلال^۵ از دریا برآمده است؛ و در قسم فیلان: ایراوت (Airavata)؛ و در اصناف آدمیان: راجه.

و در انواع اسلحه بجر (Vajra)؛ و در گاو: کامدهن (Kamadhenu)؛ و در اسباب پیدایش: آب منی؛ و در ماران: باسک (Vasuki).

و در صنف ازدها سیکمه (Sesa-naga)؛^۶ و در جانوران آبی: برن (Varuna)، و در طایفه پتران: ارجمان (Aryaman)؛^۷ و در ارباب سیاست: جم (Yama)؛^۸ و در قوم دیت (Daity)؛ پرهلاد

→ در مجموعه قوانین (Manu) (کتاب دوم ماده ۷۶) آمده است: حرف «A»، و حرف «U» و حرف «M» چون متصل شوند، مقطع مقدس (یعنی: اوم) را بوجود می‌آورند. بوسیله برهما (آفریدگار) موجودات از سه کتاب مقدس ریگ‌ودا (Rig Veda)، و جیجربید (Yajurveda)، و سامودا (Samaveda) گرفته شده است و همچنین نماینده سه کلمه بزرگ است که «بهور» و «بهوه» و «سور» - مذکور در بالا - میباشد و معمولاً پیش از دعای ساویتری (Savitri) مخصوصاً براهمان در ابتدای ادعیه روزانه خود هر روز صبح و عصر میخوانند. ببینید کتاب سر اکبر - بخش اصطلاحات و لغتنامه آن - ذیل ماده: ویا هرت (Vyahriti) صفحه ۶۲۶ - چاپ اول - سال ۱۳۴۰ هجری شمسی برابر ۱۹۶۱ میلادی تألیف سیدمحمدرضا جلالی‌نائینی نویسنده این‌سطور.

۱- منظور از جگ افسون؛ قربانی؛ جب (Japa) است که عالیترین قربانی‌هاست؛

د: آفون.

۲- ج: کوه همانچل و در درختان درخت پیپل. درخت انجیر هندی است.

۳- د: جرته؛ ج: جیدرتمه.

۴- د: کپلمون.

۵- ج: همراه هلاهل.

۶- شسه (Sesa): نام پادشاه ماران از نژاد ناگ‌ها (Naga) که اننت (Ananta) نیز

خوانده میشود؛ اجمل: و در صف ازدها: شیکمه.

۷- اریمن (Aryaman) (دوست یک دل): رئیس ارواح پدران؛ ج: ارجماد؛ د: ارجماد؛

۸- عبارت اخیر را برین تقریب نیز میتوان ترجمه کرد؛ و در میان (صاحبان حکم) قاضی

و مجازات‌کننده. در متن فارسی نیز واژه «سیاست» بهمین معنی بکار برده شده است.

(Pralada)؛ و در زبون‌کنندگان زمانه: اجل؛ و در [میان] حیوانات: هژبر؛ و در مرغان: گرد (Garuda).
 و در چیزهای تیزرو: باد؛ و در سلاح‌گیرندگان: رامچندر (Ramacandra)؛ و در ماهیان: مکر (Makara)؛ و در دریاها: گنگ (Ganga) ^۱ بدان.

[و] اول پیدایش، و میان، و آخر ایشان منم.
 ای ارجن! [و] در علوم ^۲: علم معرفت آفریدگار [منم]، و در ابحاث: بحث شناختن ^۳ ادوار.
 و در حرف‌ها حرف الف ^۴؛ و [فضل‌ها] فضیلتی که از آن دو کس را یکسان می‌بینند؛ و زمانی که نهایت ندارد؛ و برهما خداوند چهاردهن.

و در ربایندها: مرگت -؛ و در کارهایی که بوقوع می‌آید، خیریت، و در کلمات ماهیت مدحت و ثناء ^۵ و ناطقه ملایم، و حافظه و قوت عاقله و خصلت تحمل و صبر منم ^۶.
 و در بیاض‌های سام‌بید، برهت سام (Birhat—Sama) ^۷؛ و در بیدهای: گایتری (Gayatri) ^۸؛ و در ماه‌های: اگهن (Margasirsa = Agham)؛

۱- کلمه «دریا» در اینجا بمعنی رودخانه و شط استعمال شده است، و بطور کلی درهند معمولاً رودخانه را دریا خوانند.

۲- د: در معلوم.

۳- د: «بحث» بدون نقطه. ترجمه عبارت برین تقریب است: و از علوم، علم خویشتن‌شناسی و از دلایل برهانم. اجمل: و در انتخاب بحث شناختن‌ها، و در حرف‌ها و در فضل‌ها فضیلتی که از آن دو کس را غیریکسان بیند.

۴- قطعه اخیر را براین تقریب هم میتوان ترجمه کرد: در میان همه رشته‌های علوم علم معرفت روح جهانی منم.

۵- د: ما نیست مدحت و دنیا و ناطقه ملایم؛ اجمل: بوقوع می‌آید، بدایت، و در کلمات ماهیت مدحت و ثناء.

۶- د: عاقله و خصلت و تحمل منم.

۷- د: و در سام‌ها سام‌بید برمنست؛ ج: بیاض‌های سام: برهت‌سام؛ اجمل: و در شام‌ها: برهت شام.

۸- گایتری (Gayatri): موزون، آواز، وزن کلمه توحید، آهنگ ویژه‌ای، بحر یا وزنی در شعر، دارای ۲۴ مقطع $3 \times 8 = 24$ که بسیاری از سرودهای ودا به‌این بحر ترکیب و تنظیم شده است، دعایی که خواندن آن بر براهمنان هرروز هنگام طلوع و غروب و نیم‌روز فرض است. اجمل: و در بیدها: گایتری.

گایتری بمعنی اخص نام آیه از کتاب ریگ‌ودا میباشد. این آیت خطاب به آفتاب یا ساوتری (Savitri) (خالق) است و باین جهت ساوتری نیز خوانده میشود. متن آیت چنین ←

و در شش موسم: بسنت (Vasanta).

و در ارباب دغل: قمار؛ و در اصحاب شکوه [و] شوکت [ظفر] و تردد^۱؛ و در مردم پرزور: قوت؛ و در جادوان (Yadava): کرشن (Krisna)؛ و در پاندوان (Pandava): ارجن (Arjuna)؛ و در طایفه من (Manu): بیاس (Vyasa)؛ و در شاعر [ان] زهره^۲؛ و در اهل سیاست: دنده (Danda)^۳؛ و درخواهندگان ظفر: انصاف؛ و در چیزهای نهانی: خاموشی؛ و در ارباب معرفت دانش.

و تخم جانداران متم! ای ارجن! هیچ احدی و فردی از حیوانات، و ذره از جمادات بی من نیست.

ای سوزنده دشمنان! خداوندی بزرگ من نهایت ندارد، و من شمه^۴ از آن خداوندی بزرگ خود، به رمز و اشارت گفتم.

و مردی که با شوکت عظیم و دنیای فراوان بود، با هنرها [و] با عقل، [و] با قوت^۵، و جزآن^۶ - زیادت از دیگران داشته باشد - آن زیادتی بخش من و شکوه من بدان.

ای ارجن! ترا زیادتی دانش چه در کار است؟ بدان که من این جهان را به اندک قوت نگاهداشته‌ام^۷.

تمام شد ادهیای دهم: و بهوت جوگ نام.

→ است: «تسویتور ورنیم بهگودیوسیه دهی مهبی دهویونه پرچودیات». آیت مذکور شخصیت و تجسم یافته و بصورت الهه ساویتری درآمده که به عقیده هندوان هسربرها و مادر چهار ودا و همچنین مادر سه طبقه اول و دوم و سوم هندو است. ترجمه آیت مذکور برین تقریب است: زمین، آسمان، و بهشت. به اینها تفکر کنیم و به نوراعلی و نیروی خورشید رخشان بخشنده راد، تا او عقل ما را راهنمایی کند. این آیت را ارباب تحقیق چندگونه ترجمه کرده‌اند. رجوع شود به لغت‌نامه سراکبر ماده اجپاگایتری (Ajapa Gayatri) - سراکبر (اوپانیشاد) تألیف نگارنده این سطور سیدمحمدرضا جلالی نائینی - چاپ تهران - سال ۱۳۴۰ هجری شمسی صفحه ۵۰۱-۵۰۲. چاپ شرکت تابان.

۱- د: شکوه و شوکت ظفر و تردد؛ اجمل: اصحاب شکوه و شوکت:

۲- ج: و در ستارگان: زهره.

۳- دنده (Dadna): عصا، چوب‌دستی. اجمل: و در اهل حکومت: سیاست.

۴- د: که من شمه.

۵- اجمل: با شوکت عظیم و بنای فراوان بود، با نیرو و با عقل و با قوت و غیر آن.

۶- اجمل: بخش شکوه من بدان.

۷- د: بدان که این جهان را باندک [قوت] نگاهداشته‌ام؛ اجمل: ترا زیادتی دانش

چه کار است و بدان که من جمله جهانیان را به اندک قوت نگاهداشته‌ام.

آغاز ادھیای یازدهم

و شوروپ درشن جوگ (Visvarupadarsana Yoga) نام

ارجن گفت که تو از روی ترجم، بزرگی خود را که آنرا: ادھیاتم (Adhyatama) گویند، با من گفتم، و من ازین سخنان تو از دایرهٔ جهل و بیدانسی برآمدم.

ای کرشن! من کیفیت [پیدایش] جانداران و فنای ایشان با شرح و بسط، از تو شنیده‌ام، و بزرگی بی‌زوال ترا نیز گوش کردم.^۱ ای صاحب بزرگ! تو حقیقت خود را چنان که بیان کردی همچنان است؛ اکنون من میخواهم که صورت خداوندی ترا ببینم. ای جوگیشر (Yogesvara)^۲! اگر میدانی که من آنرا میتوانم دید؟ پس آن صورت بی‌زوال خود [را] به من بنمای!

کرشن گفت: ای ارجن! صورت‌های مختلف مرا که به هزاران میکشد، با صفای و رنگ‌های گوناگون ببین.

و در ذات من دوازده خورشید (Aditya)^۳ و هشت بس (Vasu)، و یازده رودر (Rudra)؛ و اشنی‌کمار (Asvinikumara)؛ و چهل‌ونه باد؛

* این فصل را ویشوروپ درشن (Visvrupe Darsana) که آنرا صورت عالم کبیر تعبیر نموده‌اند نیز خوانده‌اند.

۱- د: بی‌زوال ترا در گوش کردیم؛ ج: بی‌زوال ترا سرگوش کردم.

۲- ج: ای صاحب جوگ.

۳- د: گوناگون ببین؛ ج: گوناگون ببین و در ذات من دوازده دوازده خورشید. ترجمه متن اصلی عبارت برین تقریب است: «اشکال من به صدها و هزارها صور مختلف الهی با رنگهای گوناگون تجلی میکند. خورشیدها؛ واسوها؛ رودرها (دو) اشوین و ماروت‌ها را مشاهده بکن». مترجم اعداد دوازده و هشت، و یازده و چهل و نه را برای تفهیم برترجمه افزوده است؛ زیرا بعقیده هندوان عدد ادیتیها ۱۲ و عدد واسوها هشت و عدد رودرها یازده و اشوین‌ها دو و عدد ماروت‌ها بالغ بر ۴۹ میشود.

و جزآن از عجایب بسیار که [تو] هیچگاه ندیده‌ای، مشاهده بکن. و جملهٔ جهانیان را از: حیوانات و جمادات و چیزهای دیگر از آنچه که آرزوی دیدن آن داری، امروز در قالب من معاینه بکن. و تو به این دیده‌های خود مرا نمیتوانی دید، و [من] چشم بزرگ روشن^۱ از نور معرفت به تو میدهم، به آن چشم صورت خداوندی مرا ببین^۲.

سنجی (Sanjaya) گفت که ای راجه! کرشن صاحب جوگیان^۳ این [سخن] گفته، صورت بزرگ خداوندی خود به ارجن بنمود. و آن صورت مشتمل بردهن و دیدهٔ بسیار [و] عجایب بیشمار و زیورهای روشن فراوان بود؛ و اسلحهٔ دیوتا در دست. و حمایل گل‌ها، و لباس دیوتا در برداشت. و عطر آن دیوته‌ها از صندل^۴ و جز آن بکار برده بود که بیننده را دیدن آن حیران می‌ساخت، و روشن بی‌نهایت بود^۵. [و] رو به هر طرف داشت. و اگر هزار خورشید، به یک دفعه^۶ از افق برآید، یحتمل که مجموعه روشنی این‌ها به روشنی آن بزرگ برابر نکند. و ارجن در قالب آن بزرگترین دیوتا جملهٔ جها[نیان] را بصورت‌های مختلف - منفصل [و غیرمنفصل] - بدید^۷. درین وقت موی برتن وی برخاست، و از دیدن آن در تعجب شد؛ و هردو دست فراهم آورده سجده کرد.

و گفت که ای بزرگترین^۸! من جمیع اقوام دیوتا [را] در ذات تو می‌بینم و طوایف هرچهار قسم جانداران؛ و بره‌های صاحب دیوتا [را] برتخت نیلوفر نشسته^۹؛ و جماعت رکبه (Rsi)

۱- ج: دید. من چشم بزرگ روشن.

۲- ج: نور معرفت به تو میدهم تا بچشم خداوندی مرا ببینی.

۳- ج: سنجی گفت که ای ارجن! کرشن صاحب جوگیان.

۴- د: و عطر آن دیوتا از صندل؛ اجمل: و عطر آن از صندل و غیره بکاربرده و بیننده را.

۵- د: و روشن بی‌نهایت بود؛ اجمل: و درشن (Darsana) بی‌نهایت بود.

۶- د: به یک دفع.

۷- ج: منقسم و غیر منقسم بدید. ترجمه رسای جملات بالا برین تقریب است: «پس پاندو (Pandu = ارجن) پس از آن در وجود خدای خدایان تمام عالم را در اجزای منقسم و غیرمنقسم در قسمت‌های زیاد مشاهده کرد.

۸- د: گفت که بزرگ من؛ اجمل: ارجن گفت که اقوام دیوتا را.

۹- اجمل: و برهما و صاحب دیوتا را برتخت نشسته.

همراه تست؛ و ماران بزرگ. دست فراوان و شکم و چشم و دهن و صورت‌های بی‌عدد در بدن تو هرطرف مشاهده میکنم.

ای خداوند خلق! اول و میانه^۱ و آخر تو معلوم نمیشود. و نقش‌های تمام عالم در ذات تو آشکارا می‌بینم، و تاج بر سر نهاده و زیور در بازو بسته و چکر (Cakra) به دست گرفته در روشنی از آفتاب تابان که چشم بیننده از آن خیره میشود، در هرطرف بنظر درمی‌آید.^۲ و روشنی تو مانند آتش سوزان و خورشید است و ذات تو در حیطة قیاس در نمی‌آید.

ای بزرگ بی‌زوال و سزاوار شناختن و جای بزرگ بازگشت جهانیان؛ آن که بریک حال است و نگاهبان طریقه نیکوکاری بی شبهه تویی؛ و من ترا اول مردم میدانسته‌ام.^۳

و تو اول و میانه و آخر نداری؛ و قوت ترا نهایت نیست؛ و دست‌های تو بیشمار، و مهر و ماه دیده‌های تست، و روی تو چون شعله آتش، و تو باشکوه خود بر سر جهانیان می‌تابی.

و زمین و آسمان و جمله اطراف گیتی را تو تنها احاطه کرده‌ای. ای بزرگ! هیکل مهیب ترا ساکنان هر سه عالم دیده، ترسیده‌اند.

طوایف دیوتا^۴ از ترس، در ذات تو در می‌آیند. و بعضی از جماعت ترسندگان کف‌ها جمع کرده به مدح تو قیام می‌نمایند. و اقوام رگمیشران بزرگ و گروه سده (Siddha)^۵ دعای خیریت خلق بتقدیم میرسانند و ستایش ترا بعبارات مختلف می‌گویند.

و طوایف رودر (Rudra)، و خورشید (Aditya)، و بس (Vasu)،

۱- د: میان.

۲- اجمل: گرفته و توده روشنی که چشم بدیدن آن خیره می‌شود به هرطرف در نظر می‌آید؛ ج: توده روشنی تابان که چشم از آن خیره میشود.

۳- د: و در ذات تو؛ اجمل: آتش سوزان و ذات تو... و بزرگ بی‌زوال سزاوار شناختن و جای بزرگ، بازگشت جهانیان... اول مردم دانستم.

۴- د: این طوایف دیوتا.

۵- سده‌ها (Siddhas): طبقه از موجودات شبه الهی پاک و مقدس که در قلمروی در آسمان میان زمین و خورشید سکونت دارند و بنا بر اساطیر هندو عده‌شان در حدود ۸۸۰۰۰۰ تن میباشد؛ د: و گروه سده.

وساده (Sadhya)^۱؛ و بشودیو (Visva deva)؛ و اشنی کمار (Asvinikumara)؛ و باد (Marut)؛ و پتر (Pitr)^۲؛ و گندهرب (Gandharva)؛ و جکبه (Yaksa)؛ و اسرا (Asura) و سده (Siddha)، ترا می بینند و در حیرت فرو مانده اند.

ای دراز دست! از دیدن هیکل بزرگ تو که مشتمل است بر دیده، و دهن بسیار و دست و [ران] و قدم^۳ بی شمار؛ و [شکم؛ و] دندان آتشین مهیب؛ همه کس ترسیده اند^۴ و به دل من نیز خوف راه یافته.

من قامت ترا که به فلک رسیده و روشنی که از رنگ های گوناگون؛ و دیده های روشن بزرگ، دارد، گشاده دهن دیده، در گرداب حیرت و ترس فرو رفته ام! ای کرشن! من تاب دیدن این هیکل ندارم و تحمل نمیتوانم کرد.

و دهن های ترا که دندان هایش^۵ هولناک مینماید، و مانند آتش روز قیامت است، مشاهده کرده حیران مانده ام، و عقل من پریشان شده؛ چنان که مشرق را از مغرب و شمال را از جنوب نمیدانم و آسایش نمی یابم!^۶ ای صاحب دیوتا!؛ و ای قرار عالم! به من مهربان شو.

که [من پسران] دهر تراشت (Dhritrarastra) را با سایر راجه های و توابع ایشان؛ و بهیکم، و کرن (Karna)؛ و دروناچارچ، و دلاوران بزرگ، و دهرشت دمن، و شکمندی^۷؛ و امثال ایشان در دهن تو که [از] دندان های کرسی مهیب

۱- طبقه (Gana) کهتر از خدایان که بناافسانه های هندو در ناحیه وسطای بین آسمان و زمین اقامت دارند و تعداد آنها در ادبیات هندو بتفاوت از ۱۲ تا ۱۷ آمده و بنا بر آنچه در پورانا (Purana) روایت شده است پسران دهرم (Dharma) و سادها دختر دکشه (Daksa) اند.
۲- در بیشتر از متون سانسکریت واژه اوشمه (Ushma) آمده که به دستهای از ارواح پدران اطلاق میشود و دارا شکوه این واژه را برابر «پتر» (Pitr) آورده است. اجمل.
گندهرب و جکبه و دیوتا؛ د: گندهرب و جکبه دیوتا - ولی در متن سانسکریت یکشه و اسورا مذکور است.

۳- واژه قدم در این جا بمعنی پا، برابر (Foot) انگلیسی استعمال شده است.

۴- د: دندانش؛ مهیب همه کس ترسیده است؛ ج: دندان بس مهیب همه کس ترسیده اند

۵- د: دندان هاش؛ اجمل؛ و دهن های ترا که دندان های آتشین می نمایند مانند آتش.

۶- د: و انس هیاتش نمیابم؛ اجمل؛ بر من مهربان شو.

۷- در این جا دو نام: دهرشت دمن و شکمندی در متن اصلی نیامده است.

مینماید و بدقامت است، بتعجیل درمی آیند^۱، می بینم و بعضی مردم که سرهای ایشان جاویده شده، از رخنه های دندان دیده میشوند.

[و] چنان که دریا های خورد، [به سرعت به] دریای عمان در- می آیند^۲ - همچنان مردم دلاور در دهن های سوزان تو می افتند؛ و چنانکه پروانه خود را بی امهال^۳ در شمع می اندازد، همچنان همه مردم بجهت هلاک خود بی توقف خویشتن را در دهن سوزان تو می اندازند.

تو با دندان های آتشین خود آن مردم را میخایی^۴ و مزه میکنی؛ و توجمله جهان را از شکوه [خود] پر ساخته، [و] روشنی مهیب تو برسر جمیع اهل عالم می تابد.

اکنون با من بگو که تو به این هیکل هولناک خود چه کسی؟ ای بزرگترین دیوتا! به من رحم کن که من ترا سجده میکنم و میخواهم ذات ترا، که اول همه چیزهاست، بشناسم که من از حقیقت تو آگاه نیستم.

کرشن گفت که من هلاک کننده خلق ام، و به صورت مرگ متمثل شده از^۵ بهرمعدوم ساختن جهانیان افزون شده ام، و دلاوران این فوج ها که درین معرکه حاضر شده اند - همه این ها غیر از تو به وادی فنا انتقال خواهند کرد.

از این رهگذر تو برخیز و لشکر عدو را زیر کرده نیکنامی از بهر خود حاصل بکن، و پادشاهی پردولت^۶ به دست آور. [و] من پیش از این، [این] جماعت را کشته ام؛ اکنون تو سبب اظهار این

۱- اجمل: که از دندانهای آتشین مهیب می نماید بتعجیل درمی آیند و بعضی مردم که سرهای ایشان در رخنه های دندان [توله شده] دیده می شوند.

۲- ترجمه رسای عبارت اخیر برین تقریب است: چنان که رودخانه های کوچک (= کم آب) در (طول بسترهای خود) بهم متصل میشوند و تشکیل شطی میدهند و به آقیانوس میریزند، مردم دلاور در لای دندان های مهیب تو خورد میشوند و از شکاف های دندان های تو دیده میشوند.

۳- د: چنانکه پر خود را بی [امهال] امهال؛ اجمل: پروانه بی اهمال.

۴- د: آتشین خود میخایی؛ اجمل: آن جماعت را.

۵- د: متمثل از بهر؛ ج: متمثل شده... درین معرکه حاضرند این ها را غیر از تو بوادی فنا منتقل خواهم کرد. اجمل: این ها را غیر از تو بوادی فنا منتقل خواهم کرد.

۶- ج: و پادشاهی پردولتی به دست آور. و من بیش از این، این جماعت را.

معنی شو.

و من دروناچارچ، و بهپیکم، و جیدرت (Jayadratha)، و کرن^۱، و امثال ایشان را - از دلاوران نامی - به قتل رسانیده‌ام؛ حالا تو میان به جنگ بسته، ایشان را بکش که در میدان کارزار دشمنان را زیر خواهی کرد^۲.

سنجی (Sanjaya) گفت که چون ارجن این سخنان از زبان کرشن بشنید، لرزه بر اعضای او بیفتاد^۳ و گریه در گلوئی او گره شد و در آن وقت کف‌ها جمع کرده با ترس^۴ بسیار سر به سجده برد. بعد از آن به سخن درآمد و گفت که ای کرشن! این مردم از شنیدن اوصاف تو خوشحال می‌شوند و با تو نسبت دوستی پیدا میکنند. و جماعت راکشسان (Raksasa)^۵ از ترس به هر طرف میگریزند؛ و طوایف سده (Siddha)^۶ ترا سجده میکنند!

ای آن که نهایت نداری، ای صاحب دیوتا، و ای قرارگاه عالم، ای پردل، ای استاد برهما، ای پیداکننده او! این طوایف ترا چرا سجده نکنند.

که اول دیوتا، و مرد پیشینه تویی، و در روز فناء عالم [به] تمام در ذات تو قرار میگیرد؛ و دانای روزگار، و سزاوار شناختن، و جای بزرگ^۷ تویی! ای بی نهایت! جهان را تو پیدا کرده‌ای^۸. و باد (Vayu)، و جم (Yama)، و آتش (Agni)، و برن (Varuna)، و ماه، و برهما (= Prajapati)، و پدر کلان او تویی. [و] من ترا سجده میکنم هزار بار بلکه هزار هزار بار. در پیش و پس ترا سجده میکنم^۹! و ای همه، و [ای] دل همه،

۱- د: جیدرت کرن.

۲- ج: حالا تو میان بخدمت من بسته ایشان را بکش که در میدان کارزار دشمنان را زیر خواهی کرد.

۳- ج: چون این سخنان ارجن از زبان؛ د: این سخنان از زبان کرشن شنیده لرزه بر اعضای بیفتاد.

۴- د: با برس (ناخوانا).

۵- د: راکسان. اجمل؛ و جماعت راکشسان از ترس به هر طرف میگریزند.

۶- د: شده.

۷- د: شناختن جای بزرگ.

۸- ج: پیدا کردی.

۹- د: من ترا سجده میکنم هزار بار بلکه هزار بار در پیش و پس ترا سجده میکنم.

و ای صاحب قوت بی پایان، و ای دلاور بزرگ! چون همه چیز به تو میرسد؛ بنابراین ترا همه گفته می‌شود.

و من ترا دوست خود دانسته از شوخی، بی ادبانه^۱ پیش آمده‌ام، و آن که گفتم: ای کرشن، ای جادو (Yadava)^۲، [و] ای دوست من^۳! بزرگی ترا نمیدانستم^۴.

و نظر به دوستی نموده غافل گشته، این خطاء کردم؛ اکنون درخواست میکنم از این تقصیر من درگذره^۵، و نیز آنچه از روی مطایبه هنگام بازی کردن و خوردنی خوردن بریک پلنگ [و] صندلی^۶ نشسته بی ادبی واقع شده، [عفو] آنرا از طرف خود و جمیع دوستان از تو درخواست میکنم. ای آن که در قید هیچ کس در نمی آیی.

و ای پدر جمیع حیوانات، و جمادات، و سزاوار تعظیم! همه [را] استاد بزرگ تویی، و هیچکس در مقام برابری تو نیست؛ زیادتى چه صورت دارد؟ و نیز فردی از افراد هر سه عالم در قوت با تو^۷ برابری نمیتواند کرد.

بنابراین ترا که خداوندی و سزاوار تعظیم همه کس دانسته^۸ سجده میکنم و درخواست [عفو] تقصیرات می‌نمایم - چنان که

۱- د: شوخی و ادبانه.

۲- د: ای کرشن جادو. جادو = یادو (Yadava): اعقاب، سلاله، احفاد یادو (Yadu). یادوان طایفه بودند که کرشنا در میان این طایفه زاده شد. در ویشنوپورانا (Visun_Purana) آمده که در خانواده یادوان دهها و دهها هزار مردان دلاور بوجود آمده‌اند. بنابر افسانه‌های هندو یادو پسر ییاتی (Yayati = چجات) از خانواده نژاد ماه و سرسلسله تیره یادوان است. که پایتخت ایشان شهر دوارکا (Devarka) واقع در گجرات بوده است.

۳- د: بدوست من.

۴- د: من بزرگی تو نمیدانم و نظر به دوستی نموده؛ اجمل: ای دوست من، این بزرگی و نظر [به] دوستی غافل گشته این خطاها کردم؛ د: این خطاب کردم.

۵- د: اکنون این [عذر] تقصیر را از تو درخواست میکنم؛ ج: اکنون این تقصیر از تو درخواست میکنم.

۶- اجمل: برپلنگ صندلی؛ د: بریک بینک صندلی. پلنگ = صندلی و یا تخت خواب.

۷- د: در قوت با تو برابری؛ اجمل: ای بدو جمیع حیوانات و جمادات و سزاوار تعظیم همه را استاد بزرگ تویی و هیچکس در مقام همسری تو نیست که زیادتى در صورت دارد و نیز فردی از افراد عالم در قوت با تو همسری نمیتواند کرد.

۸- د: ترا بکنه و خداوند بزرگ خود و سزاوار تعظیم همه کس دانسته؛ اجمل: ... سزاوار تعظیم همه کس هستی سجده.

پسر از پدر، و دوست از دوست، و عاشق از معشوق؛ [از تقصیرات خود پوزش میطلبد] همچنان از روی کرم تقصیرات من [را] معاف کن.

و چیزی که من در مدت عمر خود ندیده‌ام، اکنون آنرا مشاهده کرده، بسیار خوشحال شدم^۱؛ اما از دیدن این هیکل، دل من مضطرب شده [است]. ای صاحب دیوتا، و ای پناه جهانیان! حالا مهربان شده صورت قدیم خود را به من بنمای.

ای صاحب هزار دست، و ای صاحب عالم! این صورت [و] این شکل را تغییر بده^۲ می‌خواهم که [ترا] تاج بر سر نهاده و گرز و چکر در دست گرفته با چهار دست ببینم!

کرشن گفت که ای ارجن! من این صورت را [که] از قوت [جوگ] و رضای خود به تو نموده‌ام، و آن مقرون است به روشنی و صورت تمام عالم، و اول همه چیزهاست، و نهایت ندارد، و غیر از تو به دیگری ننموده‌ام.

ای دلاورترین قوم کوروان (Kaurava)! هیچکس از اهل عالم غیر از تو، به وسیله بیدها، و جگه‌ها، و خواندن، و دادن، [و] اعمال و ریاضت^۳ شاقه، قدرت بردیدن آن نمی‌یابد.

می‌باید [که] اندوه به دل تو راه نیابد، و دیوانه نشوی، و ایمن و قوی دل شده، صورت اصلی مرا مرتبه دیگر ببین.

سنجی گفت که کرشن^۴ (= Vasudeva) بزرگ، شکل موزون، و هیکل^۵ معهود خود به ارجن بنمود، و آن هر اس گرفته را تسکین داد.

درین وقت ارجن گفت: ای کرشن! ترا به صورت [خوب] آدمی دیده، دل من آرام گرفت و به حال خود آمد [م].

کرشن جیو گفت آن صورت مرا که تو دیدی^۶؛ دیگری تاب دیدن

۱- د: و چیزی که در مدت عمر خود ندیده‌ام اکنون آنرا مشاهده کرده بسیار خوشحال شدم.

۲- د: این صورت، این شکل را تغییر داده؛ ج: صورت این شکل را تغییر می‌خواهم؛ اجمل: ای عالم صورت! این شکل را تغییر بده.

۳- ج: دادن و اعمال ریاضت. د: بی‌وسیله بیدها... اجمل: قدرت دیدن آن نمی‌یابد.

۴- د: ای کرشن.

۵- د: شکل موزون و هیکل.

۶- د: گفت که آن صورت مرا تو دیدی.

آن ندارد، و دیوتها هم پیوسته آرزوی دیدن آن صورت میکنند.
و بطریقی که تو مرا دیدی، غیری به وسیلهٔ بیدار و ریاضت و
تصدق و جگه نمیتواند دید.

ای ارجن! شخصی که ترك همه چیز کرده دل به خدمت من
ببندد^۱، آن شخص از این خدمت مرا بشناسد^۲، و ببیند، و در من
فانی شود!

ای ارجن! کسی که کارها به نیت من میکند، و غیر از من دیگری
را بزرگ نمیداند، و بخدمت من قیام مینماید، و ترك صحبت
خلق نموده، به هیچکس نسبت دوستی و دشمنی نمی‌ورزد؛ او نیز
در من فانی می‌شود.

تمام شد ادهیای یازدهم: و شوروپ درشن نام.

۱- د: غیری بیوسپله.

۲- ج: شخصی که ترك همه چیز کرده میان به خدمت من ببندد؛ آن شخص ازین خدمت
بشناسد و ببیند. ای ارجن.

۳- د: مرا نشناسد؛ ج: مرا شناسد. اجعل: و غیر از من دیگری را بزرگ نداند، آن
به من رسد.

آغاز ادهیای دوازدهم

بهکت جوگ (Bhakti Yoga) نام

ارجن گفت که ای کرشن جیو! آنان که در راهی که تو بیان کردی درآمده، متصل بخدمت تو قیام مینمایند، و جمعی که بندگی آفریدگار قدیم، غیرظاهر میکنند - درین هردو طایفه - صاحب جوگ و بزرگ کیست؟^۱

کرشن گفت: کسانی که روی دل در من کرده^۲ به اعتقاد درست همیشه بندگی من میکنند؛ من میدانم که ایشان بزرگ‌اند. و گروهی که بندگی آفریدگار بی‌زوال که آشکارا نیست - و همه‌جا را احاطه کرده^۳ و در مراقبه متصور نمی‌شود^۴، و حرکت نمیکند - و راست‌گو است، میکنند.

و حواس را^۵ زبون ساخته‌اند، معامله‌ایشان با خلق یکسان است، و در نفع جهان و جهانیان و فواید^۶ ایشان میکوشند؛ ایشان نیز مرا می‌یابند.

و در طلب آفریدگار پنهان رنج بسیار رومی نماید و یافتن آن

۱- د: آنان که راهی که تو بیان کردی؛ اجمل: ارجن گفت که ای کرشن! جماعتی که بخدمت تو قیام می‌نمایند و جمعی که بندگی آفریدگار قدیم غیرظاهر میکنند درین هردو طایفه صاحب جوگ و بزرگ کیست؟

۲- د: روی دل در من فانی کند.

۳- د: احتیاط کرده.

۴- ج: متصور می‌شود.

۵- د: و راست‌گوست میگویند و میکند و حواس را زبون ساخته‌اند و معامله‌ایشان.

۶- د: و در نفع جهانیان و فواید ایشان میگویند و میکوشند؛ ج: و در نفع جهان و

جهانیان و حوایج ایشان میکوشند.

آفریدگار نهان، ارباب قالب‌ها^۱ را، به دشواری میسر [می] شود. و کسانی که جمیع کارهای خود به من سپرده، روی دل در من کرده، به خدمت من قیام می‌نمایند، و بمراقبه^۲ من اشتغال داشته و میدارند؛ ای ارجن! ایشان^۲ را بی‌توقف از دریای اجل و قید عالم برمی‌آرم، و نگاهبانی ایشان نیز میکنم.

ای ارجن! تو روی دل و عقل در من بکن که ازین رهگذر در من گم خواهی شد، درین هیچ شك نیست.

و اگر نتوانی که دل خود را به من بیامیزی؛ پس در ورزش آن [از طریق ادھیاس Adhyas] قدم نه^۳ و طلب یافتن من بنمای.

و اگر ورزش هم از دست تو نیاید؛ آن زمان کارها به نیت من میکرده باش که ازاین رهگذر هم بمقام خلاصی خواهی رسید.

و اگر این هم از دست تو نیاید، در پناه من درآمد غیرمراخواه، و دل را زبون ساخته، جمله نتیجه‌های کردار از دل برآور.

[و] دانش از ورزش بهتر است، و از دانش مراقبه، و از مراقبه ترك نتیجه اعمال؛ و از این معنی آرام دل حاصل میشود.^۴

و شخصی که نسبت به هیچ جانوری خطرۀ دشمنی به دل نمیرساند، و با همه کس شیوۀ دوستی و ترحم رعایت مینماید، و

با هیچ چیز دلبستگی ندارد؛ و بار تکبر از سر انداخته، و راحت و محنت نزد او یکسان است، و تحمل و صبر و آرام به دوام شعار

اوست^۵، و پیوسته در اندیشه^۵ حصول جوگک مییابد، و دل را زبون ساخته، و عقیدۀ خویش را در من قوی گردانیده است، و دل و عقل

خود را در ذات من گم کرده؛ این چنین [کس] خدمتکار محبوب من است.

۱- اجمل: و در طلب آفریدگار نهان، ارباب قالب‌ها به دشواری میسر می‌شود.

۲- ج: ارجن من ایشان را؛ اجمل: و بمراقبه^۲ من اشتغال دارند، ای ارجن ایشان.

۳- د: ورزش آن قدم مانده طلب؛ اجمل: پس در ورزش آن قدم نهاده طلب یافتن

من نمای.

۴- د: از دل برآورده انس ارورش برآورده؛ اجمل: و دانش از ورزش بهتر است و از

دانش مراقبه، و از مراقبه ترك نتیجه اعمال از این معنی دل آرام یابد؛ ج: آرام و شخصی که

نسبت به هیچ جاننداری.

۵- د: آرام به دخام اشعار اوست؛ اجمل: - آرام شعار اوست - پیوسته در اندیشه^۵

جوگک مییابد.

و کسی که مردم از او نترسند، و او از مردم متوهم نبود^۱ و از [حیطه] شادی و غمی و حسد و خوف برآمده باشد؛ او نیز دوست من است.

و مردی که چیزی نمیخواهد و دل و تن او پاک باشد، و در کارها سستی نمیکند، و تغافل از احوال مردم شیوه اوست، و دل او از اخلاق ذمیمه، مبرا است، و ترک جمیع اعمال کرده؛ آن خدمتکار من نیز محبوب من است^۲.

و شخصی که از یافتن چیز مرغوب خوشحال نمیشود، و از رسیدن امر مکروه، از کسی نمی‌رنجد، و آنچه از دست رفته، اندوه آن نمیخورد، و در بند حصول چیزها نیست؛ آن ترک‌دهنده هرنیک و بد؛ خدمتکار من و دوست من است^۳.

و هر که با دوست و دشمن و ارباب مدح و ذم، و تعظیم و اهانت بریک حال بود، و در سردی و گرمی، و راحت و محنت یکسان باشد.

و با هیچکس صحبت نمیدارد، و بر لبها مهر خاموشی نهاده، هر چه می‌یابد به آن راضی میشود، و [در] یک جا آرام نمیگیرد، و عقل صافی در دل او همیشه جلوه‌گر است؛ این چنین خدمتکار هم محبوب من است.

و کسانی که زلال نیکوکاری^۴ که من بیان کردم از روی یقین و اعتقاد درست، نسبت به من حاصل میکنند، آن مردم نزد من محبوب‌تراند.

تمام شد ادهیای دوازدهم بهکت جوگ (Bhakti yoga) نام.

۱- د: مردم ازو ترسند و او ازو متوهم نبود؛ اجمل: و از او مردم متوهم نبودند.

۲- ج: آن خدمتکار نیز محبوب من است.

۳- اجمل: و از رسیدن امر مکروه غصه نمی‌کشد، و آنچه از دست رفته اندوه آن نمی‌کشد و در بند حصول چیزها نیست و ترک‌دهنده هرنیک و بد، خدمتکار من و دوست من است.

۴- د: و کسانی که زلال چون امرت (Amrita) نیکوکاری؛ اجمل: از روی یقین باعتقاد درست.

آغاز ادهیای سیزدهم

چهرترچهتراک و یبهاگ جوگ (Ksetraksetrajna Vibhaga Yoga) نام!

ارجن گفت: ای کرشن جیو! پرکرت (Prakrti)، و پرکمه (Purusa)، و چهتر (Ksetra)، و چهترراگ (Ksetrajna)، و گیان (Jnana)^۱ چه معنی دارد؟ با من بگوی، میخوام که حقیقت هر کدام بدانم. کرشن گفت که ای ارجن! چهتر عبارتست از این قالب (و در اصل لغت چهتر بمعنی: «کشت» آمده است)، و کسی که آنرا از آن خود میداند، او را ارباب دانش چهترراگ^۲ میگویند (یعنی: داننده کشت).

ای ارجن! تو مرا در جمیع بدن‌های جانداران چهترراگ بدان^۳؛ و دانشی که از آن حقیقت این کشت و داننده آن معلوم میشود، آنرا^۴ نزد من گیان میگویند.

و این کشت قالب آن چنان که هست، [و] به دستوری که با حواس^۵ ترکیب یافته، و از [او] چیزی که پیدا شده، و کسی که داننده آن کشت است با خداوندی او بعبارت مختصر با تو میگویم، بشنو:

۱- اجمل: و گیان و گییه (Gya) چه معنی دارد؟

۲- اجمل: در جمیع بدن‌ها مشترک بدان.

۳- اجمل: و این کشت قالب هر قالب که هست و آن چنان که هست، و بدستوری که با حواس ترکیب یافته و از او چیزی که پیدا شده و کسی که داننده این کشت با خداوندی او بعبارت مختصر با تو می‌گویم، بشنو.

۴- ده حواس عبارتند از: پنج حواس فعاله یا اعضای فعاله. بنظر هندوان پنج حواس فعاله عبارتند از دست، و پا، و حنجره، و آلت تناسل، و سوراخ مقعد و حواس فعاله را گرم اندری (Karmendriya) خوانند. و پنج گیان‌اندری (Jnanendriya) که شامه و لامسه و باصره و سامعه و ذائقه باشد.

و همین مطلب را جماعت رگمپیشران به وجوه مختلف به عبارت بید (Veda) و اشلوک (Sloka) های^۱ آن که در آن هیچ شك نیست با ذکر دلایل سراییده‌اند.^۲

و خاک، و باد، و آتش، و هوا، و خودی (Ahamkara)، [و دل] و عقل، و پرکرت، و یازده حواس، و رنگ، و طعم، و بوی، و مناس، و آواز - همه این‌ها - اصل جسم است.

و آنچه از قالب بظهور می‌آید، این چیزهاست: آرزو، و دشمنی، و دوستی، و راحتی، و محنت. و ترکیب حواس را با قالب: سنگیان (Samjnana) می‌گویند^۳؛ و دانشی که ازین ترکیب حاصل میشود، آنرا: چتنا (Chetana) نامند.

و دهرت (Dharita) عبارت از تحمل ایذای خلق است. و من این کشت^۴ را بطریق اجمال با چیزهایی که از آن پیدا میشود، با تو گفتم و به وجه اقبال ناکردن برمدح خود، و پنهان^۵ ساختن اعمال نیک خویش، و ترک ایذای خلق، و تحمل ورزیدن، و درست بودن با همه کس، و خدمت استاد کردن، و پاکیزگی ظاهر و باطن، و استقامت در طلب خلاصی، و زبون ساختن قالب، و حواس، و برآمدن از دایره مکر و قید محسوسات، و ملاحظه کردن عیب‌های پیدایش، و فنا، و پیری و بیماری و محنت^۶.

و ترک دوستی، و اختلاط با پسر و زن و سایر اهل خانه [و] مانند آن، و پیوسته یکسان بودن در حالت شادی و غمی.

۱- اشلوک (Sloka): صدا یا خطاب خدایان، شهرت، افتخار، مدح؛ سرود ستایش، ضرب‌المثل؛ قطعه (شعر)، نوعی شعر مشتمل بر چهار مصراع دارای چهار پا (Pada) و هشت مقطع، یکی از اوزان اشعار حماسی که انوشتب (Anustubh) خوانده میشود، شعر، بیت. در این جا بمعنی: سرود ستایش است که در وداهای منظوم سرودهای ستایش خطاب به خدایان مختلف است و در مدح و تمجید کارهای آنها سروده شده است.

(رجوع شود به گزیده سرودهای ریگ‌ودا - ترجمه نویسنده این سطور جلالی نائینی - چاپ تهران - سال ۱۳۴۰ هجری شمسی).

۲- د: سراییده‌اند، ج: سراینده‌اند؛ اجمل: و آرزوی دوستی و دشمنی و راحتی.

۳- د: سنکها (Sanghat)؛ ج: سنکات.

۴- ج: کتب را.

۵- د: خود تنها، اجمل: و دهرت عبارت است از: تحمل ایذای خلق (و تحمل) و راست بودن با همه کس و خدمت استاد کردن، و پاکیزگی ظاهر و باطن و استقامت در طلب خلاصی.

۶- د: پیدایش و فنا و پیری و محنت؛ اجمل: از دایره تکبر و قید محسوسات... و پیری و بیماری.

و پابرجا بودن در خدمت من و بغیر [از] من التفات نمودن^۱،
و گوشه گزیدن و میل صحبت خلق به دل نرسانیدن.
و همیشه در معرفت نفس خود متوجه بودن و دیدن^۲ نتیجه
معرفت حقیقی - این همه را گیان گویند - و آنچه نقیض این^۳
چیزهاست، آنرا: اگیان (Ajnana) نامند.
و [گیه (Gya)]^۴ آنرا میگوییم که تو از دیدن او خلاصی یابی^۵.
و کسی که اول ندارد، و هیچکس از او افزونتر نیست، و او نه
جسم است، و نه اصل^۶.

و هر جا که دست، و پا، و دیده، و سر، و دهن، و گوش است؛
از آن اوست. و او به همه این چیزها محیط است.

و در جمیع حواس و محسوسات عکس او مینماید^۷ و از اینها
برتر است، و با هیچ چیز آمیزش ندارد. و با آن که با همه آمیخته
است، از وصف: ست، و رج، و تم مبراست^۸، و نگاهبانی اینها
میکند. و در ظاهر و باطن جمیع حیوانات و جمادات متمکن است، و چون
لطافت بروجه اتم، و اکمل دارد، به چشم سر دیده نمیشود^۹. و
جماعتی که در وادی طلب او قدم نهاده اند^{۱۰}، به آن مردم نزدیک
است؛ و گروهی که از معرفت او بی خبراند، از ایشان دور^{۱۱}.

[و در] افراد و اجسام فی الحقیقة متجزی و مقسوم نیست؛
اما مقسوم طور می نماید. و او مربی جانداران و نگاهبان ایشان

۱- د: در خدمت و بغیر من التفات نمودن.

۲- د: و همیشه نفس خود متوجه دیدن نتیجه.

۳- ج: و آنچه موجب نقیض این چیزهاست.

۴- د: کسی من.

۵- اجمل: و گیه (Gaya) آنرا می گویم که از دیدن او تو خلاصی یابی.

۶- د: و اصل آن. اجمل: فراتر نیست و او نه جسم است و نه اصل.

۷- ج: حواس و محسوسات و عکس رومینماید و او از اینها برتر است؛ د: حواس

محسوسات عکس مینماید.

۸- ج: و از وصف: ستوگن، و رجوگن و تموگن مبراست.

۹- د: است چون لطافت بروجه اتم و کیل دارد به چشم و سر دیده نمیشود.

۱۰- د: و جماعتی که در طلب وادی او قدم نهاده اند. افراد اجسام.

۱۱- د: از ایشان دور دور. اجمل: دور. و در افراد اجسام فی الحقیقة متجزی و مقسوم

نیست؛ اما مقسوم طوری نماید.

است؛ و ایشان را پیدا میکنند، و ناچیز میگرداند. و از روشنی او^۱ مهر و ماه و سایر اجسام رخشان است؛ و از دایره طلب و بیدانشی بیرون، و [از] دانش آنچه می باید دانست و چیزی که از علم معرفت دانسته میشود، اوست، و در دل‌های همه می‌تابد^۲.

ای ارجن! [من] چهرتر و چهتراک و گیان [وگیه] را^۳ بطریق اجمال باتو گفتم. هر خدمتگار من که این سخنان مرا دریابد، سزاوار خلاصی گردد.

ای ارجن! پرکرت و پرکبه را^۴ بی بدایت بدان، و قالب‌های [و] حواس و راحت و محنت^۵ را از پرکرت اعتقاد بکن، و آنرا سبب پیدایش اجسام و حواس و تخم این‌ها بدان.

و پرکبه سبب گرفتن لذت و الم نیست؛ لیکن از ممر اختلاط^۶، پرکرت سبب یافتن لذت‌های آثار و لوازم آن پرکرت میشود. و از رهگذر جمع شدن آن پرکبه به آن لوازم در قالب‌های نیک و بد به وجود می‌آید.

و او هرچند^۷ در بدن اقامت دارد؛ اما تفرج گیرد. [و آن که] حاکم نفس و مربی^۸ و نگاهبان آن بدن [و] گیرنده لذت؛ و صاحب بزرگ است، آنرا: پرم‌آتما (Paramatna) و پرکبه (Purusa) نیز میگویند.

و شخصی که او را به این اوصاف بشناسد، و پرکرت (Prakrti) را با خصلت‌های او بداند؛ آن شخص هرچند از حدی که قرار یافته است، تجاوز بکند، از قید^۹ پیدایی خلاصی یابد.

۱- د: و با روشنی؛ اجمل: و او بر روشنی مهر و ماه.

۲- د: دل‌های همه می‌نماید.

۳- اجمل: چهرتر و گیان و گیه را.

۴- د: پرکرت پرکبه را.

۵- د: حواس راحت و محنت.

۶- اجمل: و پرکبه سبب گرفتن لذت دائم نیست؛ لیکن از ممر اختلاط پرکرت سبب

گرفتن لذت‌های آثار و لوازم آن پرکرت میشود. ترجمه این اشلوک برین تقریب است: ماده

سبب پیدایی قالب و حواس است؛ و روح موجب لذت و الم؛ د: لذت و الم است لیکن.

۷- د: می‌آید او هرچند؛ اجمل: و از رهگذر جمع شدن پرکبه به آن لوازم در قالب‌های

نیک و بد بوجود می‌آید.

۸- د: تفرج کرد حاکم نفس است و مربی و نگاهبان آن بدن پرنده لذت و صاحب

بزرگ است.

۹- د: از حدی که قرار یافته تجاوز بکند از قید پیدایی. ج: جدائی.

و بعضی مردم خود را در نفس خود در حالت مراقبه، می بینند؛ و طایفه از تحقیق حقیقی و آثار پرکمه، و پرکرت خود را مشاهده میکنند، و جمعی از اعمال جوگ.

و گروهی [که] ازین کیفیت آگاهی ندارد؛ اما از مردم شنیده بندگی آتما (Atma) میکنند^۱ (و آنان که شنیده کاری میکنند) ایشان هم از عالم پیدایش میگذرند!

ای بزرگترین فرزندان بهرت (Bharata)! جمیع موجودات از: حیوانات و جمادات از اجتماع پرکمه، و پرکرت بوجود می-آیند.

و کسی که آفریدگار را که در جمله کائنات یکسان است، و از فنای اینها، فانی نمیگردد، می بیند، همان شخص بینا است.

و مردی که آفریدگار را در جمیع موجودات بیک طور می بیند؛ او خود را ضایع نمیسازد و عاقبت بخلاصی میرسد.

و مردی که کارها [را] به هروجه از بدن و حواس میداند، و جان را از آن بی تعلق اعتقاد میکند؛ باید دانست که آن داننده، داناست.

و شخصی که جمله حیوانات و جمادات را متفرق اعتقاد [می] کند که روز فنای عالم در پرکرت فراهم خواهند آمد، و هنگام پیدایش هم آنها از آن پرکرت پراکنده خواهند شد؛ آن داننده این کیفیت در آفریدگار فانی میشود^۲.

ای ارجن! این جان هرچند در بدن مقیم است؛ اما با او آمیزش^۳ ندارد، و او را بدایت نیست، و از وصف: ستوگن، و رجوگن، و تموگن^۴ مبراست و بزرگ، که زوال نمی پذیرد و با آن که در بدن میباشد؛ لیکن هیچ کاری نمیکند و نتیجه نیکی و بدی به او نمیرسد.

۱- ج: عمل جوگ و گروهی از این کیفیت آگاهی ندارند اما از مردم شنیده بندگی آتما میکنند؛ اجمل: بندگی آتما میکند ایشان هم از علم پیدایش بگذرند.

۲- د: جمادات متفرق را اعتقاد کند که روز فنای عالم در پرکرت فراهم خواهند آمد و هنگام پیدایش آن پراکنده خواهند شد آن داننده این حقیقت.

۳- د: اما باو آمیزش.

۴- د: وصف: ست و رج، و؛ اجمل: تم.

ای ارجن! چنان که هوا در همه جاست، و از لطافت به هیچ چیز آمیزش ندارد، همچنان جان در همه قالب‌ها متمکن است؛ اما از لطافتی که دارد با هیچ بدن نمی‌آمیزد.

چنان که خورشید بر جمیع خلایق می‌تابد، همچنان جان بر تمام بدن پرتو می‌اندازد.

و آنان که قالب را از جان بروجهی که من بیان کردم بادیده دانش جدا ببینند، و خلاصی جانداران [را] از قید پرکرت نیز بدانند؛ آن مردم آفریدگار بزرگ [را] بیابند^۱.

تمام شد ادهیای سیزدهم چهرتر چهرتر اگ و بیهاگ جوگ نام.

۱- د: و آنان که قالب را از جان بروجهی که من بیان کردم و با دیده و دانش جدا ببینند و خلاصی جانداران از قید پرکرت نیز بدانند، آن مردم آفریدگار بزرگ بیابند.

آغاز ادهیای چهاردهم^۱

گن تری بهاگ جوگ (Guna Traya Vibhaga Yoga) نام

[کرشن فرمود]:

اکنون باز حقیقت دانش کامل که از آن طوایف منیشران (Munisvara) از دایرهٔ پیدایش، برآمده به مقام خلاصی میرسند، با تو میگویم:

ای ارجن! ایشان^۲ به وسیلهٔ این دانش به آفریدگار رسیده‌اند، و در روز پیدایش بوجود نمی‌آیند، و هنگام فنای، ناچیز نمیگردند.

و پرکرت من، جای پیدایش جمیع مخلوقات است؛ و من در آن محل تخم می‌نهم.

ای ارجن! هر جسم که در اصناف خلاق پیدا میشود، پرکرت مادر اوست؛ و نهندهٔ تخم منم.

و وصف: ستوگن، و رجوگن، و تموگن^۳، از پرکرت حاصل میشود. ای درازدست! جان را که فناپذیر نیست، این اوصاف در بدن محبوس می‌سازد.

و خصلت: «ست (Satya)»، پاک و صاف است، و هیچ آلاشی ندارد. ای دور از گناه! این وصف، جان را باطناب راحت و دانش می‌بندد.

و در رج (Raj) آرزو پراست؛ و از صحبت حرص پیدا شده

۱- د: چهاردهم کن تری بهاگو جوگ نام.

۲- اجمل: میگویم: ایشان؛ د: میگویم: و ایشان از وسیله

۳- د: و پرکرت مادر است و نهندهٔ تخم منم و صفت: ست، و رج، و تم.

[است]. ای ارجن! آن رج روان را^۱ با زنجیر کردار مقید میگرداند. و تم (Tamas) از بیداشی پیدا شده است و جمیع جانداران را به وادی غفلت میکشد. ای ارجن! وصف مذکور جان را با کمند غفلت و کاهلی و خواب در قید میکند.

و خوی «ست» به راحت میرساند، و «رج» برتردد [و] مشغله میدارد^۲؛ و «تم» از حیطة دانش برآورده، در وادی غفلت می اندازد. ای [ارجن]! هنگامی که ستگن غالب می آید، آن دو خصلت را محو و ناچیز میگرداند. همچنین رج هنگام غلبه خود، «ست»، و «تم» را معدوم میسازد. و مانند آن «تم» است، وقتی که قوت میگیرد، آن دو وصف دیگر را زایل میگرداند.

و نشان افزون شدن خصلت: «ست» آنست که همه حواس در قالب دانش و روشنی پیدا^۳ شود، و صاحب او در کارهایی که موجب راحت است شروع مینماید.

ای ارجن! علامت: «رج» در بدن آنست که رگک طمع بحرکت درآید، و هیچ جا آرام نگیرد، و دردل آرزوی چیزها پیدا شود. ای ارجن! نشان رجحان و زیادتی وصف: «تم» آنست که صاحب آن در نیک و بد تمیز نکند، و کارهای پسندیده از^۴ دست او نیاید، و در وادی غفلت بیفتد، و دل [او] به آرام نرسد.

و چون آدمی در زمان غلبه وصف: «ست»^۵ قالب تهی کند، بمقامی که شناسندگان برهما میروند؛ منتقل گردد.

و هرگاه در غلبه خوی: «رج» بمیرد، در قومی که به طمع نتیجه کارها میکنند، بوجود آید. و هنگامی که در افزونی خصلت: «تم» بمیرد، در سلسله حشرات و حیوانات خسیس مثل: مار و کژدم

۱- اجمل: و رج از روی اشرار است و از صحبت حرص پیدا شده ای ارجن این او را؛ د: و در رج آرزو اثر است....؛ و رج از روی اشرار است.

ای ارجن! این او را به زنجیر کردار مقید می گرداند.

۲- اجمل: و رج به تردد و مشغله میدارد. (یعنی: رج آدمی را به کردار او (مشغول) میدارد).

۳- ج: حواس در قالب دانش و روشنی پیدا میشود. اجمل: و نشان افزون شدن خصلت:

«ست» این است که رگک طمع بحرکت در نیاید، و صاحب او در کارهایی که موجب راحت است شروع مینماید.

۴- د: پسندیده ابد [ا] از دست او نیاید.

۵- د: شب.

پیدا میشود.

و نتیجه اعمال وصف «ست» که بوجه احسن بوجود آمده باشد، نیک و پاکیزه است؛ و نتیجه کردار وصف: «رج» محنت؛ و ثمره کارهای خصلت: «تم» غفلت و پریشانی خاطر و بیدانسی^۱. [و از وصف: «ست» دانش پیدا میشود، و از خوی: «رج» طمع، و از خصلت: «تم» غفلت و پریشانی خاطر و بیدانسی].
و اصحاب: «ست» به ملک دیوتها میروند؛ و ارباب: «رج» در قسم آدمیان به وجود می آیند. و اهل: «تم»^۲ در زمره مخلوقات زبون پیدا میشوند.

و هنگامی که بیننده کارها، [کارها را] از هر سه وصف مذکور ببیند، و یک کس را برتر از این اوصاف نداند؛ آن شخص آفریدگار را بیابد^۳.

و هنگامی که جان، این هر سه خصلت را که از تن پیدا میشود، ترك میدهد، از حیطة پیدایش و پیری و مرگ، و محنت برآمده، بمقام خلاصی میرسد.

ارجن گفت: ای صاحب هر سه عالم! نشان برآمدن آدمی ازین هر سه خصلت چیست؟ و بر کدام راه و روش سلوک میکنند؟ و چه سان خصلت های مذکوره را ترك میدهد؟

کرشن گفت که ای ارجن! چون قوت متمیزه در امور نیک، و بد؛ میل کارهای موجب راحت، بیدانسی در ذات او پیدا^۴ میشود؛ باید که از آن دلگیر نگردد؛ و اگر از این اوصاف عاری و مبرا بود؛ در تحصیل ایشان سعی نکند.

و نسبت به همه کس بیگانه [وش] ظاهر شود، و مغلوب حواس و محسوسات نگردد، و بداند که حواس کار خود میکند، و کارها

۱ و ۲-د: و ثمره و خصلت تم بیدانسی؛ در نسخه خطی متعلق به این جانب (نسخه ج) همه جا: ستوگن، و رجوگن، و تموگن آمده است؛ اجمل: و ثمره کارهای خصلت تم بیدانسی.
۳-اجمل: و هنگامی که بیننده کارها، کارها از هر سه وصف ببیند، و یک کس را برتر از این اوصاف نداند، آن شخص آفریدگار را بیابد. د: بیننده کارها از هر سه صفت مذکوره ببیند و جان را برتر از این اوصاف داند... و آنانی که جان از این هر سه خصلت را که از من پیدا میشود.

۴-ج: سلوک میکند و چه چیز را ترك میدهد؟ اجمل: کرشن گفت که ای ارجن! چون قوه متمیزه در امور نیک و بد میل کارهای موجب راحت، بیدانسی در ذات او پیدا میشود.

بر سر خود نگیرد.
 و راحت و محنت، و کلوخ و سنگ، و طلا نزد او یکسان بود،
 و به روش خود ثابت قدم بماند.
 و مردم اکرام‌دهنده، و اهانت‌رساننده، و ارباب مدح، و ذم،
 و دوست، و دشمن را برابر ببیند و ترك اعمال گیرد؛ این چنین
 کس را فارغ از اوصاف مذکوره گویند.
 و کسی که پیوسته به بندگی من قیام نماید، او از حیطة این
 هرسه برآمده، مرا بیابد.
 و برهما که آفریدگار عالم است، پیداکننده او منم، و
 خلاصی جاوید و نیکوکاری که تغییرپذیر نیست، و راحت بی‌زوال
 از من است.
 تمام شد ادھیای چهاردهم: گن‌تری و بیسهاگ جوگ نام.

آغاز ادھیای پانزدهم

پر کھوتم جوگ (Purusottama Yoga)

کرشن گفت: درختی^۱ که بیخ او بالاست، و شاخه‌های او پایان [= پایین] و برگهای او بید (Veda)؛ او را اشوتمه (Asvatha) میگویند، [و] به‌صرصر فنا از پا نمی‌افتد. هرکه از حقیقت آن آگاه باشد؛ او را^۲ دانندهٔ بید گویند.

و شاخه‌های آن درخت بعضی بجانب بالا [سر] برآورده و بعضی بطرف زمین میل کرده، [و] از وصف: ستوگن، و رجوگن، و تموگن، پرورش یافته است. و مدرکات^۳ حواس برگ، و شکوفه شاخه‌ها [ی آن] است، و بیخ‌های دیگر آن درخت در عالم: آدمیان پیچیده [اند]، بکردار ایشان در پایان است.

و ساکنان روی زمین، نه صورت آن درخت میدانند، و نه از بدایت، و میانه، و نهایت آن خبردارند؛ و این درخت [را که] بیخ‌های بیشمار دارد، ترک صحبت خلق که آن سرسخت [و] تیز است بریده^۴.

جای آن کس که این نهال را نشانده طلب نماید تا از رسیدن [به] آن مقام از قید پیدایش و فنا خلاصی یابد و در پناه مرد اول که از او این عالم کهنه پهن و پراکنده شده، درآید.

۱- ج: کرشن گفت: ای ارجن! درختی که؛ اجمل: - آنرا اساتمه میگویند.

۲- د: باشد و او را اسوتمه گویند و از شاخه‌های.

و تیز است بریده جای آن کس که این نهال را نشانده طلب نماید.

۳- د: ست، رج، و تم پرورش یافته است مدرکات.

۴- د: بیخ‌ها بی‌شمار؛ ج: بیخ‌های بیشمار دارد با ترک صحبت خلق که آن سرسخت

و تیز است بریده جای آن کس که این نهال را نشانده طلب نماید.

[و] آنان که از وادی کبر و بیدانثی برآمده‌اند و عیب‌های صحبت خلق با ایشان سرایت نمیکنند، و در طلب معرفت آفریدگار، آرزوها را از دل برآورده‌اند، و ازدایره‌راحت، و محنت، و نیکی، و بدی، و سردی، و گرمی، و مانند آن^۱ برآمده؛ این چنین دانایان بمقامی که خلل‌پذیر نیست میرسند.

ای ارجن! آن مقام بزرگ جای من است، و مهر و ماه آن‌جا بر نمی‌آیند. و در آن محل از آتش^۲ اثری نیست، و از رسیدن [به] آن منزل سلسله پیدایش، گسسته میشود.

و جان هرچانداری جزو من است، و او فانی نمیشود^۳، و حواس پنجگانه، و دل را که معتکفان زاویه قالب‌اند، به‌جانب خود می‌کشند^۴.

و هنگامی که این^۵ جان از جسمی به‌جسمی انتقال میکند، این هرشش چیز را همراه خود میبرد؛ مانند بردن نسیم نکهت گل را از گل.

و او بوسیله دل از محسوسات آن حواس پنجگانه حظ میگیرد^۶. و او را هنگام برآمدن از بدن، و زمان بودن او در آن وقت حظ گرفتن از محسوسات بوسیله حواس مردم بیدانش نمی‌بیند؛ و آنان که دیده‌های معرفت دارند، آنرا مشاهده میکنند.

و جوگیان که به‌طلب معرفت او قیام مینمایند، آن مقیم بدن^۷ را می‌بینند. و کسانی که در طلب او، شیوه هوشمندی مرعی نمیدارند، او را معاینه نمیکنند.

۱- د: محنت سردی و گرمی و نیکی و بدی و مانند آن.

۲- د: آرایش؛ ج: از آتش.

۳- ج: جان هرچانداری جزء من است؛ د: حرمت او فانی.

۴- د: بجانب میکشد. اجمل: و حواس پنجگانه و دل که زاویه قالب‌اند بجانب خود

میکشند.

۵- د و ج: صاحب این‌جان از جسمی؛ اجمل: و هنگامی که این جان از جسمی به‌جسمی

دیگر.

۶- د: میکند؛ اجمل: به‌محسوسات آن حواس پنجگانه حظ میگیرد.

۷- ج: آن مردم بدن را می‌بیند؛ اجمل: آن مقیم‌البدن را.

اجمل: زمان بودن او، در وقت حظ گرفتن از محسوسات بوسیله حواس است، و

مردم بیدانش نمی‌بینند.

ای ارجن! روشنی آفتاب عالمتاب، و فروغ ماه، و آتش را نور من بدان.

و [من] به ملک زمین درآمده بقوت خود نگاهبانی جانداران مینمایم. و قرص ماه (Soma) که آبی است، و جمله غله‌ها و سبزی‌ها را پرورش میدهد، منم.

و من آن آتشم که در معده‌های جانداران همراه [و در] بادی که^۲ از بالا و پایان [بدر] میرود، خوردنی‌های این‌ها را به تحلیل میبرم.

و در سینه‌های جمیع جاندارانم. و قوت حافظه و مدرکه^۳، بیدها و پیداکننده علم: بیدانت (Vedanta)، و داننده آن منم^۴.
و در قالب دو نفس است، یکی: چهر (Ksara)، و دیگری اچهر (Aksara). [و] این نفس [اچهر] به‌وادی فنا منتقل نمیشود، و گواه نفس [چهر] است.

و یکی دیگر [که] بزرگتر این‌هاست آنرا: پرماآتما (Paramatma) گویند. و او صاحب هر سه عالم است، و همه را می‌پرورد، و نگاه میدارد و فانی نمیشود.

ای ارجن! من از چهر، و اچهر بزرگترم، و از این جاست که مرا در خلق و بید: پرکهوتم (Purusottama) میگویند. و هردانایی که مرا بروجهی که بیان کردم پرکهوتم میدانند؛ گویا بجمیع اقسام خدمت من مینمایند، و همه دانست. [تو بر این

۱- ج: قرص ماه که آبی است، د: قرص ماه آبیست و جمله و غله‌ها و سبزه‌ها را پرورش میدهم منم. منظور شیرۀ سوم است.

۲- بادی که از بالا و پایان (= پایین) میرود یعنی: نفسی که فرو می‌رود و برمی‌آید که همان شهبق و زفیر است.

منظور از آتش، آتش معده یا حرارت غریزی و یا آتشی که غذا را (در معده) (Vaisvanara) هضم میکند میباشد و مقصود از باد در این‌جا: ایان (Apana) و پران (Prana) (شهبق و زهبق) یعنی نفسی که فرو میرود و برمی‌آید است.

۳- ج: جاندارانم و قوت؛ د: منم و قوت و حافظه و مدرکه؛ اجمل: جمیع جاندارانم. و قوت حافظه و مدرکه.

۴- اجمل: و دهنده آن منم.

(Paramatman) گویند. ترجمه متن برین تقریب است: در عالم دو نفس است: تغییرپذیر (فانی) و تغییرناپذیر (= ثابت و باقی). نفس تغییرپذیر در همه موجودات (ساری و جاری) است، و نفس تغییرناپذیر یکی است اما نفس دیگری وجود اعلی است که پرماآتمن خوانده میشود.

معنی اعتقاد بکن].
 [کرشن گفت:] ای دور از گناه! من اکثر اسرار [عالم و] علم
 [معرفت] خود با تو گفتم.
 ای ارجن! آدمی [ای که] از دانستن این سخنان عقل کامل پیدا
 میکند؛ گویا بجمیع اعمال قیام نموده.
 تمام شد ادھیای پانزدهم پرکه هوشم جوگ نام.

آغاز ادهیای شانزدهم

دیواسر سبیت و یبهاگ (Daivasura Sampadvibhaga Yoga)

[کرشن فرمود:] ایمنی، و صفای باطن، و دل، و پابرجا بودن در طریقه معرفت آفریدگار، و آداب جوگ، و دادن و جمع کردن حواس، و قیام نمودن به عمل جگ، و خواندن بید، و کشیدن ریاضت، و راست بودن با همه کس.

و عدم ایدای خلق، و راست گفتن، و فرو خوردن غصه، و ترك دادن همه چیز (بد)، و جمعیت خاطر، و پوشیدن عیب دیگران، و رعایت شیوه مهر بانی نسبت به جهانیان، و قناعت، و ملایمت، و حیاء، و وفاء.

و شوکت، و صبر و تحمل، و صفای ظاهر و باطن، و عدم نفاق، و پندار^۱ این خصلت‌های دیوتا در جماعتی که از ایشان برآمده در نسل آدمیان پیدا میشوند، فراهم می‌آیند^۲.

ای ارجن! خصال دیوتا سبب خلاصی آدمیان است، و اخلاق طایفه دیت (Daitya)^۳ مردم را در دام بیدانسی می‌اندازد؛ اما تو اندوه را به دل خود راه مده (که تو از این طبقه انتقال کرده‌ای) که خصلت‌های دیوتا در نفس خود داری.

و در این جهان پیدایش آدمیان بر دو قسم است: یکی آن که

۱- د: و عدم نفاق پندار؛ اجمل: و ملایمت و صفا و وقار و شوکت و پندار این.

۲- اجمل: ریاکاری و خودسری و غرور و خشم و قندمزاجی و نادانی، صفات کسانی است که با خوی اهریمنی زائیده شده‌اند.

۳- د: انتقال کرده که خصلت‌های دیوتا که در نفس خود داری؛ اجمل: به دل خود راه مده که تو خصلت‌های دیوتا در نفس خود داری.

از طایفه دیوتا انتقال کرده در نسل مردم می آیند؛ و دیگر^۱ آن که از قوم: دیت^۲ برآمده در طوایف آدمیان پیدا میشوند. من احوال دیوتا را مشروح^۳ با تو گفتم؛ اکنون بیان اخلاق دیت میکنم، بشنو:

آنان که از نسل طایفه دیت برآمده، در زمرة^۴ آدمیان بوجود می آیند؛ آن مردم اعمال ظاهر و طریقه معرفت آفریدگار نمیدانند؛ و پاکیزگی، و روش پسندیده، و راستی سخن، در ایشان نمیباشد، و آنچه ناراست است، راست اعتقاد میکنند، و جهان را بی آفریدگار میدانند و میگویند که از جمع شدن نر و ماده جاننداری بوجود می آید.

و آن جماعت بی دلان و کم خردان و ارباب کردار مهیب برین عقیده تکیه کرده اند.

و از دست ایشان کارهای نفع خلق بر نمی آید؛ و بجهت هلاک جهانیان پیدا میشوند، و آن چنان آرزوها [پیدا] میکنند^۵ که حصول آن از دایرة امکان بیرون است.

و مست شراب دنیا و پندارند، و مقرون بدغا باشند، و روش پاکیزه نمیدارند^۶، و از بیدانشی خویش، سخنان دروغ را رواج میدهند و تا روز فنای عالم، در فکری که^۸ بقید در نمی آید؛ میباشند، و حاصل کردن آرزو، و تنعم لذات نفس را معتقداند. و آن مردم به طناب های امید بسته شده اند، و از هوی و هوس و غصه درون ایشان پر است؛ و آرزوی عیش و جمع مال و اسباب بروجهی که کرده اند، میکنند، و درین اندیشه میباشند که امروز این مدعای من حاصل شد؛ بعد ازین مدعیات دیگر هم میسر خواهد

۱- از طبقه دیوتا... می آیند دیگر.

۲- د: اجمل: و دیگر از قوم دیت.

۳- د: مشروح.

۴- د: آنان که از قوم ذلیل طایفه دیت برآمده در زمرة آدمیان.

۵- د: سخن نمیباشد و جهان بی آفریدگار میدانند و میگویند.

۶- د و ج: آرزوها میکنند.

۷- اجمل: مقرون به دغل می باشند و روش پاکیزگی نمی دارند.

۸- د و ج: در فکری که به قید؛ اجمل: به در زمان دیگر بهم خواهد رسید.

شد؛ و الحال این قدر زر داریم و^۱ [به مرور] زمان دیگر هم به هم خواهد رسید.

و ما از خاندان بزرگ دولت مندیم، و عالی نسب؛ جگت خواهیم کرد، و تصدق خواهیم داد^۲، و ازین رهگذر مردم تعریف و تحسین ما خواهند کرد، و این معنی سبب خوشحالی و عزت^۳ خواهد بود. ای ارجن! آن مردم برین نهج در وادی بی دانشی افتاده از رهگذر حرصی که دارند يك چند به کمند هوی و هوس^۴ گرفتار شده، و دل [را] به آرزو، و تنعم داده، در دوزخ که جای ناپاکان است، می افتند.

و آنان که تعریف خویش میکنند، و با هیچکس^۵ شیوه^۵ تواضع مرعی نمیدارند، و با تحصیل دنیا و غرور آن، و تکبر و دغلی، جگت^۶ را بروجهی که نگفته اند، میکنند.

و با وصف خودی و قوت و غرور و هوای نفس و غصه متصف بوده بیزاری مردم در سینه داشته [و در هنر مردم به رشته] عیب میکشند^۷. این چنین مردم با من که در جمیع قالبها میباشم، نسبت دشمنی بظهور میرسانند.

و من این طایفه خونریز جهانیان، و خسیس ترین مردم را در نسل قوم: دیت پیدا میکنم.

ای ارجن! اینها در هر پیدایش در قوم مذکور^۸ پیدا شده و مرا نیافته به دوزخ میروند.

و دوزخ سه در دارد، و آن هر سه در بهر خرابی خلاق است: اول هوای نفس،

۱- د: زر داریم که زمان دیگر هم به هم میکشیم، ج: و زمان دیگر هم...

۲- د و ج: جگت خواهم کرد و تصدق خواهم داد.

۳- ج: سرور؛ اجمل: عزتها.

۴- د: چند هوی و هوس.

۵- د: و بهیچکس.

۶- د: تکبر و دغل آمیخته جگتها را؛ ج: و با تحصیل دنیا و غرور و هوای نفس و

تکبر در عمل آمیخته جگتها را بروجهی که نگفته اند میکنند.

۷- د: در هنر مردم داشته غیبت میکنند؛ ج: بود که ریه مردم در سینه عیب میکند؛

اجمل: ... قالبها میباشم بسبب دشمنی.

۸- اجمل: این ابلهان در هر پیدایش در قوم مذکور؛ د: قوم مذکور.

دوم: خشم، [و]،
 سیوم: طمع؛ بنابراین، این هرسه خصلت را ترك باید داد.
 ای ارجن! هرکه ازین [سه] درگذرد، خیریت خود بخواد، و
 بمقام^۱ خلاصی برسد.
 و شخصی که آنچه در عالم قرار یافته ترك دهد و سر خود
 سلوك نماید، او بکمال نرسد^۲ و از راحت و خلاصی محروم گردد.
 بنابراین دانایان موافق علم عمل میکنند؛ و تو بر احکام علم
 مطلع گشته، بر مقتضای آن کار یکن.
 تمام شد ادھیای شانزدهم دیوسر سنپت [ویبهاگت] جوگت نام.

۱- د: از بهر حیرانی خلایق است اول هوای نفس، دوم خشم.
 ۲- اجمل: هرکه ازین سه در بگذرد، خیریت خود به خود خواهد و بمقام خلاصی رسد؛ د:
 هرکه ازین هرسه وجه درگذرد و خیریت خود بخواد و بمقام خلاصی برسد.
 د: و شخصی که ترك راهی را که در علم قرار یافته [دهد]؛ و سر خود سلوك
 نماید او بکمال برسد و از.

آغاز ادھیای هفدهم

شردها [تری] و بهگ جوگ (Sradha [Traya] Vibhaga Yoga) نام

ارجن گفت که ای کرشن!^۱ جمعی که بموجب علم عمل نمیکنند، و جگت‌ها را برخلاف احکام علم با عقیدهٔ راسخ بعمل [در] می‌آرند، آن‌ها را ارباب: «ست» گویند، یا اصحاب «رج»، یا اهل: «تم»؟ کرشن گفت^۲ که عقیده ذاتی^۳ جمیع [این] مردم [بر] سه قسم است:

اول: آنکه از «ست» پیدا میشود، و دوم از: «رج»، و سیوم^۴ از: «تم».

ای ارجن! چنان که ارباب وصف: «ست» بر اعمال خود عقیده دارند، همچنان اهل: «رج»، و تم نیز دارند^۵. و رتبهٔ آدمی بر حسب اعتقاد اوست؛ پس هر خصلت که با عقیدهٔ او مقرون باشد^۶ او را صاحب آن خصلت باید دانست.

و ارباب وصف: «ست»^۷ به بندگی دیوتا قیام مینمایند؛ و اصحاب خصلت «رج»^۸ پرستش جماعت: جکمه (Yaksa)، و راکهس

۱- د: کرشن جیو.

۲- د: یا ارباب: ست گویم، یا اصحاب: رج گویم، یا اهل: تم گویم.

۳- اجمل: کرشن فرمود.

۴- ج: عقیده دانی.

۵- د: از سبب پیدا میشود، و دوم از رج، و سیوم از تم؛ ج: سیوم از تموگن.

۶- ج: همچنان اهل رجوگن و تموگن نیز دارند؛ اجمل: و رتبه آدمی بحسب اعتقاد.

۷- د: حسب اعتقاد دارند ست پس به هر خصلت که عقیدهٔ او باشد.

۸- ج: ستوگن.

(Raksasa) میکنند^۱؛ و خداوندان خوی تم به خدمت دیوان خبیث و شیاطین همزاد می پردازند.

ای ارجن! جمعی که احکام علم نادانسته، ریاضت سخت میکشند و با^۲ زرق و تزویر و خودپسندی و تکبر مقرون اند؛ آن مردم را اصحاب: «تم» بدان.

و این بیدلان، حواس^۳ را خشک میسازند، و مراکه در قالبها می باشم، [نیز] مزاحمت میدهند.

ای ارجن! خوردنی محبوب مردم، و جگ، و ریاضت، و تصدق [ایشان] بر سه قسم است، و تفاوت هر سه قسم را از من بشنو:

و آن چنانست که خداوند [ان] وصف: «ست» به همان خوردنی میل میکند که از آن، این چیزها حاصل [می]شود: درازی عمر، و خوشحالی، و قوت، و [صحت و] راحت، و دوستی؛ و آن خوردنیها خوش طعم، و چرب و دیر هضم^۴ و خوش نما میباشد.

و صاحب خوی: «رج»^۵ خوردنیهای تلخ، و ترش، و شور، و گرم، و سرد، و خشک، و سوزنده را دوست میدارد. [و] از این اطعمه اندوه، و محنت، و بیماری پیدا میشود.

و ارباب خصلت: «تم»^۶ طعام خشک بی مزه و بدبوی و پس-خورده، و ناپاک را خوش میکنند^۷.

و جگ که بی طلب نتیجه^۸ به دستوری که گفته اند به عمل در

۱- جکبه (یکشه Yaksa): پری، جنی، نگاهبان گنجهای کوبر، نوعی موجود مافوق-الطبیعه، نام دسته یا طبقه از موجودات فوق بشری (نیمه خدا). یکشه ها معمولاً موجودات فوق بشری بی آزاری هستند بهمین جهت آنها گاهی: پونی جنس (Punya Janas) (مردم خوب) نامیده شده اند.

د: راکس (راکسس = Raksasa): روح پلید، جن یا روح بد، ارواح خبیثه، بدقیافه، دیوسمیرت، زشت منظر، دیو آساء، دیو خوی، عفریت. راکسسها معمولاً به سه دسته تقسیم شده اند. ببینید لغتنامه کتاب اوبانیشاد ماده راکسس - صفحه ۵۲۱ ط - تألیف راقم این حروف سید محمدرضا جلالی نائینی - چاپ تهران - سال ۱۳۴۰ هجری شمسی.

۲- د: میکشند یا.

۳- ج: سدلان؛ د: سدلان حواس.

۴- د: بر حضم؛ ج: خوردنی زود هضم.

۵- ج: رجوگن؛ اجمل: رج خوردنیهای تلخ گذار.

۶- ج: تموگن.

۷- د: بیماری پیدا شود و خورده و ناپاک را خوش میکند و جگ؛ اجمل: بدبوی را.

۸- د: مطلب نتیجه.

می‌آید، و کننده آن جگه از بهر انقیاد حکم به آن قیام مینماید^۱ -
آن جگه را ساتک گویند.

و آنکه بقصد نتیجه کرده [می]شود مقرون بریا [و]^۲ طلب دنیا بود، ای ارچن! تو آن جگه را راجس (Rajas)^۳ بدان.

و آن که مخالف احکام علم و بی‌افسون و صدق عقیده بود، و برهمنان را در آن بهره نباشد^۴؛ آن جگه را تامس (Tamasa) گویند^۵.

و ریاضت نیز [بر]سه قسم است:

اول: ریاضت بدنی،

دوم: ریاضت زبانی^۶،

سیوم: ریاضت دل؛

اما خدمت دیوتا، و برهمنان، و استادان، و ارباب دانش، و پاکیزگی و راستی، و قناعت کردن بریک زن^۷، و عدم ایذای خلق؛ ریاضت بدنی است.

و سخنان بی‌گوشه و بی‌آزار و درست^۸ و فرح‌آمیز متضمن^۹ نفع خلق گفتن و خواندن بید، ریاضت زبانی است.

و خرمی خاطر، و معاش نیک با همه کس، و خاموشی از سخنان پریشان، و جمعیت باطن، و خیرخواهی جهانیان ریاضت دلی^{۱۰} است.

و ریاضتی که مردم بی‌طلب نتیجه با یقین کامل میکنند؛ آنرا: ریاضت ساتک گویند.

و زهدی که بجهت عزت^{۱۱} و رجوع مردم که از روی زرق و

۱- ج: گفته شد بعمل درمی‌آید و کننده آن انقیاد حکم آن.

۲- اجمل: و آنکه بقصد نتیجه کرده میشود و مقرون بریا و طلب.

۳- د: تو آنرا حس بدان.

۴- د: را در آن شهر نباشد؛ اجمل: و بی‌افسون و تصدق و عقیده بود و برهمنان را در آن بهره نباشد.

۵- د: رماس گویند.

۶- د: زبان.

۷- د: قناعت بریک زن.

۸- ج: سخنان بی‌گوشه آزار؛ د: سخنان بی‌گوارار درست؛ اجمل: و سخنان راحت و فرح‌آمیز متضمن نفع مردم گفتن و خواندن بید.

۹- د: که متضمن.

۱۰- د: ریاضت دل است.

۱۱- ج: عجب.

تزویر کرده میشود، آنرا: ریاضت راجس نامند، و این ریاضت پاینده نیست.

و ریاضتی که از روی بیدانشی و خودپسندی کشیده میشود، و صاحب آن، در آن شغل^۱ محنت میکشد، و قصد او [بر] ضرر دیگران است - آنرا ریاضت^۲ تامس گویند.

و تصدق که دادنی^۳ باشد؛ اگر در زمین نیک، [و] وقت صالح به مرد مستحق بی شائبه غرض داده شود^۴، آنرا تصدق ساتک گویند. و آنکه از بهر نتیجه ما در عوض ما بعد از ایدای گیرنده داده شود، آنرا؛ تصدق راجس گویند^۵.

و آنکه بی وقت و جای بد به نامستحق^۶ داده شود، آنرا تصدق تامس بدان.

و برهما [که] کلمه «اوم» (Om)، و تت (Tat)، و ست (Sat) بر زبان رانده شروع در پیدایش برهمنان، و بید، و جگت کرد. و شناسندگان آفریدگار کلمه «اوم» خوانده شروع در عمل جگت، و ریاضت، و تصدق مینمایند.

و جویندگان رتبه خلاصی با قطع نظر از نتیجه اعمال^۷ لفظ: «تت» خوانده در اقسام تصدق شروع مینمایند.

ای ارجن! کلمه: ست (Sat) در اول جگت، و ریاضت، و تصدق [و] هر عملی که تعلق به اینها دارد، گفته میشود.

و هوم (Homa) و سایر تصدق، و ریاضت [و] انواع اعمال بی یقین درست نیست - نه درین جهان نتیجه میدهد، و نه در آن جهان.

تمام شد ادھیای هفدهم شردها [تری و بیهاگت] جوگت نام.

۱- د: و صاحب در آن شغل.

۲- ج: این ریاضت تامس؛ اجمل: آنرا ریاضت تامس.

۳- د: ذاتی.

۴- د: صالح بمیرد مستحق بمیرد مستحق بی شائبه غرض؛ اجمل: و تصدق که دادنی باشد اگر در زمین نیک و وقت صالح، بمرد مستحق، بی شائبه غرض داده، آنرا.

۵- اجمل: و آنکه از بهر نتیجه، ما در عوض ما، بعد ایدائی داده شود، آنرا تصدق راجس نامند.

۶- اجمل: جای ناپاک به نامستحق.

۷- اجمل: و جویندگان رتبه خلاصی قطع نظر از نتیجه، لفظ تت خوانده؛ د: و خوانندگان رتبه خلاصی.

آغاز ادهیای هژدهم

موکھے سنیاس جوگ (Moksa Samnyasa Yoga) نام

ارجن گفت که [ای درازدست، و] ای صاحب حواس^۱، ای کشنده^۲ کشی دیت (Kesi ditya)! میخوام که بر تفاوت طریقه سنیاس، و تیاگ (Tyaga) از قرار نفس الامر اطلاع یابم. کرشن جیو گفت: کارهایی^۲ که بطمع نتیجه کرده میشود، آن کارها را کام کرن (Kamyā Karna) میگویند، و ترک این اعمال، سنیاس (Samnyasa) است؛ و این معنی را ارباب دانش میدانند. و تیاگ (Tyaga) عبارتست از ترک نتیجه^۳ جمله اعمال و افعال. و دانایان [علم] سانکھیہ (Samkhya) برآنند که اعمال را می باید گذاشت - مانند: گذاشتن اخلاق ذمیمه. و خوانندگان علم سخنان^۴ میگویند که در عمل جگ، و دادن؛ طریقه ریاضت نمی باید گذاشت. ای بهترین قوم بهرت (Bharata)! آنچه در مطلب تیاگ عقیده من است، بشنو: ای بزرگترین مردم^۵! تیاگ برسه قسم است: عمل جگ، و دادن، و ریاضت کشیدن حکمی است ترک^۶ آنها نباید داد که این افعال^۶ دل های ارباب دانش را روشن میسازد

۱- د: ارجن گفت که ای درازدست، و ای صاحب حواس!

۲- د: که کارهای که؛ اجمل: کارها که.

۳- د: منمان؛ ج: سخنانی.

۴- د: عقیده من است ای بزرگترین مردم تیاگ؛ ج: بشنو ای ارجن تیاگ برسه

قسم است: عمل جگ و دادن و ریاضت کشیدن حکم است ترک آنها نباید داد.

۵- ج: ریاضت همگی.

۶- د: که افعال.

لیکن این اعمال را هم بی طلب نتیجه از میل دل باید کرد که من بموجب غالب رأی خود، همین وجه را پسندیده‌ام^۱.
و فعلی که به آن امر لاحق گشته، ترك آن مناسب نیست. و اگر شخصی از سر غفلت ترك آن گیرد؛ این^۲ ترك را «تامس گویند.» و نیز گذاشتن اعمال از ممر کلفت و رنج نفس به نتیجه نمیرساند؛ و این ترك را «راجس» نامند.
ای ارجن! کردن کار، [به] ترك شوق، و بی آرزوی نتیجه ترك «ساتك» است.

[و صاحب ساتك آن کسی است] که باعملی که بوادی پیدایش میکشد، دشمنی ندارد^۳؛ و بکرداری که بمقام خلاصی میرساند، دوست من است، و مقید به آداب: «ست» می باشد^۴؛ و از حیطة شك برآمده، از عقل پرورش می یابد.

[و] خداوند قالب اصلا [ترك] کاری نمیتواند کرد. هر که قطع نظر از نتیجه اعمال بکند، او را «تیاگی» گویند (یعنی: تارك).
و نتیجه اعمال بر سه قسم است؛ و آن نتیجه را گروهی که ترك آن ننموده اند، بعد از مردن می یابند؛ و جمعی که از آن نتیجه، کوس استغناء میزنند، در هیچ محل، غبار آن بردامن ایشان نمی نشینند.

ای درازدست! این پنج چیز که سبب حصول کارها است؛ از من بشنو، و این اسباب در علم سانکمه - که بیخ نهال اعمال برکنده - مذکور شده است^۵:

اول: جان،

دوم: پرکمه،

۱- ج: رعایت رأی خود همین قضیه را؛ د: بموجب رأی خود همین وجه را پسندیده‌ام؛ اجمل: این اعمال را بی طلب نتیجه بمیل دل باید کرد و افعال که بدان امر... از ممر کلفت و رنج نفس نتیجه.

۲- اجمل: آن ترك را.

۳- اجمل: ای ارجن کار بترك شوق و بی آرزوی نتیجه ترك ساتوك (Sattvika) است و صاحب ساتك آن کسی است که باعمل که بوادی پیدایش میکشد دشمنی ندارد.

۴- اجمل: دوست ست و مقید به آداب؛ د: مقید به ذات.

۵- د: نهال اعمال است پراکنده مذکور کرده است.

سیوم: حواس،
چهارم: تصرف در پنج^۱ باد (یعنی: پران، و اپان، و بیان،
و سمان، و اودان)،

پنجم: اثر نیکی و بدی.
و هرکاری که آدمی به: بدن، و سخن، و دل بنیاد میکند
— بد باشد یا نیک — پنج چیز مذکور سبب حصول [آن] کارها است.
و کسی که افعال خود را که از این پنج چیز بوجود می آید،
نظر به عقل ناقص خود، از خود داند، آن بی خرد^۲ در این نظر
ناقص است.

و شخصی که خویشتن را کننده کارها نمیداند، او به نتیجه
اعمال سر فرود نمی آرد^۳؛ اگر همه مردم را بکشد، هیچکس را
نکشته باشد، و گرفتار و بال این جریمه نمیگردد.

و از بهر شروع در هر امری سه چیز در کار است:
دانش، و آنچه به دانش تعلق میگیرد، و داننده؛ و از بهر
حصول آن در خارج نیز سه چیز میباید: [دانش و] ماده و عمل —
کننده^۴.

و هر کدام از دانش و عمل کننده بر سه قسم است؛ و اکنون
کیفیت هر سه قسم مذکور مشروح^۵ از من بشنو:
دانشی که از آن یگانگی نفس الامر آفریدگار، آن که در
جمیع کاینات مقسوم^۶ طور مینماید، معلوم شود، آنرا: ساتک
گویند.

[و از] آنچه آفریدگار در جمله^۷ موجودات به تفاوت اعتقاد کرده
شود، آنرا: دانش راجس نامند.

۱- اجمل: تصرف پنج باد.
۲- اجمل: آن بی خرد درین عقل ناقص است. و شخصی که خویشتن را کننده کارها
نمی داند.

۳- د: او نتیجه اعمال نیز [سر] فرو نمی آرد اگر او همه؛ اجمل: اگر همه مردم را بکشد.

۴- ج: ماده و عمل کننده.

۵- د: منشرح.

۶- ج: در جمله کاینات بمقسوم طور بیاید معلوم شود، آنرا ساتک گویند؛ د: مقسوم
طور مینماید معلوم شود آنرا که ساتک گویند؛ اجمل: نفس الامر آفریدگار.

۷- ج و اجمل: در جمیع.

و دانشی که صاحب، آن آفریدگار را در اجرام بتان منحصر داند و بی آنکه بردلیل آن مطلع باشد، در صور دیگر اعتقاد بکند، این دانش ناقص را که مقرون بدلیل نیست^۱ تامس گویند.

و عملی که مردم به آن مأمورند، و آنرا با شوق تمام و آرزو نمیکنند^۲ و ایشان را به آن، نه دوستی است، و نه دشمنی، و نظر به نتیجه^۳ آن قیام نمی نمایند؛ این عمل را ساتک گویند. و کاری که بطلب نتیجه یا پندار و رنج بسیار کرده میشود، آنرا راجس نامند.

و عملی که پای بندکننده^۴ گردد، و از آن مقصود حاصل نشود، و سبب ایدای خلق بود، و از سر بی خوردی و بی ملاحظه بعمل درآید، آنرا تامس گویند.

و عملکننده که از حیطة راحت و محنت و خودی برآمده است، و شیوة تحمل و خوش حالی شعار اوست، و از حصول مقصود، و عدم حصول آن، متغیر نمیشود؛ این چنین کس را کننده ساتک گویند.

و شخصی که فریفته چیزها بود، و خواهان نتیجه اعمال و طامع [و] خونریز و ناپاک باشد، و از اندوه و خرمی ازجا میروند؛ این چنین کس را کننده راجس نامند.

و مردی که غافل، و تیره عقل، و متکبر، و کاهل، و مقبوض بود، [و] کاری که در اندک مدت توان کرد، در زمان بسیار بعمل^۵ آورد؛ این چنین کس را کننده تامس گویند.

و عقل و تحمل نیز پرسه وجه است:

ای ارجن! تفصیل آنها، از قرار واقع از من بشنو:

عقلی که از آن کیفیت معاملات [مردم]، و رگ ناخوشی ها، و

۱- د: و بی آنکه بردلیل آن مطلع شده باشد و درصدر دیگر اعتقاد بکند این دانش ناقص.

۲- اجمل: و عمل که مردم بدان مأمورند و آنرا با شوق آرزو نمیکنند.

۳- د: ازجا نمیروند... نظر نتیجه.

۴- اجمل: و عمل که پای بندکننده گردد، و از آن مقصود حاصل نشود و سبب ایدای

مردم گردد و از سر بیخوردی و بملاحظه عمل.

۵- اجمل: در زمان دراز بعمل درآرد.

مکروهات، و آنچه کردنی است، و چیزی که نباید کرد، و کاری که به خوف میکشد، و امری که ایمنی می بخشد، و فعلی که پای بند کننده میشود، و کرداری که بخلاصی میرساند، دانسته میشود، آنرا: عقل ساتک گویند.

و خردی که از آن، صاحب او طریقه صلاح را فساد اعتقاد کند و فساد را صلاح، و کاری که ممنوع است کردن آن را صواب داند، و معانی الفاظ علم را نقیض نفس الامر یادگیرد، این چنین عقل را راجس نامند^۱.

و عقلی که از روی جهل^۲، صلاح را معصیت اعتقاد نماید، و همه سخنان را برخلاف ظاهر حمل کند، آنرا: عقل تامس گویند. ای ارجن! تحمل که بروش پسندیده مقرون است، و دل و جان و حواس را از کردار ناهموار نگاه میدارد^۳، آنرا: تحمل ساتک گویند.

ای ارجن! تحمل که آدمی با میل دل از ممر حصول نتیجه نیکوکاری، و آرزوی دنیا، بگزیند^۴، آنرا: راجس بدان.

و تحمل که مرد نادان با رعایت^۵ آن وادی خواب، و خوف، و خشم، و اندوه، و غرور، نمیگذارد، آنرا: تحمل تامس گویند.

ای ارجن! و راحت^۶ نیز برسه نوع است: درین ولا، من آنرا بیان میکنم، بشنو:

راحت که از ورزش مراقبه پیدا میشود، و دل به آن خوبکند^۷، و بمحنت بکشد، و اول مانند: زهر، و آخر مانند: زلال نماید، و از صفای باطن و عقل بوجود آید؛ آن راحت را ساتک گفته اند. و آنچه از اختلاط حواس، با محسوسات پدید آید، و در اول کار شیرین نماید، و عاقبت تلخ گردد؛ آنرا: راحت راجس نامند.

۱- د: و خودی که از آن صاحب او طریقه صلاح و فساد چنانچه هست نفهمد و در کارهای کردنی و ناکردنی فرق نتواند کرد، این چنین عقل را راجس نامند.

۲- د: مزاحمت جهل؛ ج: مزاحمت جهل؛ اجمل؛ و خردی که از روی جهل عین صلاح.

۳- د: از وادی خواب... و غرور میکند و میگذارد آنرا.

۴- ج: بگزیند.

۵- د: و تحمل که مرد نادان با رعایت آن وادی خوف و خواب.

۶- اجمل، و د: ارجن راحت نیز برسه نوع است.

۷- اجمل: راحت که از مراقبه پیدا میشود؛ د: ... خو نکند.

و راحتی که از خواب و کاهلی^۱، و غفلت پیدا میشود؛ و فراموشی آورد، آنرا: راحت تامس گویند.

ای ارجن! هیچ جاننداری در زمین، و ملک دیوتا نیابی^۲ که از خصلت: ست، و رج، و تم که آثار پرکرت (Prakriti) است، عاری و میرا^۳ باشد.

ای سوزنده دشمنان! کردار هر قومی از: برهمنان (Brahmana) و چهرتریان (Ksatriya)، و بیس (Vaisya)، و شودر (Sudra)^۴ [که] به مقتضای جبلت ایشان بوقوع می‌آید، متفاوت است.

زیر کردن حواس، و دل، و ریاضت کشیدن، و پاکیزگی ظاهر و باطن، و آرام دل، و راستی، و دانش علمی^۵، و معرفت آفریدگار و تصدیق احکام بید، ذاتی برهمنان است^۶.

و شجاعت، و شوکت، و استقلال، و زیرکی، و پابرجا بودن در عرصه نبرد، و جوانمردی، و ترفع، خصال چهرتریان است.

و زراعت کردن، و نگاهبانی گاوان نمودن و به سودا و سود پرداختن^۷، خوی طایفه بیس^۸؛ و خدمت مردم کردن، خاصه قوم شودر.

ای ارجن! مردی که در کارهای خود، ثابت قدم باشد، آن مرد زود به کمال رسد^۹، و طریقه مردم به نسبت کردن کارهای مناسب خویش [که] از رعایت آن طریقه به کمال میرسد، از من بشنو^{۱۰}: هر که در افعال خود ثابت قدم [باشد] قصد خدمت آن کس میکند که او جمیع جانداران را خلعت وجود عنایت نموده، و به همه اشیاء

۱- د: و راحتی که از حوادث و کاهلی و غفلت.

۲- د: زمین و ملک دیوته بیانی. ترجمه متن برین تقریب است: هیچ جاننداری در زمین یا در میان آسمان خدایان نیابی که از خصلت: ستوکن و رجوکن، و تموکن که آثار پرکرت است، عاری باشد.

۳- د: عاری میرا.

۴- د: چهرتریان و بیس، و شودر.

۵- د: دانش علمی... بید دانی که برهمنان است.

۶- اجمل: و استقلال در بندگی.

۷- د: و بسواد او سود پرداختن.

۸- د: بیس و خدمت.

۹- د: برسند؛ ج: بکمال برسد.

۱۰- د: آن مرد زود به کمال برسند از من بشنو.

محیط است، آن شخص بمقام خلاصی میرسد.^۱
و نیکوکاری قوم خویش - هرچند کمتر بود - به از نیکوکاری
اقوام دیگر است؛ اگر چه بوجه اتم کرده شود. و در رعایت شیوه
نیکوکاری قوم خود هرچند ناقص باشد، گناهی نیست.
ای ارجن! کارهای خود را با آن که پرعیب باشد، ترک نباید
کرد که همه کارها بعیب مقرون است - چنان که آتش با دود.
و شخصی که عقل او فریفته پسر، و زن و جزآن^۲ نیست، و
حواس، و عقل، و دل خود را مغلوب ساخته، و از قید آرزوها
برآمده است؛ آن شخص خلاصی بزرگ که از ترک اعمال و نتیجه
آن حاصل میشود، در زندگی خود می یابد.
و بعد از حصول این مرتبه بروجیهی که به آفریدگار واصل
گردد؛ آن وجه را (که) روش بزرگ معرفت [است]، به زبان
مختصر^۳ از من بشنو:
هر که به عقل صافی و مستقل، موصوف است، و دل را با
رعایت شیوه تحمل به دست آورده، از حیطة التفات محسوسات و
دوستی و دشمنی خلق برآمده، آن کس سزاوار خلاصی میشود.
و کسی که گوشه بگزیند و به کم خوردن خو بکند، و سخن، و
بدن، و دل را زیر کرده، دامن از صحبت خلق فرایند^۴؛ و پیوسته
بمراقبه اشتغال نماید، آن شخص لایق خلاصی میگردد.
و هر که از خودی، و قوت، و پندار، و حرص، و خشم، و علاقه
عیال بگذرد؛ و هیچ چیز را به خود نسبت نکند، و به آرام بود؛ آن
شخص سزاوار^۵ مرتبه خلاصی میشود.
و هر که آفریدگار را به دستوری که گفته شد، بشناسد، و دل
او به خرمی مقرون بود، و غم هیچکاری گردد دل او نگردد، و دربند^۶

۱- اجمل: هر که در اعمال خود قصد خدمت آن کس می کند که او جمیع...

۲- د: آتش و باد... پسر و زن و دختران.

۳- اجمل: با آفریدگار واصل گردد، آن وجه را که روش بزرگ معرفت است؛

د: در روش بزرگ معرفت بزبان مختصر.

۴- ج: خلق فروچیند.

۵- ج: سر افراز.

۶- اجمل: بشناسد و دل او بخرمی برگردد و غم هیچ کاری کرد دل او نگردد...

خدمت خاصه میسر گردد؛ د: بشناسد و دل او بخودی مقرون بود.

خواست چیزی نباشد، و جمیع جانداران را بریکسان ببیند؛ او را خدمت خاصه من میسر گردد.

و از آن خدمت هر آنچه منم، و چنان که منم بشناسد، آن دم^۱ در من فانی شود.

ای ارجن! شخصی که بجمیع اقسام اعمال قیام مینماید^۲، و پناه به من آورد، او از عنایت من بمقام عالی که تغیرپذیر نیست، میرسد.

ای ارجن! تو جمله کارهای خود را به من سپرده، در پناه من در آی، و روی دل و عقل^۳ در من بکن، و پیوسته در رعایت این نسبت میباش.

و هرگاه دل به من خواهی سپرد^۴، از التفات من، قطع بیابان جمیع مشکلات خواهی کرد، و مرا خواهی یافت. و اگر تو از خودبینی، و نفسانیت سخن مرا در گوش نخواهی کرد، پشیمانی به تو روی خواهد نمود^۵.

و آن که از جهل و خودپسندی انکار کارزار می‌نمایی، در تدبیر خطا میکنی، بجهت آن که خوی کپهتری (Ksatriya) گری البته ترا برسر جنگ خواهد آورد^۶.

ای ارجن! این پیدائشی تست که بر کارزار اقدام نمی‌نمایی، که آخر بر کارهایی که بمقتضای ذات تست، بی اختیار جنگ خواهی کرد.

ای ارجن! آفریدگار در حوصله جمله^۷ جانداران مقیم است، و بقدرت خود اینها را میگرداند، مانند گردانیدن بازی گرسورت بی‌جان چوب را.

۱- اجمل: از آن خدمت هر آنچه منم و چنانکه بشناسد، توان در من فانی شد.

۲- د: مینماید.

۳- د: روی دل عقل.

۴- د: خواهی کرد.

۵- اجمل: و اگر تو از خودبینی سخن مرا گوش نخواهی کرد پشیمانی روبه‌تو خواهد آورد.

۶- اجمل: خوی کپهتری که گرمی است البته ترا برسر جنگ.

۷- اجمل: جمله حوصله جانداران مقیم است و بقدرت خود اینها را می‌گرداند - مانند گردانیده بازیگر صورت بی‌جان را.

ای فرزند بهرت! کسی که در جمیع چیزهاست^۱ به او ملتجی شو، و در پناه او درآی که از نظر من مقام آرام و جای پایدار خواهی یافت.

ای ارجن! من [اکثر] پوشیده‌ترین سرها با تو گفتم. توجمیع مقالات^۲ مذکوره را بوجه احسن ملاحظه نموده، هرچه بخاطرت^۳ برسد بر آن عمل بکن.

ای ارجن چون تو دوست منی؛ بنا بر آن از بهر فایده تو این سر عظیم با تو میگویم:

تو روی دل خود^۴ در من بکن، و میان بخدمت من بسته، بتعظیم من قیام نمای و به من سر فرود آر؛ چون تو یار منی، من دعا^۵ میکنم که مرا خواهی یافت.

و ترك جمیع اعمال نیک و بد نموده در پناه من درآی که من ترا از وبال جمیع گناهان خلاص خواهم ساخت، و از این رهگذر غمگین مباش.

و این سخنان را به قومی که ریاضت نمیکشند و جمعی که در مقام خدمتکاری من نیستند، و آنان که میل شنیدن اینها ندارند و طایفه که شکایت [من] میکنند؛ اصلاً نگوی^۶.

هر که این سر عظیم [را] با خدمتکاران [من] خواهد گفت، او خدمت بزرگ [من] به جا خواهد آورد، و از حیطة جمیع انواع شك برآمده، به من واصل خواهد شد.

و شخصی که این^۷ سخنان مرا گوش میکند، مثل او درجهای [نیان رعایت‌کننده] شیوه دوستی با من نیست و نخواهد بود؛ و نزد من نیز محبوب‌تری [از او] در مردم نیست.

۱- د: جرّات؛ ج: حریات؛ جمل: جزئیات است.

۲- ج: جمیع حالات.

۳- ج: بخاطر من.

۴- د: از بهر فایده تو میگویم به این سر عظیم من قیام‌دار و توی روی دل خود؛ اجمل:

قیام دارد.

۵- د: من دعوی میکنم که مرا خواهی یافت.

۶- د: نکویی نخواهی گفت؛ اجمل: و این سخن را بقومی که ریاضت نمیکشند و جمعی

که در تمام خدمت‌گذاری... اصلاً مگوی.

۷- د: از این نخواهد شد؛ اجمل: می‌کند مثل تو... نخواهد بود و نیز ازو محبوب‌تری

نزد من در مردم نیست و نخواهد شد.

و هر که این سخنان متضمن نیکوکاری مرا بخواند، او به محک دانش^۱ از بهر من جگگ کرده باشد که عقل من این چنین میگوید. و کسی که این سخنان [را] از روی اعتقاد بشنود و در مقام انکار نشود؛ از دایره گناهان برآمده بمنازل نیکوکاران برسد. ای ارجن! آیا تو سخنان مرا از گوش هوش شنیدی و بیدانشی تو برطرف شد؟^۲

ارجن گفت: ای کرشن! من از دایره جهل برآمده‌ام، و آنچه شنیده بودم، از التفات تو یاد گرفتم و حرف شك از صحیفه دل من تراشیده شد و بر آنچه امر کردی قیام خواهم کرد.^۳ سنجی گفت که من سخنان عجیب: کرشن [بزرگ]، و ارجن^۴ [را] که از آن موی برتن خیزد؛ گوش کردم. و از توجه بیاس این سخنان سره از زبان کرشن شنیدم.^۵ و از استحضار این گفتار غریب که در میان کرشن و ارجن مذکور شده، شاد میشوم.

ای راجه بزرگ! هرگاه من صورت کرشن را تصور میکنم^۶، در گرداب حیرت فرو میروم، و دل من پریشان میگردد. و عقیده من آنست که هر جا که کرشن پادشاه جوگ، و ارجن کماندار خواهد بود، پناه، و ظفر، و حکومت جاوید و عدل، آنجا خواهد بود.^۷

- ۱- ج و اجمل: و به جگگ دانش خود از بهر من جگگ کرده باشد؛ اجمل: او به جگگ دانش.
- ۲- د: بیدانشی تو برطرف نشد؛ ج: آیا تو این سخنان مرا بگوش دل شنیدی و بیدانشی تو برطرف شد؛ اجمل: آیا تو این سخنان مرا بگوش شنیدی و بیدانشی تو برطرف نشد؟
- ۳- ج: ارجن گفت که من تصور میکنم به گرداب حیرت فرو میروم و دل پریشان میگردد، و عقیده من این است که من از دایره جهل برآمده و آنچه شنیده‌ام از التفات تو یاد گرفتم و حرف شك از دل من خراشیده شد و بدانچه امر کردی قیام خواهم کرد؛ اجمل: و حرف شك از صحیفه دل من سترده گشت و بدانچه امر کردی قیام خواهم کرد.
- ۴- د: سخنان عجیب کرشن بزرگ و ارجن.
- ۵- اجمل: و از توجه بیاس این سخنان سر، از زبان کرشن شنیدم.
- ۶- ج: صورت کرشن را ببینم.
- ۷- ج: ببینم، میدانم هر جا که کرشن پادشاه جوگ، و ارجن کماندار؛ د: آنست که هرگاه کرشن با جوگ ارجن کماندار؛ اجمل: خواهد بود فتح و ظفر و حکومت جاوید و عقل آنجا خواهد بود.

بیشم پایین گفت که گیتا (Gita) را بوجه احسن می باید سرایید، و ترا دانستن علوم دیگر با شرح و بسط چه در کار است که این گیتا را که از دهن نیلوفری کرشن جیو برآمده، و خصلت^۱ جمیع اقسام علوم در آن مندرج است و مفهوم جمله بیدها در ذات کرشن — چنانچه همه تیرتها، در دریای گنگ (Ganga)، و طوایف دیوتا در ذات نیز داخل اند — (وتیرتهه (Tirtha) عبارتست از آبی^۲ که هندوان به قصد تبرک در آن درمی آیند) و شخصی که در دل او: گیتا، و گنگ، و گایتری (Gayatri)، و گووند (Govinda)^۳ حاضر باشند؛ او باردیگر به عالم وجود در نیاید^۴.

و اشلوک (Sloka) [های] گیتا هفتصد و چهل و پنج اند، از آن جمله ششصد و بیست اشلوک از سری کرشن (Srikrna)؛ و پنجاه و هفت از ارجن؛ و شصت و هفت اشلوک از سنجی؛ و یک اشلوک از دهر تراشت.

تمام شد هژده ادھیای گیتا

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تهران

۱- د: با خصلت.

۲- تیرتهه (Tirtha): حوض یا استخر آبی که در امکان مقدس هندو جهت تفسیل زائران آماده شده است. محل شست و شو، راهی که به رودخانه منتهی گردد. مقداری آب.

۳- گووند (= گووند Govinda): پاسدار یا محافظ گاو؛ یکی از نامهای کرشن.

۴- د: تمام شد هژده ادھا [ی] گیتا.